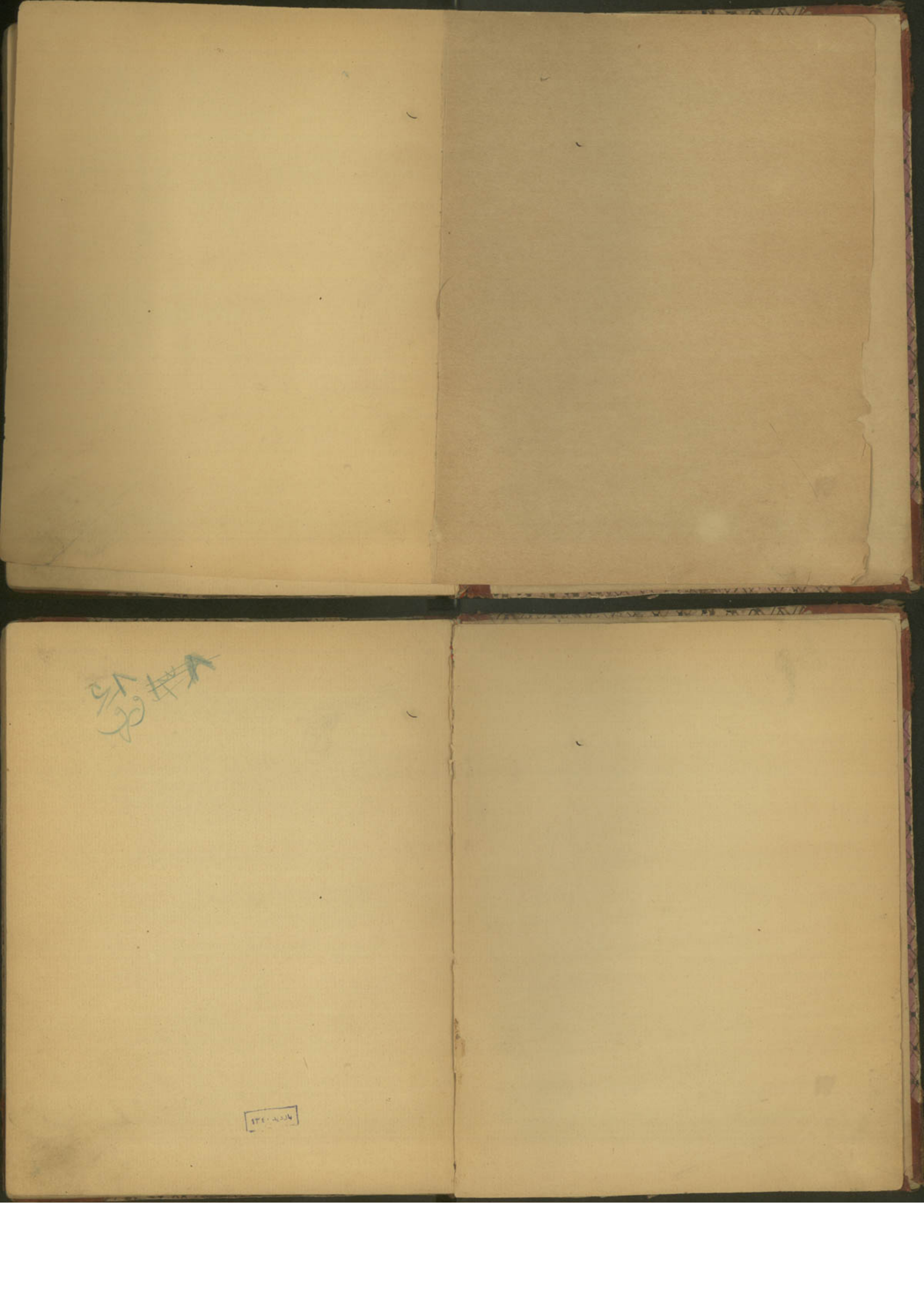

٦٧٣

۶۷۴
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ تاریخ ایران
مؤلف
نگارستان
موضوع تألیف شمارهٔ ثبت ۶ : ۲۳۵۱
۲۰۴۳
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۰۸۶
۲۲۵۱
۲۸۹۱
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱
۶۷۴
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب ترجمهٔ تاریخ ایران
مؤلف
نگارستان
موضوع تألیف شمارهٔ ثبت ۶ : ۲۳۵۱
۲۰۴۳
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۰۸۶
۲۲۵۱
۲۸۹۱
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱



برسبیل یادگار بحضور فیض گنجور جناب مستطاب معلی القاب فخامت نصاب اجل امجد اکرم مفخم جناب آقای ... عز و علا و خلاصه دودمان رفعت و اعتلا سرکار آقای آقا محمد حسن خان نصاب

دام اجلاله العالی تقدیم شد

کتابخانه مجلس شورای ملی مؤسسه ۱۳۰۲

ترجمه نگارستان از انگلیسی بفارسی بتاریخ و معارف و پولتیک ایران

من تألیفات مستر اف اف آربت نات

ام آر ای اس

در مطبعه برنارد کوآریچ نمبره ۱۵ پیکادیلی

لندن

علی ید العبد المذنب محمد نبی ابن مرحوم محمد باقر خان بغدادی هفتم ربیع الاول ۱۳۱۱ هجری

Persian Portraits a sketch of Persian History Literature and Politics by Mr F. F. Arbuthnot M. R. A. S.

London
Bernard Quaritch 15 Piccadilly.

بسم الله الرحمن الرحیم

(باب اول تاریخ ایران)

بدان که مساحت خطه ایران جدید عبارتست از یک میلیون میل مربع و شماره نفوس اش شش میلیون

و واردات سنویه اش دو میلیون پوند استرلینک

و تحدید حدود حقیقی آن مملکت جدید مشکل تحدید حدود قدیمی آن یک امری نهایت دشوار

و از جهت تسخیر و تبدلات سلسله ملوک در ایام قدیم علی الاتصال تبدل می‌یافت تا آنکه حال الزمان بالنسبه بایام قدیم

در حد و د معینه خویش واصل گشته انها را تخمیناً بموجب ذیل قید آن قرار داد

جنوباً خلیج فارس و خلیج عمان و بحر العرب و شرقاً بلوچستان و افغانستان و شمالاً ممالک

روسیه (از مشرق بحر خزر تا سواحل جنوبی دریای قلزم) و غرباً ممالک مشرقه دولت علیه عثمانیه

از این نقشه ناهموار مذکوره فوق چنین معلوم خواهد شد که در حالیکه باحفظت جغرافیائی

و طبیعی و ملکی ولایات شمالی ایران کم یا زیاد تحت نفوذ و قدرت دولت روسیه در آمده اند ولایات جنوبی آن نیز

تحت نفوذ و قدرت دولت بهیه انگلیسیه میباشند

و ما را در این موقع هیچ گونه حاجتی بترقیم مطالب متعلقه بکوهستان و انهار و صحراها و بیابانها و محلات

و هر آبهای آن باقی نمانده ولی محض درستی فهمایش و نمایش معارف زبان فارسی فقط بر ما لازم می‌آید

که یک رشته از تاریخ آن مملکت مرقوم داشته آنگاه آن را در دو قسمت تقسیم نمائیم اول تاریخ قدیم دوم ایران جدید

تاریخ قدیم ایران آغاز میشود از سلسله پیشدادیان و اقدم حکام آنان [illegible]

و آورده اند که آن جماعت در یک [illegible] بعد [illegible] احوالات آنها را به درجه مبالغه آمیز نوشته اند [illegible] از تاریخ آنها نیز اندک [illegible] مبادی مختلف گشته است

[illegible] سلسله [illegible] [۸۰۰ قبل از مسیح] و از کی قباد آغاز سلطنت کیانیه بعد از حکومت سلاطین [illegible] در پایان [illegible] دوم انجام یافتند [۳۳۱ ق م]

و چنان روی داد [illegible] اسکندر بزرگ در عهد [illegible] بر ایران استیلا یافته سلطنت آن سلسله را که از [illegible] اجزاء جلیله تاریخیه ایران محسوب [illegible] انجام داد [illegible] زردشت از [illegible] آذربایجان ظاهر گردید [۶۲۰ ق م]

بعد از انقراض کیانیان یونانیان و پارتیان بر آن خطه استیلا یافتند [illegible] ظلم های آنها [illegible] پنج [illegible] امتداد [illegible] تا اینکه اردشیر بابکان که او هم از تخمه کیانیان بود آغاز شورش نهاده [illegible] و سلسله ساسانیان [illegible] گردید و این سلسله از اردشیر اول آغاز نهاده شوکت و عظمت گذشته را باز به دولت ایران مسترد ساخت تا اینکه دولت این سلسله نیز [illegible] های فراوان [illegible] یزدجرد سوم انجام یافت [illegible] بخت ایران در جنگ نهاوند فیصله نمود [۶۴۱ میلادی] و آن دولت عظیم [illegible] گشت [illegible] مختصر اینکه گذشت تاریخ قدیم ایران با انقراض سلسله ساسانیان در جنگ نهاوند [illegible] [۶۴۱ ع]

[illegible] سلاطین [illegible] سلسله علیه [illegible] آن عادل [illegible] در سنه ۵۳۱ بر تخت پادشاهی بر آمده

به ساختن راه ها و پل ها [illegible] و عمارات [illegible] فرمان داد و مکاتب و مدارس علمیه آغاز نهاد [illegible] مشغله بود [illegible] بر آمده نسخه حکایات بیدپای را از هندوستان با ایران آوردند و در پهلوی که زبان قدیم آن مملکت بود ترجمه کردند و بوذرجمهر وزیر را که یک مرد فرزانه فوق العاده بود از یک درجه پستی در مرتبه برگزیده بر آورد [illegible] و بوذرجمهر بازیهای شطرنج [illegible] نرد را از هندوستان طلب داشته در ایران رواج داد

[illegible] تا اینکه در پایان در سنه ۵۷۸ ع خود انوشیروان به جهان جاودانی خرامیده در طوس خراسان آرمید و مساحت مملکت ایران در آنوقت عبارت بود از دریای احمر و جنوب عربستان و ممالک شرقیه افریقیه تا دریای مازندران و اراضی [illegible] تا سواحل دور دست جیحون و از دریای روم تا مرز [illegible] خلاصه کلام دولت ایران منتها درجه بزرگی و رفعت خود را اکتساب نموده سریع به زوال و انحطاط روی نهاد

پس تاریخ جدید ایران را چنین گفت که فقط از اول ظهور اسلام آغاز نهاد و مدت خلافت خلفای اسلام در شام و بغداد نیز از سنه [illegible] تا سنه ۸۶۹ ع امتداد یافت تا اینکه عمرو بن لیث صفار ظهور کرده اساس سلسله صفاریه را نهاد و این حادثه مقارن بود با ایامی که مردم [illegible] آنوقت مطیع و منقاد امرای [illegible] بودند [illegible] از آنجا سلسله سامانیه ظهور کرده تحت [illegible] امیر اسمعیل بر خراسان و ماوراءالنهر استیلا یافته دارالملک آنها بخارا بود و در همین ایام حکومت فارس و جنوب ایران در دست ملوک دیالمه در آمد و در خصوص [illegible] صفت های [illegible] ملوک سامانیه نیز خدمت ها [illegible]

بزرگ به ملت ایران کرده تمام آثار قدیم آن ملت عظیم را که در زمان استیلای اعراب ملوک اسلام خراب کرده بودند و هیچ گونه آثاری از آنها باقی نمانده بود تجدید ترویج داده بود [illegible] اسمعیل [illegible] پسرش شاه [illegible] در سنه ۹۳۰ پادشاه گشته [illegible] در سنه [illegible] بر تخت پادشاهی بر آمد و این هم در سنه ۹۷۵ فوت گشته پسرش [illegible] بر تخت پادشاهی جلوس کرده [illegible] رعایای [illegible] [illegible] در سنه ۹۹۶ استیلا یافته [illegible] پادشاه آن سلسله را از تخت پادشاهی [illegible] استقلال خطه ایران گردید

[illegible] سلسله سامانیه [illegible] حکومت های شمال و جنوب ایران [illegible] استقلال یافته حکومت آنها از سنه ۹۹۸ تا سنه ۱۰۶۰ امتداد یافت و این اولین شخصی [illegible] پادشاهی [illegible] اسلام [illegible] و جهاد [illegible] به هندوستان شتافت [illegible] سومنات گجرات را [illegible] سلطان محمود [illegible] طایفه [illegible] ملوک سلاجقه استقلال یافته [illegible] از سنه ۱۰۳۷ تا ۱۱۵۷ [illegible] پادشاهی کرده [illegible] حکومت [illegible] سنه ۱۲۲۵ پادشاهی کرده

خانواده مغولیه چنگیزخان [illegible] از سنه ۱۲۳۱ تا سنه ۱۲۳۵ [illegible] (۱۱۶۲) وفات ۱۲۲۷ [illegible] آل [illegible] ظهور کردند [illegible] چهل سال در شیراز و فارس حکومت مستقل داشتند [illegible] سلطنت [illegible] منقرض و خانواده اش را [illegible] در سنه ۱۳۸۷ [illegible] تیمور بزرگ [تیمور لنگ] [illegible] در سنه ۱۳۳۶ روی داد [illegible] تا مدت [illegible] سال ادامه یافت

و خانواده های ترکیه الاصل قراقویونلو و آق قویونلو بر روی کار آمده انقراض آنها به دست شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفویه [illegible] ایران روی داد [۱۴۹۹]

و حکومت این سلسله علیه تا سنه ۱۷۳۶ باقی بود

شاه اسمعیل که تولدش در سنه ۱۴۸۷ ع روی داد در سنه ۱۴۹۹ به پادشاهی آن کشور اعلان گشته [illegible] شیعه [illegible] ملقب گردید [illegible] در سنه ۱۵۲۴ فوت گشته [illegible] در تمام ایام حکومت خویش در جنگ و جدال اشتغال داشته [illegible] سلاطین این سلسله علیه شخصی که در هر [illegible] فقط شاه عباس [illegible] که در تاریخ [illegible] از سنه ۱۵۸۵ تا سنه ۱۶۲۸ سلطنت [illegible] نگارنده کان فرنگی در حقش چنین نوشته اند چون عمر آن پادشاه [illegible] انجام یافت برکت و نعمت نیز از مملکت ایران زایل گردید

اخلاف و جانشینان عباس بزرگ [illegible] و ملوک [illegible] صفوی یکی بعد دیگری بر روی کار آمده تا اینکه نادرقلی خان المشهور نادرشاه ظهور کرد [۱۷۳۶] و این [illegible] بزرگ اول سردار لشکر و بعد به نیابت سلطنت [illegible] واصل گشته بلا فاصله نتیجه سلسله علیه صفویه را از [illegible] حقوق پادشاهی محروم داشته در سنه ۱۷۳۶ ع خود را به پادشاهی مملکت ایران اعلان گردانید

ولی به فوت [illegible] اساس سلطنت و شیرازه حکومت گسیخته انقلابات هولناک در تمام ولایات خطه ایران روی داد تا اینکه سلسله زندیه بر روی کار آمدند [سنه ۱۷۶۰ عیسوی]

درشخص محمد کریم خان زند المشهور بوکیل این تا ۱۷۷۹ حکومتی باستقلال کرده در سنهٔ مذکور فوت شد تا آنکه مدت حکومت آن جماعت با رحلت پسرش لطف علی خان زند انجام یافت.

[۱۷۹۴] و سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه نیز در همین سال ظهور کرده پیشوای آنها آغا یا آقا محمد خان یا آقا محمد شاه بود و بعد از او برادرزاده اش فتحعلی شاه بر تخت سلطنت برآمده

[۱۷۹۸] در پایان در ۱۸۳۴ فوت کرده و نبیره اش محمد شاه بر تخت پادشاهی جلوس کرده در ۱۸۴۸ وفات یافت تا آنکه اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اسلام پناه المؤید من عند الله السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو النصر السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بر تخت پادشاهی برآمد پادشاه حالیهٔ ممالک ایران

اگرچه خانواده‌های سلطنت در آن مملکت فراوان پیدا شدند ولی پادشاهان عادل و خسروان با دل نهایت اندک بودند و از پادشاهان ساسانیان اشخاصیکه واجب الاحترام و شایستهٔ تحسینات عمومی باشند اول اردشیر بود مؤسس آن سلسلهٔ علیه [۲۲۸] و دویم نوشیروان ابو المعارف قدیم ایران که پیوسته بدین الفاظ گویا بود "بزرگترین مردمان کسی است که برای استراحت خویش بر وسایل دنیویه کمتر مجبور باشد" و از سلاطین سلسلهٔ علیهٔ صفویه شاه اسمعیل و شاه عباس و از رزم جویان و کشورستانان جنگ های سلطان محمود غزنوی و چنگیز خان و تیمور و نادر شاه پیوسته در صحایف روزگار یادگار خواهد بود

اگرچه تا بر واحد شاه زمانی بر تخت پادشاهی آن مملکت گاهی بر نیامدند ولی با تواریخ آن مملکت علاقه تام داشتند

[تفصیل فهرست خانواده‌های ملوک ایران بموجب ذیل که عند الحاجت برای مراجعهٔ باب دویم این کتاب بکار خواهد آمد]

پیشدادیان	بی قید تاریخ		
کیانیان	از سنهٔ ۸۰۷ قبل از مسیح	تا	سنهٔ ۳۳۱ ق م
یونانیان و پارتیان	از سنهٔ ۳۳۱	تا	سنهٔ ۲۲۸ بعد از مسیح
ساسانیان	۲۲۸	تا	۶۴۱ ع
خلفاء	۶۴۱	"	۸۷۹
صفاریه	۸۸۰	"	۹۰۲
سامانیان و دیالمه	۹۰۱	"	۹۹۸
غزنویه	۹۹۸	"	۱۰۶۰
سلاجقه	۱۰۶۳	"	۱۱۹۳
اتابکان	۱۱۹۴	"	۱۲۲۵
مغولیه	۱۲۲۶	"	۱۳۳۹
آل مظفر	۱۳۸۷	"	[illegible]۵۰

تیموریه	۱۳۸۷	"	۱۴۵۰
قرا قویونلو و آق قویونلو	۱۴۵۱	"	۱۴۹۹
صفویه	۱۴۹۹	"	۱۷۳۶
نادرشاه	۱۷۳۶	"	۱۷۶۰
زندیه	۱۷۶۰	"	۱۷۹۴
قاجاریه	۱۷۹۴	"	۱۸۹۳

[باب دویم]

[نقشهٔ معارف فارسی]

آنانکه تقسیم تواریخ معارف زبان فارسی را در هفت عصر تقسیم کرده اند عصر اول و هفتم آن هر کدام تخمیناً فی مقدار دویست سال امتداد یافته و بقیه تخمیناً فی یک مائه امتداد داشته اند

عصر اول	شعر فارسی در حالت دوری یا کی اصلی بوده است	از سنهٔ ۹۱۲	تا	سنهٔ ۱۱۰۰ ع
" دویم	شعر فارسی مرکب از عربی و اشعار و قصاید فتنه آمیز	۱۱۰۶	"	۱۲۰۲
" سیوم	اشعار نصیحت آمیز روحانی	۱۲۰۳	"	۱۳۰۰
چهارم	درجهٔ رفعت اشعار و اشعار فتنه آمیز عاشقانه و غیره	۱۳۰۰	"	۱۳۹۷
پنجم	زوال اشعار فارسی و انعکاس با جامی آخرین شعراء نظم ایران	۱۳۹۷	"	۱۴۹۴
ششم	زوال تدریجی اشعار و ترقی منشآت و نثریات	۱۴۹۴	"	۱۵۹۱
هفتم	اندراس عمومی معارف فارسی از جهت انقلابات داخلهٔ مملکت	۱۵۹۱	"	۱۷۸۵

[در بیان اعصار سبعهٔ مذکورهٔ فوق]

[عصر اول]

اولین شخصیکه در زبان فارسی شعر گفت بهرام گور بود و این یکبار کنیزک خوشدل از آرام خطاب کرده چنین گفت "منم آن شیر دمان و منم آن شیر یله" و میگویند این اولین شعریست که در زبان فارسی گفته شده و کنیزک نیز نظم برای خود جواب داد [۴۲۰ - ۴۳۹ عیسوی] و بعد بمرور دهور ترقیات عظیم در شعر روی داد خصوصاً در زمان پادشاهی نوشیروان [۵۳۰ - ۵۷۸] که بموجب تعلیمات بزرجمهر حکیم خود برزویه را برسالت بهندوستان فرستاد برای آوردن کتاب حکایات بیدپای ولی یک جزء عظیم معارف قدیم فارسی در ایام انقراض دولت ایران بر دست حکام و ملوک اعراب خراب گشته حتی از اشعار عاشقانه فسانه آمیز وامق و عذرای قدیم فارسی آثاری باقی نماند

و در مدت امتداد خلافت خلفاء [۶۴۱ - ۸۷۹] ملوک عرب زبان فارسی را بالکلی ترک کرده زبان عربی را در تمام اسناد و نوشته جات عمومی و رسمی آن مملکت رواج دادند ولی قوت زبان فارسی و میل مردم پارسی بدرجهٔ عظیم و جسیم بود که اینک بموقع بکه استعمالش در دست مردم می افتاد باز زبان مادری آنها آغاز تفوق میکرد ولی انتشار معارف فارسی تا هنگامیکه حکام و ملوک آن مملکت در حق اهل معرفت و کمال آغاز حمایت نگماشتند کسب عمومیت ننموده فاما زبان بمرور ایام یک درجهٔ مخصوصی انتشار و درجهٔ اتساع داده تا آنکه بمرور دهور بکلی محل از آن خویشتن را حاصل نمود

نخستین خانوادهٔ از ملوک عجم که در ترویج و انتشار زبان و معارف فارسی همت گماشت اند سامانیان بودند از آنجمله امیر نصر ابن احمد سامانی که در مائهٔ عاشره حاکم خراسان بود و در این ایام رودکی پدر اشعار فارسی ظاهر گشته مشهور است که یکصد جلد تالیفات

منظومه تألیف کرده بود از آنجمله جمله منظومه حکایات [illegible] نیز که [illegible] بود
[illegible] [illegible] را نیز [illegible] داده و خود امیر نصر [illegible] تاریخ شاهان بخارا [illegible] اسمعیل [illegible]
در زبان فارسی ترجمه نمود

در همان ایام [illegible] نیز [illegible] تاریخ [illegible] آغاز نهاده و

قبل از آنکه تمام [illegible] به دست [illegible] بقتل رسید

[illegible] سامانی [illegible] کتاب [illegible] ابا [illegible] بود [illegible]

و [illegible] [illegible] القصص [illegible] فارسی [illegible] [illegible] شعرای [illegible] نجات یافته

[illegible] [illegible] [illegible] تاریخ [illegible] تألیف نماید [illegible] کتابی

[illegible] از روی کتاب قدیم [illegible] داد [illegible] تاریخ و تواریخ دیگر [illegible]

[illegible] استعمال فردوسی [illegible] [illegible] سلطان محمود غزنوی او را به ترتیم و تنظیم

[illegible] تاریخ [illegible] عجم فرمان داد [[illegible] از شعرای [illegible] فرنگستان است]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] فرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[[illegible]]

[illegible] [illegible] سلاطین آن

[illegible] [illegible] [illegible] و چهل [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حفظ و صیانت [illegible] [illegible] آنها [illegible] خواسته

بود [illegible] نمود

[illegible] داستانهای [illegible] [illegible] پشیمان [illegible] نظامی عروضی سمرقندی نظامی گنجوی

[illegible] عاشقانه ویس و رامین را بطرز [illegible] اشعار [illegible] تألیف کرده در اشعار [illegible] [illegible]

[illegible] چهار مقاله نامید

و در اواخر عصر نخستین ملوک سلاجقه صاحب شوکت و قدرت گشتند اگر چه غالب شعرای

[illegible] [illegible] [illegible] آینده تعلق دارند ولی باز هم در این مقام باید ذکر [illegible] و

و مکارم اخلاق [illegible] پادشاه و اعظم ملوک آن سلسله جلیله ملکشاه ملقب بجلال الدین و وزیر

[illegible] نظام الملک [illegible] آنها را [illegible] [illegible] حقیقی دولت سلاجقه و اعظم [illegible]

فارسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محبوب [illegible] نظام الملک [illegible]

اعاظم وزراء تواریخ [illegible] [illegible] از مراحم [illegible] درجه [illegible] علوم [illegible]

بغداد [[illegible]] و اصفهان و نیشابور و بلخ و هرات و موصل و آمد [illegible]

[illegible] [illegible] آنها [illegible] ساخته [illegible] ابدی حاصل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود باقی [illegible]

در بار ایران [illegible] [illegible] [illegible] بانگلستان [illegible] کرده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر چه غالب [illegible] [illegible] ولی [illegible] [illegible] آن [illegible] محمود

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرنگستان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یکی بو علی [illegible] [illegible] حکیم و نویسنده مشهوری که [illegible] او را [illegible]

و دیگر امام محمد غزالی [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible]

[[illegible]]

[عصر دوم]

این دوره بالنسبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] قصیده [illegible] و خاقانی و سنائی با [illegible] و ظهیر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظهیر فاریابی [illegible]

اگر چه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنجر [illegible] خاقانی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در بار خاقان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظهیر فاریابی و

[illegible] [illegible] ابوالعلاء و فلکی [illegible] در بار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلجوقی برد [illegible]

[illegible] [illegible] حکایات [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حکایات [illegible] بود

و در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عطار و جلال الدین رومی [illegible] در این عصر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از کتاب

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سنائی [illegible] شعرا [illegible]

[illegible] خوش بود

[illegible] عطار و جلال الدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ویس و رامین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] داستان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حکایات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرده

[illegible] [illegible] [illegible] شمس الدین [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و ترجمه [illegible] [illegible] [illegible] فارسی قدیم [illegible] [illegible] منسوخ گشته

[illegible] [illegible] [illegible] حکایات [illegible] [illegible]

امیر نصر سامانی [illegible] [illegible] [illegible] درآورد [illegible] [illegible]

غزنوی ترجمه فارسی آن بر عهده ابو المعالی نصرالله [یا دولتشاه حمیدالدین نصرالله] تعلق
یافت و این کتاب و کتاب بوستان شیخ را بنامش انجام داد

[عصر سوم]

و چنگیزخان بن یسوکا، در این زمان هفت ملک خراب کننده و معدوم سازنده ظاهر گشته حمله نخستینش بر دیار ماوراء النهر اتفاق افتاد و مواضع بزرگ آن جا که مرکز استعداد و استیلای اعراب در آن جمیع علوم و صنایع و معارف دیار شرقیه در آنجا پناه آورده بود و در این وقت سمرقند و بخارا چون بلخ و بامیان که در کموقتی مرکز مدنیت بودند مرکز تمدن و ترقیات گاه علما میبود و خزاین کتب طعمه گردید و کتب خانه‌ها و مکاتب آنجا که در جمیع دیار شرقیه مشهور بودند در هنگام استیلای جماعت مغولیه خراب گشته و شاگردان نیز جزوا به قتل در آمده و یک جزئی دیگر به اطراف و اکناف عالم متفرق و پریشان شدند

و تقریبا در همین ایام نصیر الدین طوسی آن فیلسوف و منجم مشهور ظاهر گشته حسب الفرمان هلاکو خان نبیره چنگیز خان به تشکیل و ترتیب زیج ایلخانی و انشاء رصد خانه مشهور مراغه پرداخت و وی از اعاظم شاگردان ایران بود وحتی بعض تصنیفاتش را الی یومنا هذا بر سبیل مراجعه استعمال میکنند و میگویند علاء الدین محمد که علاء الدین جوینی آن مصنف بزرگ تاریخ احوال او را تفصیل و آثار نوشته نصیر الدین را ... جبرا نزد خود نگاه داشته بکار واداشته بود و این علاء الدین محمد از اولاد حسن صباح المشهور بشیخ الجبل و پیشوای روحانی جماعت حشاشین بود [ ] تا آنکه هلاکو خان مذکور از ... او را نجات داد
و همین نصیر الدین طوسی بود که هلاکو خان را بر فتح بغداد دلالت نموده ... را

خراب و منهدم و ارسی قلعه اش ویران و اکثر کتب نفیسه گران بهای فایده مندش را در دجله انداخت

و در عرض این مصائب هولناک شاگردان علمیه دربارهای اولاد اتابکان و سلاجقه را طالب گشته به آن جا پناه می آوردند چنانچه بعض ملوک آن طوایف حامیان معارف و کمال بودند از آن جمله اتابک سعد ابن زنگی اشعار پارسی و تازی گفتی و علی نام جانشینش ابو بکر که ابو النصرش نیز مانند پدر بیادگار خواهد ماند زیرا که آن شاعر بزرگ سعدی اکثر تصنیفاتش را بنام او تقدیم نموده از آن جمله گلستانش را [۱۲۵۸ ع] در تعبیر که سعدیا که گوی بلاغت ربود" در ایام ابوبکر بن سعد بود" سزد گر به دورش بنازم چنان که سید به دور آن نوشیروان" و دیگر از آن جمله علاء الدین کی قباد سلجوقی است با رعیم یافته قونیه در ایام حکومتش پناه گاه تمامه بسیاری از علمای شرقیه گشته خود از حدود غربی آن مملکت محفوظ شده از تعقیبات مغولیه مصون بودند علاء الدین مذکور نوزده شهر و صوامع و مساجد فراوان ساخته و تعمیر کرده در عرض روز به امور اداره حکومت خویش و شبها را در تحصیل معارف میپرداخت و میگویند از مطالعه کتاب کیمیای سعادت غزالی نهایت محظوظ میگردید و جلال الدین رومی را که از اعاظم شعرا صوفیه ایران بود با کمال مسرت به دربار خویش پذیرفت

جلال الدین رومی و سعدی شیرازی از این وقت نماینده آخر آن زمانه خویش محسوب گشته اولی دور از بار و دیار در غربت در آن آخرت ارتحال نمود و دومی در شیراز عمرش را به آخر رسانید در این شعرای عظام صفت ادبی وقت را چنانکه از مؤلفات عظیمه اش پیدا است بنهایت وفاداری ولی بطرق مختلفه منعکس کنند در جلال الدین رومی روح ... و در سعدی ... تام ... ترتیب فرنگی ملحوظ گردید و در قسمت آخری ... تعقیبه خیالات و صفای ... آراسته بود

[...]

... در اواخر عصر شعرای ممتاز ... اجل ... اجل ... آنها ... ممتاز را به شیخی ... در حیات عرفان ... عاشق کامل بود این خواجه ... ترک ... بود ... عصر ... ایلخانی چنگیز خان در تعمیر ... خویشتن ... از آن جمله ... از آن خان [و ...] ... علم نجوم و ... مختلفه خصوصا فارسی و ترکی ... و چینی و نخستین ... چنگیز خان ... در ایام ... آن خان بود و ... علوم و صنایع اسلامیه ... جهتی ... نهاده ... ی یاد ... آینده ... ظاهر کردید

و دیگر ... ترک ... علوم ... حکومت ... سعید بود ... آینده ... آخرین سلطان ... ایران ... نکته ... عبدالله ... یک خطاط بسیار ممتازی بر آمد و میل و رغبت مردم در خطاطی و خوش نویسی ... ایران ... ده است از ایام ابو سعید چنگیز ... غالب تذکره ... خوش نویسان ذکر است و در شیوه ... ممتازی خط ... عالیه و مدارج ... جمعی از نگارنده گان

و شعرا و فاضلان کرمان در دربارش جمع آمده از آن جمله سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی و میر کرمانی و عبید زاکانی و این آخری فن شاعری و مقلدی هر دو جمع بود و دیگر مولانا نصیر بخاری یا کمردی شاعر و درویش مسلک و کر و بیپی دیگر

و در این وقت تحت حمایت ابو سعید علم تاریخ نگاری در این وقت استدراج کلی نهاد اگرچه اولین شخصی که این شعبه معارف را در عصر ماضی ... جوینی بود و ابو سلیمان داود ... عاید ... نگارنده تاریخ عمومی و شاعر ... مقبولیت ... خواجه ... نگارنده شاعر ... ولی ... آنها ظاهر ... ابو الفضل صاحب ... [...] و تحقیقات تاریخی و ترویج و توسیع علوم ... کتب ... علمیه

... بود ... [illegible]

... آینده ... واصل کرده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... کتاب

... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible] ... خان ... ایام حکومت ابو سعید ... خط ... اصطلاحات ... ممتاز فارسی ... چنانکه ... این تاریخ کرده ... کلام ... مبالغات ... بود

و ... حمد الله مستوفی ... ابو بکر ... که حمید الدین مستوفی ...

به صفت [illegible] و حافظ ابرو [illegible] جغرافیا [illegible] و تاریخ گزیده و جویشین [illegible] نوشته

بار [illegible] را [illegible] به نظم در آورده [illegible] از احسن تواریخ عمومی و [illegible] محسوب میگردد

و [illegible] کتابی مشهور [illegible] سال [illegible] علم جغرافیا و تاریخ طبیعی نوشته آثار [illegible] القلوب نامید

و این کتاب [illegible] آن [illegible] از احسن کتب [illegible] محسوب گشته در نهایت درجه خوبی مطبوع

[illegible] و هر [illegible] جغرافیا و آن [illegible] نامید تا آنکه [illegible] الدین مذکور در پایان [illegible]

[illegible] فوت شد

و مملکت [illegible] از [illegible] با [illegible] مغولیه چنگیزخانیه [illegible]

در یک [illegible] دیگر [illegible] و این استیلای تیمور [illegible] بود اگرچه تطبیق تیمور با چنگیز در مواد [illegible] آنها و [illegible]

[illegible] بی انصافی [illegible] تیمور [illegible] چون [illegible] تحصیل [illegible] و [illegible]

[illegible] بر آمده [illegible] تحصیل این [illegible] و [illegible] شهرهای

[illegible] و [illegible] و ویران [illegible] کرده بود

اگرچه [illegible] تیمور

اصفهان را [illegible] همین نوع [illegible] آثار [illegible] در مواضع مختلفه [illegible] و تطبیق [illegible]

بود [illegible] یک شهری [illegible] آن [illegible] نبود [illegible] چنگیز بعد از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] جوان [illegible] در [illegible] تیمور در آمد [illegible] که خانه های علما [illegible]

در آن واقع بود [illegible] از [illegible] آن [illegible] می آمد [illegible]

آن جماعت [illegible] به درجه [illegible] آن جماعت [illegible] می [illegible]

و تیمور [illegible] در ایام سلطنت [illegible] کان و قصیده [illegible]

مخصوص داشته است و اولین شخصی که [illegible] از درون [illegible] بغداد [illegible] بیرون آمد آن مورخ

[illegible] نظام [illegible] بود [illegible] آنها [illegible] جستند ولی [illegible]

آنها [illegible] شرف الدین علی یزدی [illegible] آنها [illegible] نوشته بودند محسوب [illegible]

درجه که [illegible] و نگارنده [illegible] تیمور را [illegible]

کار [illegible] جماعت شیعه نیز [illegible] نامید

[عصر پنجم]

و در ایام عصر [illegible] و [illegible] انواع و [illegible] گشته [illegible]

دیگر نیز [illegible] آنکه [illegible] در درجه اول روی داد

اگرچه [illegible] اخلاف و جانشینان تیمور [illegible] لغت [illegible]

و [illegible] که [illegible] و [illegible] معارف [illegible]

فارسی [illegible] جعفری آغاز کردید و دیگر معارف [illegible] محاسن [illegible] اخلاق [illegible]

میرزا [illegible] الوصف [illegible] ولی مولانا یوسف [illegible] که [illegible]

کارهای [illegible] درجه [illegible] در قصور نمی آید [illegible] میرزا [illegible] تیمور چون

[illegible] شاعر [illegible] سلطان [illegible] در آمد [illegible]

[illegible] شاعر [illegible] بود [illegible] معاصر [illegible] از ظهور [illegible]

شاعر و مداح [illegible] تعریف و توصیف [illegible] گفته [illegible] به دولت [illegible]

و [illegible] گرسنگان [illegible] و غزلهای [illegible] چون غزلهای [illegible]

[illegible] صحبتهای [illegible] بود

و بانی سنگر [illegible] شاه رخ [illegible] قاسم انوار و [illegible] در عهد [illegible]

پیدا شد [illegible] قاسم از جمله شعرا [illegible] نگارنده [illegible] محسوب گشته [illegible] زبان [illegible]

و شرف الدین علی یزدی [illegible] نگارش [illegible] تاریخ [illegible] زبان فارسی [illegible] گشته

و این عبارت [illegible] تاریخ سلطنت [illegible] امیر تیمور [illegible] تا [illegible] از چین تا سواحل

دریای روم و [illegible] گشته [illegible] ظفرنامه و تاریخ [illegible] نیز [illegible] و [illegible] فارسی

محسوب می شود و [illegible] نگارنده گان [illegible] چون [illegible] استعمال نموده اند

و [illegible] تیمور [illegible] تألیفات [illegible] این [illegible] شاه [illegible] مشهور است

[illegible] ترویج دهنده گان [illegible] علوم و صنایع و [illegible] میرزا

الغ بیک [illegible] دیگر میرزا [illegible] نگارنده گان [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] در علوم نجوم و حساب [illegible] فوق العاده

[illegible] خانه در سمت شمال [illegible] سمرقند ساخته [illegible]

[illegible] نصیر الدین طوسی [illegible] خلاصه کلام از جمله

[illegible] عصر بودند [illegible] غیاث الدین [illegible] و مولانا علی کوشچی و مولانا

[illegible] و [illegible] زیج نصیر الدین طوسی زیج الغ بیگی [illegible] رصدخانه

مذکور [illegible] بسیار بزرگی

در [illegible] سمرقند ساخته و وقف [illegible] که آن عمارت در [illegible] و انتظام و شکوه از تمام عمارت

[illegible] در آمد تا اینکه در پایان [illegible] به دولت [illegible] به قتل رسید

و از جمله اشخاص دیگر آن سلسله علیه عالیه میرزا ابوسعید تیموری است و [illegible]

عبد الله [illegible] و [illegible] ذکر احوال [illegible] عصر [illegible] این کتاب [illegible] مورخ [illegible]

[illegible] ابوسعید مذکور تیموری [illegible] روش نگارنده [illegible]

[illegible] در حسن عبارات و لطف استعارات [illegible] ولی در [illegible] کلام [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] ابوسعید [illegible] آخر [illegible] شاعر درجه اول که در

جمیع [illegible] از تمام آنها ممتاز تر بر آمد [illegible] دیگر عصر ابوسعید دولت [illegible] شاه [illegible] صاحب

تذکرة الشعرا [illegible] شعرای [illegible] فارسی

[illegible] که از [illegible] طبعی [illegible] بود در این عصر ظاهر شد معاصر

ابو اسحاق مذکور [illegible] و [illegible] طرز جدید [illegible] جماعت صوفیه

[illegible] مولانا [illegible] مطالب عالیه [illegible] اشعار [illegible]

و او [illegible] و حکمت و [illegible] ظاهر گردید و [illegible]

[illegible] از جمله آثار [illegible] اشعار [illegible] طبعیت [illegible]

در لباس حکایات [illegible] مشهور [illegible] و [illegible]

خیال از تألیفات مولانا [illegible] نیشابوری [illegible] از [illegible] کتب [illegible]

[illegible] استعمال در آمد

در دربار سلطان حسین میرزا آخرین پادشاه خراسان که ابوالنصر [illegible]

[illegible] از حضور بعضی مشاهیر رجال [illegible] شهرت یافته‌اند. از آنجمله امیر علیشیر وزیر بود که این

در تحصیل [illegible] علوم مشهور گشته تألیفات نظمیه و نثریه فراوانی در السنه فارسی و جغتائی یا زبان

ترکی خالص نوشته یادگار گذاشت و خود سلطان [illegible] کتابی دیگر مشتمل از انواع حکایات و امثال

[illegible] و اشعار مختلفه دیگر نوشته بود

ولی اولین نگارنده دیگر آن عصر بود مولانا حسین کاشفی صاحب

ترجمه جدید حکایات بیدپای یا انوار سهیلی که آنرا برای امیر شیخ احمد سهیلی تألیف کرده و نوشته بود

و تألیفات دیگرش کتاب اخلاق المحسنین بود و مؤلف [illegible] و یا صاحب تفسیر ولی کتاب اخلاق

المحسنین اش عبارت بود از ستایش [illegible] و پرهیزکاری و [illegible] و روش و نظر کتاب اخلاق

ناصری که خواجه نصیرالدین طوسی نوشته بود [illegible] کتاب [illegible] مشحون از حکایات

و نصایح و [illegible] حسین مذکور در آغاز [illegible] فوت گشته ولی از نگارندگان

[illegible] و هم محبوب [illegible] مذکور [illegible] نیز بر مواد ملکیه نوشته بود و نظر قوانین

[illegible] خواجه نصیرالدین طوسی [illegible] آئین ملکیه [illegible] سلاطین [illegible] دستورالعمل ساخته و قوانین

ملکیه خود را از روش [illegible] تألیفات علما و [illegible] احادیث

و اقوال دیگر گرفته بودند [illegible] برآمد

[عصر ششم]

در این عصر یک جمعی کز شعرا و نگارندگان حقیقی [illegible] ظاهر شدند و گروهی دیگر نیز به تقلید

اسلاف عظام خود برآمدند ولی مدرسه کمالات و استعداد آنها وصل گشته الا [illegible] تقی

[illegible] آخر از آنکه طریقه [illegible] بنیاد خاطر خود ساخته محاربات [illegible] شاه اسمعیل

صفوی مؤسس سلسله علیه صفویه را نوشته حتی حکام و ملوک دیگر نیز به صفت شاعری ظهور کردند

سام میرزای بن شاه اسمعیل اول یک تذکره الشعرائی نوشته آنرا تحفه سامی نامید و بعضوها او را

[illegible] آن دولتشاه هم شمارند زیرا که او در [illegible] جمع آوری [illegible] و اسامی شعرای عصر

[illegible] انواع طبقات مردم را که از چهار صد تن کمتر نبودند در آنجا آورده و اخبار

کرد و حال آنکه از جمیع آنها [illegible] فقط چهل تن شایسته نگارش بودند جمعی وزراء و علماء و حکام و

ملوک [illegible] ساخته [illegible] فقط از [illegible] خوب باید ترقیم [illegible] مرتبه اشتهار و افتخار

[illegible] و اصل نبودند ولی تذکره الشعرای دولتشاه هم یک کتاب مبسوط [illegible] برآمد

در حالتی که فقط شعرای متوسط فراوان جای اسلاف عظام [illegible] گرفته بودند بعض

نگارندگان نیک فارسی زبان نیز وجود داشتند از آنجمله محمد ابن خاوندشاه مشهور به میرخواند و پسرش خواندمیر هر دو

تواریخ عمومی نوشتند و حال آنکه میرخواند از نگارندگان عصر ماضی محسوب میگردید ولی در حالیکه او فقط جلد ششم روضة

الصفای خود را نوشته بود در سال ۱۴۹۸ عیسوی فوت گشته پسرش آنرا باتمام رسانید یعنی غیاث الدین محمد ابن حبیب الدین

خواندمیر مؤلف تاریخ حبیب السیر وغیره و خواجه [illegible] تاریخ [illegible] و اسکندر منشی تاریخ سلاطین سلسله

علیه صفویه را از شاه اسمعیل اول تا شاه عباس بزرگ نوشته آنرا عالم آرای عباسی نامید و [illegible] تاریخ

سلاطین عظام عثمانیه و تاریخ [illegible] رجال اسلامیه نگارداده این از [illegible] عیسوی

را حاوی بود

اکبر [illegible] هندوستان تحت حکومت سلاطین عظام مغولیه در آسیا و

استعمال کتب و تواریخ با خط ایران [illegible]

گذشت ممالک [illegible] از قدیم الایام با هندوستان روابط [illegible] در زمان نوشیروان معروف حکیم بارزوی

اصول و عقاید [illegible] آورده [illegible] کتاب شطرنج و حکایات هندی و کتاب طب

هندو آن را با خویشتن همراه آورد [illegible] و حکایات [illegible] و دیگر حکایات

الف لیله را نیز از آنجا آورده

[illegible] زبان و [illegible] ممالک [illegible] مختلفه

هندوستان در [illegible] آنها چون سلسله [illegible] فرنگیان ملوک آن سلسله علیه را مغولان عظام هم

نامند [illegible] مدت حکومت آنها از سال ۱۵۲۶ تا سال ۱۸۵۷ عیسوی در هندوستان امتداد یافت از آنجمله بابر مؤسس

آن سلسله علیه [illegible] قیصر روم [illegible] وقایع ایام سلطنت [illegible] را نوشته وقایع بابری نامید و پسرش همایون نیز

[illegible] علوم و صنایع [illegible] کمتر [illegible] خویش [illegible] تا آنکه

[illegible] در ایام سلطنت [illegible] حکومت [illegible] اکبرشاه مشهور

هندی [جلال الدین محمد اکبر] [illegible] سلاطین [illegible] محسوب گردید

و از این جهة او را [illegible] نامیدند

[illegible] اکبر [illegible] آمد [illegible] عموم

سلاطین [illegible] ابوالفضل وزیر خویش و برادرش فیضی که [illegible] در بارش بودند [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالفضل مذکور تاریخ سلطنتش را در سه جلد علاحده [illegible] نوشته اکبرنامه و آئین اکبری نامید

مشتمل از وقایع و حادثات ایام حکومتش و اینها هر دو [illegible] طبع درآمده [illegible] ترجمه نیز شده

چنانچه گذشت اکبرشاه افضل و اعظم سلاطین هندوستان برآمده نه فقط در

ترویج و تشویق علوم و صنایع [illegible] عطایای [illegible] به نقاشان و خطاطان که برای ترقیم و تذهیب

ترسیم کتب ممتاز نفیسه فارسیه [illegible] بود و از جمله کتب [illegible] نوشته بودند

یکی تاریخ حمزه [illegible] ۱۲ جلد و چنگیزنامه و ظفرنامه و اقبالنامه [illegible] ترجمه کتاب مهابارت

[illegible] در فارسی [illegible] ترجمه جدید [illegible] حکایات بیدپای وغیره وغیره

و [illegible] کتاب مهابارت و رامایانه و لیلاوتی و تاریخ کشمیر [illegible]

کشمیر را از سنسکرت در فارسی و وقایع بابری از جغتائی یا زبان ترکی اصلی [illegible] نامه کبیر

جغرافیا [illegible] به مجمع [illegible] آن را [illegible] در فارسی ترجمه کردند

[illegible] وقایع [illegible] خویش [illegible]

هر روزی [illegible] هر کدام [illegible]

کرد و دیگر یک تاریخی موسوم به تاریخ الفی یا تاریخ یک هزار ساله نوشته بودند و نگارندگان [illegible] برای

برای ترقیمش مقرر کرده بود [illegible] تا آنکه [illegible] تمام نامید

و چنین بود تا آنکه [illegible] حکومت خویش از دین اسلام [illegible] گشته

[illegible] از آنجمله

زردشتیه و هنود و نصاری و یهود را به دربار خویش دعوت خواسته و حاضر ساخته از مباحثات

دینیهٔ آن جماعت محظوظ میگردید ولی در هیچ کدام آنها معتقد نگشته به تأسیس یک

دینی جدید آغاز نهاده آنرا دین الٰهی نامید که ابتدا اصولش عبارت بود از اقرار به وحدانیت

و یک خلیفهٔ واحد یعنی پادشاه زمان و در هنگام جلوسش که در ۱۵۵۶ عیسوی روی داد

در کار و بار ماهرین به ترجمین کتب مختلف و مهمات سلطنت خویش مستقل و ورزیده فوائد

عظیمه بر مهمات [illegible]

[عصر هفتم]

با انتقال اکبر و عباس سلاطین مغولیه و صفویه هندوستان و ایران

[جلوس اکبر شاه ۱۵۵۶ وفات ۱۶۰۵ ع] [جلوس شاه عباس ۱۵۸۵ وفات ۱۶۲۸ عیسوی]

ارتفاع معارف فارسی و انتشار فن اشعار رو به زوال و انحطاط نهاده هیچ شاعری و نویسنده

معتبر ظاهر نگردید تا آنکه با اسلاف خویش بتواند برابری نماید الّا دو تن و اینها نیز بجهة سبک و روش

مخصوص شان واجب الذکر شده اند یکی میرزا محمد مهدی خان نویسندهٔ نادر شاه و دیگر نعمت خان

عالی نویسندهٔ اورنگ زیب عالمگیر

اخلاف و جانشینان اکبر جهانگیر و اورنگ زیب بموجب اقدام

اسلاف عظام خویش همواره در تألیف و تصنیف کتب تواریخ و وقایع ایام خویش کوشش [illegible]

ترقیم و تسطیر یافته بود دست یافته در تألیف کتب تاریخیه حاجات های عظیم ابراز داده جهانگیر [illegible] روز

نامهٔ نوشته آنرا تزک جهانگیری نامید که این در ۱۶۰۹ عیسوی [illegible] و اتمام [illegible]

و فرهنگ جهانگیری یک لغت نامهٔ زبان فارسی که آن را از روی چهل کتاب دیگر نوشته بودند به

یادگار گذاشت

و بزرگان آن ایام در ممالک ایران و هندوستان برجای کتب اشعار کار منشیات

رواج یافته در تکمیل و ترقیم مراسلات [illegible] و نسخه متفرقات عجیبه [illegible] آنکه در ترقیم نامه های حکام

و ملوک [illegible] امتیاز از میادین سبقت حسن [illegible] از مستوفیان و منشیان ربودت

گردد خلاصه [illegible] در این کرده مراد حالات ورزیده [illegible] امثال [illegible] ابواب رسائل و رسایل

میکشودند [illegible] امور [illegible] در رسالت [illegible] در میان ذی علم و کارآزما و صاحب طبع را

میکردند [illegible] آنکه عند الحاجت فقرات مناسب از اشعار شعرا [illegible] وقع بعرض رسانند و مقصود [illegible]

این بود که [illegible] درجهٔ کمالات و [illegible] در دربارها و [illegible] حکام اطراف رسانیده باشند

مختصراً حسن خط و نیکی عبارت و [illegible] مستوفیان و منشیان بلاغت نشان دربار را [illegible] نفوذ و اقتدار

دولت خویش قرار داده بودند

[illegible] فوق عمل منشیات و کار مراسلات [illegible] درجهٔ ارتفاع

واصل گشته نخستین سبک [illegible] آب و قواعد و روش خطاطی [illegible] نگاشت [illegible] نیشاپوری

[illegible] خواجه [illegible] خواجه جهان

ظاهر گشته قواعد [illegible] درجهٔ نیکی فصیح نمود و بعض شعرا دیگر نیز چون مولوی [illegible] الدین عبد الرحمن الجامی

و صاحب نوشتجات [illegible] مراسلات سبک ساده [illegible] نوشته یادگار گذاشتند و صاحب

تخلص [illegible] شعرا عصر خویش محبوب میگردید وی غزل را در یک طرز نوی

[illegible] درجه که او را [illegible] صاحب اصول [illegible] میدانستند [illegible] اند و از شروط

لوازمات [illegible] و عمل [illegible] این بود که از اشعار مناسب [illegible] شعرا [illegible] و نیز [illegible]

ولی غالب آنها را بدرجهٔ مبالغه آمیز و رنگین مینوشتند که از تمام حدود و رعایت و عاقبت خارج بود

و اکنون در ذکر بعض سیاحت نامهای وقت پرداخته میگوییم اولاً سیاحت

نامهٔ عبد الکریم نامی از مقربان حضور و درباریان طهماسب قلی خان المشهور به نادر شاه بود و دوم سیاحت

نامهٔ میرزا ابو طالب خان بر وقایع سفر مکهٔ معظمه و سیاحت نامهٔ مولانا شیخ محمد علی حزین که همواره

از تعاقب های نادر شاه باطراف ولایات وسیع الفضای هندوستان گریخته در بنارس توطن گزید

[illegible] بنارس [illegible] این جا [illegible] ابن جا [illegible] خلاصه وی در

[illegible] عیسوی در همان جا رحلت نمود و آثار وسیعهٔ بسیطهٔ متعدده بیادگار نظم و نثر بیادگار گذاشت

رحمة الله علیه [illegible] تفصیل تاریخ اسفار و احوالات خود و تاریخ احوال بعض شاعر

رجال عصر مورخه ۱۷۴۲ عیسوی که از سعی و حسن اهتمام مستر بالفور نامی انگلیس در ۱۸۳۰ عیسوی

بحلیهٔ ترجمه و طبع درآمده و سیاحت نامهٔ ابو طالب خان لکهنوی که در ۱۷۹۹ عیسوی از کلکته بنوبت

سیاحت بطرف لندن دار السلطنهٔ انگلستان رفته بود و در آن جا به اسم شهزادهٔ ایرانی اشتهار

و اعتبار عظیم دریافته خصایل روز نامهٔ نوشته و نگاه داشته بعد از مراجعت خود در کلکته بحلیهٔ

طبع رسانید و در ۱۸۱۲ ع مستر چارلز استوارت نامی آن را در لندن ترجمه نموده بطبع درآورد

ولی از زمان نادر شاه تا مجال انقلابات و محاربات بسیار و گرانی و قحط

سالهای بیشمار در آغاز آن مملکت راه یافته تعلقات عموم مردم به شعر و اشعار شعرا عظام و حتی از آتش

[illegible] آنها برجاست ولی اشعار مائهٔ هیجدهم آن مملکت [illegible] فرق [illegible] داشته است و شعر مائهٔ نوزدهم آن

جماعت نزد در فارسی بیشتر بسوی عقاید جماعت صوفیه میگراید

[اسامی شعرا و نگارنده گان مذکور]

عصر اول از [illegible] تا [illegible] عیسوی

[شعرا]

اسعدی آزری دقیقی فردوسی منوچهری نظامی عروضی رودکی عمر خیام

[نگارنده گان]

المودی امیر نصر ابن سینا بلعمی غزالی ملکشاه نظام الملک طبری

عصر دوم [illegible] - [illegible]

ابو العلی اخسیکتی انوری عطار ازرقی فلکی خاقانی نظامی گنجوی رشید الدین وطواط

سنائی یا ثنائی شرف الدین شرف آواده سوزنی ظهیر فاریابی

[نگارنده گان]

ابو المعالی نصر الله عمعق بخاری ازرقی

عصر سوم

[شعرا]

جلال الدین رومی امیر خسرو دهلوی سعد ابن زنگی سعدی

[نگارنده گان]

جوینی نصیر الدین طوسی

عصر چهارم

سنه ۱۳۰۰ - سنه ۱۳۹۷

شعراء

اوحد اصفهانی   ابن عماد[illegible]   حافظ   کمال الدین خجندی   خواجه با[illegible] خواجوی کرمانی

میر کرمانی   نصیر بخاری   سلمان ساوجی   عبید زاکانی

[نگارنده‌گان]

عبدالله ابن فضل الله وصاف   ابن عماد[illegible]   حمد الله مستوفی   خواجه ابرو

معین الدین جوینی   نظام الدین هروی   رشید الدین امیر

عصر پنجم

۱۳۹۷ - ۱۴۹۷

(شعراء)

ابو اسحاق   امیر شاهی سبزواری   بُرندق   جامی   فنری   کاتبی   قاسم الانوار

نسیمی   یوسف عامری

[نگارنده‌گان]

عبدالرزاق   احمد ابن عربشاه   علی شیر   ادهم سبزواری   دولتشاه

عماد نیشاپوری   حسین واعظ کاشفی   جامی   شرف الدین علی یزدی   سلطان

حسین خراسانی   الغ بیگ

عصر ششم

سنه ۱۴۹۲ - سنه ۱۵۹۱

[شعراء]

آهی   انسی   هلالی   قاسم   شیخ فیضی

[نگارنده‌گان]

ابوالفضل   بابر شاه   فیضی   سکندر منشی   خواندمیر   خواجه ملا   میرخواند

ملا ادریس   سام میرزا

عصر هفتم

[شعراء]

صائب

[نگارنده‌گان]

عبدالکریم   ابوطالب خان   حزین   میرزا ابوطالب خان   میرزا محمد مهدی خان

نعمت خان عالی

[شعراء و نگارنده‌گان مذکوره بیت اجازه]

رودکی   آزری   اسعدی   فردوسی   نظامی عروضی   منوچهری   عمر خیام   انوری   سنائی

بابا فغانی   رشید الدین وطواط   ظهیر الدین فاریابی   خاقانی   اخستکی   ابوالعلی   فلکی

شرف آواده   ازرقی   عطار   نظامی گنجوی   سوزنی   سعد ابن زنگی   جلال الدین رومی

سعدی

اوحد اصفهانی   ابن عماد[illegible]   خسرو دهلوی   سلمان ساوجی   خواجه کرمانی   میر کرمانی   عبید زاکانی

مولانا نصیر بخاری   مولانا یوسف عامری   برندق   ابو اسحاق   شیخ قاسم الانوار   [illegible] مولانا نسیمی

اوحد سبزواری   کاتبی   امیر شاهی سبزواری   بابا فغانی   هلالی   آهی   قاسم گنابادی   شیخ فیضی

صائب

[نگارنده‌گان]

(نگارنده‌گان تاریخیه و ملکیه)

بابر   المیری   ملکشاه   نظام الملک   جوینی   ابن [illegible]   خواجه ابرو   رشید الدین امیر

عبدالله ابن فضل الله وصاف   حمد الله مستوفی   نظام الدین هروی   شرف الدین علی یزدی

احمد ابن عربشاه   عبدالرزاق   میرخواند   خواندمیر   خواجه [illegible]   اسکندر منشی   ملا ادریس

بابر   ابوالفضل   میرزا محمد مهدی خان   [illegible]   جهان گیر

[نگارنده‌گان [illegible]]

شرف الدین علی یزدی   دولتشاه سمرقندی   سام میرزا   لطف علی بیگ آزر

(نگارنده‌گان منثورات)

امیر نصر بلعمی   ابوالمعالی نصرالله   معین الدین جوینی   مولانا عماد نیشاپوری   سلطان

حسین   غزالی   حسین واعظ کاشفی

(... [illegible])

عبدالکریم   میرزا ابوطالب خان   [illegible]   شیخ محمد علی حزین   ابوطالب خان

[نگارنده‌گان علمیه]

ابن سینا   نصیر الدین طوسی   حمد الله مستوفی   الغ بیگ   امیر علی شیر

[باب سیوم]

[شعرا و نویسندگان]

و از باب گذشته چنین معلوم خواهد شد که از سخن وران و نگارنده‌گان فراوان که نام و دیوان و کتب و تألیفات ایشان در دست ما رسیده و با وجود آنکه گفته است از این، فقط هفت تن عظیم الشان اند مؤلفی که فیوضات عرفانیه و اشعار عظیمه آنها را بی از صحایف روزگار محو با آنکه نخواهد شد فردوسی انوری نظامی گنجوی جلال الدین رومی سعدی حافظ و جامی

فردوسی تاریخ کبیر و دلالت و انوری و قصاید موزون [illegible] خراسانش و نظامی و اشعار آب دار افسانه آمیزش و جلال الدین رومی و مثنوی های روحانیه [illegible] و سعدی و غزلیات شیرین شاعرانه دل [illegible] و حافظ [illegible] عاشقانه و جامی و تألیفات فصیح شیرین حکمت آمیزش پس ملاحظه [illegible] سبک و روش عمومی و استعداد و کمالات خصوصی هر کدام را بسته ازتاریخ حالات و نگارشات و نظمیات آنها شرح خواهد شد و این البته خالی از فواید و تعلیمات نخواهد بود و یکی از شیوه ها و فهمیدن و سنجیدن شعر این است که آن را در هر زبانی گفته اند بخوانند و هر قدر که ترجمه اش مطابق باشد باز هم سبک و طرزش ناقص خواهد بود و معنی حقیقی و ارتفاع کلام و لطف سخن از میان خواهد رفت و فرنگیان میگویند شکسپیر و دانته را باید در انگلیزی و ایتالیانی بخوانند و اینها هر دو از شعرای مشهور ایتالیا و انگلستان بوده اند و [illegible] به همین طریق اکنون از فردوسی آغاز نهاده میگوییم تولدش در سنه ۹۴۰ عیسوی در طوس خراسان روی داد و فوتش نیز در سنه ۱۰۲۰ واقع شد و هویت نامش و اشتهارش با کتاب شاهنامه مقارن خواهد بود و شاهنامه [illegible] [illegible] کرده

تاریخ ملت ایران است از نخستین پادشاه سلسلهٔ پیشدادیان تا انتقال یزدجرد
شهریار آخرین پادشاه آل ساسان علیه که در سنهٔ ۳۱ عیسوی بر دست یک آسیابانی در مرو
به قتل رسید و حکایت نظم شاهنامه را چنین نوشته اند یزدجرد شهریار جمیع حکایات
و تواریخ واقعه در روایات ایران و پادشاهانش را در یک جا جمع نموده و نوشته آن را
سیر الملوک یا باستان نامه نامید و چنین بود تا اینکه حسب الفرمان یکی از ملوک سامانیه
در مائهٔ عاشرهٔ عیسویه المدری تبرقیم یک کتاب تاریخ ایران پرداخت و دقیقی نیز که ممکن است
آن را به نظم درآورد در از نگارش فقط دو هزار ابیاتش بر دست یک غلامی به قتل
رسید

و هم چنین تا زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی هیچ استاد راجع
به وی کاری از پیش نرفته بود تا اینکه او این کار بزرگ را اول بر عهدهٔ عنصری رها نموده
و در پایان انجامش بر عهدهٔ فردوسی قرار گرفت و این تا سال های دراز بر آن مشغول
به کار بود گسی سال بردم به شاه نامه رنج که شاهم ببخشد به پاداش گنج تا اینکه در انجام
به جای طلا نقره اش دادند و او هم از نگارش یک هجونامه در آزای کتابش را پایان داد
و به درجهٔ از سلطان بد گفت تا اینکه برای خلاصش بطرفی دیگر فرار نمود خلاصهٔ کلام کتاب بکرد
از منتها درجهٔ مبالغات شاعرانه و ستایش سلطان محمود آغاز یافته است چه کودک لب از
شیر مادر بشست به گهوارهٔ محمود گوید نخست و ابیاتش این است ایا شاه محمود کشورگشای
گر از من نترسی بترس از خدای که پیش از تو شاهان فراوان بدند همه تاج داران و کیهان بدند

نکرو جز خوبی در آستی نگشتند گردکم و کاستی درختی که وی را به تلخی سرشت گرش بر نشانی
به باغ بهشت ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سر انجام
گوهر به بار آورد همان میوهٔ تلخ بار آورد و غیره و غیره خلاصهٔ کلام به هر گونه که آغاز یابد انجام باید یقیناً
دگر شش و تعریفش بر سبیل نتیجهٔ دانش و ارتفاع سخن و خوبی کلام پیوسته بر حی لیف روزگار پایدار
و استوار خواهد بود ورآ

[در آزمایش زال از موبدان آن را]

بپرسید مر زال را موبدی ازان تیز هش راه بین بخردی که از چیست آن ده و دو سرو سهی که رسته
است شاداب با فرهی ازان بر زده هر یکی شاخ سی نگردد کم و بیش بر پارسی دگر موبدی
گفت کی سرفراز ده اسب گرانمایه تیز تاز یکی زو به کردار دریای قار یکی چون بلور سپید آبدار
بجنبد و هر دو شتابنده اند همان یکدگر را نیابنده اند سه دیگر چنین گفت کان سی سوار کجا بگذرند پیش
بر شهریار یکی کم شود باز چون بنگرید همان سی بود باز چون بشمرید چهارم چنین گفت کان مرغزار
که بینی پر از سبزه و جویبار یکی مرد با تیز داسی بزرگ سوی مرغزار اندر آید سترگ همه تر و خشکش
همی بدرود وگر لابه سازی سخن نشنود
وگر گفت کان بر کشیده دو سرو ز دریای با موج بر سان غرو یکی مرغ دارد بر آن کنام
نشیمن بشام این بود آن بشام ازان چون بپرد شود برگ خشک بر آن بر نشیند دهد بوی مشک
ازین دو همیشه یکی آب دار یکی پژمریده شده برگ و بار به پرسید دیگر که در کوهسار یکی شارسان
یافتم استوار خردمند مردم ازین شارستان گزیده به هامون یکی خارستان بناها
کشیده سر تا به ماه پرستنده گشتند و هم پیشگاه چو زان شارستان شان نیاز آورند

دگر لاله سار [illegible] شود

به اندیشه کان دراز آورند بپرده درست این سخن باز جوی به پیش ردان آشکارا بگوی
گرین رازها آشکارا کنی ز خاک سیه مشک سارا کنی زمانی پراندیشه شد زال زر برآورد
یال و بگسترد پر وزان پس زبان را به پاسخ گشاد همه پرسش موبدان کرد یاد

[پاسخ زال زر موبدان را]

نخست از ده و دو درخت بلند که هر یک همی شاخ سی را کشند به سالی ده و دو بود
ماه نو چو شاه نو آیین ار گاه نو بسی روز مه را سر آید شمار بر این سان بود گردش
روزگار کنون آنکه گفتی ز کار دو اسب فروزان به کردار آذرگشسب سپید و سیاه است هر دو زمان
پس یکدگر تیز هر دو روان شب و روز باشد که می بگذرد دم چرخ بر ما همی بشمرد دوان
هر دو آن از پس یکدگر که تا این بیابد مراو را اگر نیابند مر یکدگر را بتگ دوان همچو نخچیر از پیش سگ
سه دیگر که گفتی از آن سی سوار کجا بر گذشتند بر شهریار از آن سی سواران یکی کم شود بوقت
شمردن همی سی بود نگفتی سخن جز ز نقصان ماه که یک شب کم آید همی گاه گاه بود این
سه تا زمان که گه گه بود زان سواری زیان پس آن گاه چون بنگری تش نکاست ابا کاست
باشد هم آن گاه هست کنون از نیام آن سخن بر گشایم وزان مرغزاران سرو داد نشیم ز برج بره
تا ترازو جهان همه تیره گی دارد اندر نهان چو زو بازگردد جاهی شود به آن تیره گی و سیاهی شود
دو سرو آن دو بازوی چرخ بلند کزو هم شاد آن و زو با گزند بر آن مرغ بر آن تو خورشید دان
جهان را از و بیم و امید دان دگر شارستان از بر کوهسار سرای درنگست و جای شمار

همه خارستان این سرای سپنج که هم ناز و گنج است و هم درد و رنج همی دم زدن بر تو بر بشمرد هم او بر تو آب
هم او بشکرد برآید یکی باد و بادزله ز گیتی برآرد خروش و غله همه رنج ما ماند بر خارستان گذر کرد باید سوی
شارستان کسی دیگر از رنج ما برخورد نماند بر و نیز و هم بگذرد چنین رفت از آغاز یکسر سخن
همین باشد این دگر دکهن اگر توشه مان نیک نامی بود روان مان سر سر گرامی بود اگر آز ورزیم و پی جان
شویم بدیدار آید آنچه کی جان شویم گراو آن ما سر یکسو آن سر است از و بهره ما یکی جادر است چه پوشد بر روی
خشت و خاک همه جای ترس است و تیمار و باک بیابان و آن مرد با تیز داس کیا و تر و خشک از و در هراس
تر و خشک یکسان همی بدرود وگر لابه سازی همی نشنود دروگر زمان است و ما چون گیا همانش نبیره همانش
نیا به پیر و جوان یک بیک ننگرد شکاری که پیش آیدش بشکرد جهان را چنین است ساز و نهاد که جز
مرگ را کس ز مادر نزاد ازین در در آید از آن بگذرد زمانه بدو دم همی بشمرد همین است یکسر سر سر سخن
کسی نو نخواهد سرای کهن ز نیش همین است رسم و نهاد یکی دست بستد به دیگر بداد چو زال این
سخن را بکرد آشکار ازو شادمان شد دل شهریار به شادی یکی انجمن بر شگفت شهنشاه گیتی ز زال
بگفت یکی جشن کاخی بیاراست شاه چنان چون شب چارده چرخ ماه کشیدند می تا جهان تیره
گشت سر میگساران ز می خیره گشت دگر چو آنکه که سال اندر آید بشگفت بباید کشیدن ز تیغش
دست ز هفتاد بر نگذرد بر کسی ز دور آن چرخ آزموده بسی اگر بگذرد آن هم از بتر است بر آن زنده کافی
باید گریست نیابم بر این چرخ گردنده راه نه بر آهن و آهم خورشید و ماه همش رفتن آید به دیگر سرای
بماند همی کوشش او به جای الفتی چنین گفت خسرو که بسیار گوی زند اختر نیک باید و سرخ موی تنش زیست
و مهی گرد رو دیوارزو مراندیشی و کوتاه و دل پر ز درد هوا ناید دل و سفله و بیفروغ سرش پر ز کین و زبان پر دروغ
دو چشمش کژ و سبز و دندان بزرگ براه اندرون کژ رود همچو گرگ دگر نو شنیدی این داستان شغال
که زد با یکی پیر گرگ جدال که سگ را به خانه دلیری بود چه بیگانه شد بانگ وی کم شود

و آن بیت آن به که خاک چاره نان بود چه سرپرستی کی دشمن جان بود و آنچه آن که نوشیروان قباد
به اندرز نامه چنین کرد یاد که هرکو سلیحش بدشمن دهد همی خویشتن را بکشتن دهد که چون باز خواهد که آید بکار
بدان تیغ پولاد کند کارزار و آنکه هرجای تنهای باید بود سری جز درآن باید سود همان به که باکینه
داد آوریم بکام امروز نام یاد آوریم که نامست اندر جهان یادگار نماند بکس جاودان روزگار همین
جرح گردنده با هرکسی نیاید جفاگستری نیابی و آنکه دانا بود هرکه دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

و شروط بسنده نشده نامهای این است که باید تماشا کرد انتخاب آنند و
سر جان ملکم در این خصوص چنین میگوید "ترجمه غیر منظم این کتاب مستطاب بکار جماعت انگلیس
نمی آید زیرا که روش فردوسی در شاهنامه و نکات و عبارات و اصطلاحات فراوانش از زبان و روش
آنها بکلی بیرون است تا اینکه چنین کاری بدرستی انجام یابد ولی ترجمه منظم شاهنامه از جمله کار
های بسیار مرغوب محسوب گشته و بعض فقراتش اینک صورت انتظامی بخود آن داده"

و این حاجت سودمند را مستر اتکینسن نامی در ۱۸۳۲ عیسوی انجام دا
ده آن کتاب را موسوم گردانید به کتاب "اشعار فارسی" مستر اتکینسن بجای ملاحظه
جماعت انگلیسیه و از یک کتابی دیگر من تألیفات ...
فردوسی در نهایت نیکی مصطفی هرچه شود ... آنجا میکوید کتاب شاهنامه یک آئینه
صیقل دار است که ... ایرانیان و تورانیان را هر دو ... و حالات اعصار ماضیه را ... مینماید"
و یک انگریزی دیگر مستر جولز موهل از طرف دولت فرانسه ترجمه
تمام شاهنامه را بطبع رسانیده و این عبارتست از یک جلد و آن اعلای بسیار ممتاز ... موهل
... از وفات شوهر یک دیباچه و حاشیه شوهر او آن افزوده یک نسخه ... از آن بطبع رسانید
و آن را موسوم گردانید کتاب شاه نامه من تألیفات مولانا ابوالقاسم الفردوسی که اکنون از کتب رشیده
معارف آن مملکت بشمار می آید و فردوس یا فرادیس یعنی بهشت یا بهشتها و در انگریزی پرادیس برای
فرادیس بهشت را گویند

... درحق فردوسی میگوید - ببین که چون است هم اجل را تو بسی - کرد کردن زبی فردوسیا - بادل
شق شده چون خامه خویش - مانده سر زیر زنده نامه خویش

[انوری]

درخصوص انوری چندان معلوماتی در دست نیست الا اینکه تولدش در بدنه من قرای ابیورد
خراسان روی داد درباره دوازدهم تا آنکه بصفت قصیده سرایان اشتهار عظیم دریافته از شعرای
درگاه و درباریان سلطان سنجر سلجوقی گردید و بدین طریق بخدمت سلطان رسید
انوری بمردی بود فقیر الحال و در مدرسه منصوریه طوس درس میخواند
تا اینکه یک روزی سوآری سلطان از آن کوچه میگذشت و انوری درمیان سواران یک سواری را
دیده جویا شد که این کیست گفتند این شاعر دربار است و بدین اندیشه فرورفت که فن شعر و کار شا
عری باید یک کار خوبی باشد که بدین طریق او را معزز و محترم نگاه داشته اند و از همان روز آغاز
شعر گفتن نهاد و یک قصیده بسیار ممتازی در مدح سلطان سنجر گفته حاضر ساخت و فردایش برای
تقدیم بحضور سلطان شتافت و سنجر را از اشعارش خوش آمده فوراً به توانائی و استعداد ذاتی طبیعی اش
پی برد و او را درمیان خدمت دربار و حصول انعام مخیر گردانید و انوری مأموریت دربار را بر انعام نقدی
ترجیح داده در باب آن مطلب یک قطعه فی البدیهه ساخته حضوراً عرضه داشت و پسند افتاد و
بدین طریق از مدرسه به دربار سنجر رسید و در جمیع مسافرات سلطانی حاضر
ناظر بود تا اینکه بالاخره در بلخ در ۱۱۹۱ عیسوی فوت کشته و دیوان مبسوطی مشتمل قصاید طولانی و
اشعار متفرقه دیگر بیادگار گذاشت

و از جمله قصاید مشهورش یکی اشکهای خراسان بود و کپتان کرک پاتریک انگریزی
این را از فارسی در انگلیسی ترجمه کرده در روزنامه متفرقه آسیائی خود به جلد اول طبع رسانید ۱۷۸۵
و این قصیده عبارتست از تاریخ استیلای ترکمانه غز بر ولایت خراسان و انواع کارهای شقاوت
آمیز آن جماعت را در آن سامان تفصیل وار ذکر کرده احوالات اسف آمیز خراسانیان را در حضور
پادشاه سمرقند عرض مینماید کرک پاتریک اغلب اشعارش را از اشعار ممتاز درجه اول زبان فارسی
ملاحظه نموده میکوید حسنیات و محسنات طبعی اش با خیالات رفیعه عالیه شاعرانه از آهسته و با انتها
درجه تا نزاکت سخن در وی سرشته است و ... در حق خود میفرماید "انوری کو و دل انور او
حکمت شعر خرد پرور او"

[نظامی]

و هو نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف سرآمد شعراء و سخنوران و فصحا
ساز آن عمده ایران بود و تولدش در ۱۱۴۱ عیسوی روی داد و مادام العمرش در شهر گنجه توقف
چنانچه خود میفرماید "نظامی ز گنجینه بگشای بند گرفتاری گنجه تا چند چند" چو در گرچه در بحر گنجه گمم ولی
از قضایا شهر قهستانم" و او را ازین جهت نظامی گنجوی میگویند از آغاز عمرش در یاحجاب جسمانی
مشغول گشته یک میل مفرطی در مباحثات و مذاکرات و ریاضیات و فلسفه صوفیه بهم رسانید
و بدرجه در آنها مستغرق گردید که تا زنده بود رهائی نیافت و تا چند سال ... از زیر بار تعصب مذهبیت
تا اینکه دانش ذاتی فوق العاده اش یکباره کی ظهور نمود و بدرجات عالیه و مقامات متعالیه
واصل گشت و بدرجه واصل گردید که ذکرش همواره با بدآر و استوار خواهد بود
اولین تصنیفاتش مخزن الاسرار بود و عبارتست از خیالات بزرگ ...

و صفات حق سبحانه تعالی جل شانه و حمد او و مناجات و فلاسفه ... و کتاب دویمش حکایات خسرو و شیرین
بود که از رویه تواریخ قدیم ایران نوشته بود تا اینکه بر دور ایام در تمام مدارج و مراتب معارف زبان فارسی
بیانات حالات عشق و عاشقی یگانه روزگار گردید جز اینکه فردوسی طوسی و فخرالدین اسعد جرجانی [صاحب
حکایات ویس و رامین مشهور پهلوی] بدو واصل شدند
و دیوان اشعار قصاید و غزلیاتش در ۱۱۸۰ ع ظاهر کرده عبارت از بیست
هزار ابیات و اکنون دیوان کاملش کمتر بدست می آید و در همین اوقات بترقیم کتاب دویم حکایاتش
آغاز نهاده آن را کتاب حکایات عاشقی لیلی مجنون نامید [مطابق حکایات اورلاند فریزد] و بعد
بترقیم و تنظیم سکندرنامه مشهورش پرداخته بسبک و روش فردوسی که آن دو باب اول در بیان
سلطنت و جهانگیری اسکندر و باب دویم در بیان پیمبری و فیلسوفی و سیاحی او
و کتاب آخر نظامی هفت پیکر بود عبارت از حکایات سبعه زوجات سبعه
بهرام گور ساسانی و کتاب دیگر فوق را کتاب خمسه نظامی میگویند تا اینکه در انجام با غم و اندوه
فراوان در ۱۲۰۳ ع بجهان جاودانی خرامید و شعرای نامی عظام سعدی و حافظ و جامی
در حقش ابیات موثر سرآییده و جامی در حقش چنین فرمود "ناظم گنج نظامی که برنج
عمرگنج رسانید به پنج" "روز آخر که ازین مجلس رفت" "گنج ها داد زکف مفلس رفت"
[نمونه اشعار نظامی]
"به چشم خویش دیدم در گذرگاه" "که زد بر جان مرغی مرغکی راه" "هنوز از صید منقارش نپرداخت"
"که مرغی دیگر آمد کار او ساخت" "سرآید آفرینش هر سری است" "زمین و آسمان بی داوری نیست"
"نکو شنیدی از فراتش ابوذ را" "که هر کوچه کنه اخته در آن چاه" "وله" "سکندر به چو تن
خطا میرود"

«من این جا سکندر کجا میرود» «اگر راه ظلمات بپایدش سیر زلف من راه بنمایدش»

رحمة الله علیه

[جلال الدین رومی]

از شعرای عظام و فلاسفهٔ کرام و پیشوای روحانی جامعهٔ صوفیه بود در بلخ در ۱۲۰۷ع متولد شد

و پدر بزرگوارش بهاء الدین ولد به صفت کمال تقدس و تقوی موصوف بود به درجه که حسادت سلطان زمان سلطان محمد المخاطب به قطب الدین خوارزمی را درباره خویشتن بدرجهٔ بمهاجرت آن دیار عازم گردید و با عیال و مریدان از آن مکان روان شد

و در این وقت جلال الدین مذکور پنج ساله بود و همراه پدرش از راه بغداد به مکه رفت و از آنجا بطرف دمشق و ارزنجان و ارمنستان و لارنده آسیای صغیر آمد و در ۱۲۲۶ع در آن جا تأهل اختیار نمود و بعد بطرف سمرقند و اسلامبول روی نهاد تا اینکه باز پس آمده در قونیه توطن گزید و یک مدرسه در آن جا بنا نهاد و در ۱۲۳۱ عیسوی در همان جا فوت شد

پس جلال الدین بجهت تحصیل علوم بطرف حلب و دمشق رفت و بعد از تکمیل کمالات و تحصیل و اکتساب علوم اسرار باطن هم به قونیه برگشت و تدریس مدرسهٔ مذکور و پیشوای روحانی جامعت صوفیه گشته بخطاب سلطان العلمای مفتخر آمد و تا هنگام انتقالش که در ۱۲۷۳ع روی داد در خدمات خویش مشغول بود و در جنب پدر بزرگوارش مدفون کرده

و اشتهار عظیم عرفانیه اش بسته به کتاب

مثنویست. و این عبارتست از شش جلد یا باب که عموم آن را مثنوی شریف میگویند و از استغراق از کبار شعرای روحانی مسلک خطهٔ ایران محسوب می شود و مثنوی مشتمل است از حکایات و امثال و مطالب دینیه و مذاکرات و خیالات رفیعهٔ عالیهٔ عاشقانه و عملیات نافعه و تعلقات عشقیهٔ سماویه و فیلسوفی صوفیه مطابق باشد به عبارات کتاب ای پنج تانتره و هیتوپدیشه سنسکرت [زبان قدیم هند و آن] و باشد به مطالب انجیل و مزامیر داود

جلال الدین مریدان فراوان حاصل نموده اینها نیز بعد از فوتش قدرتهای معجزه آمیز به او نسبت داده بعض کردار و رفتارش بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام شباهت دارد و شاید که ساخته و پرداختهٔ مریدان آن شیخ باشد

و از آثار عمدهٔ جلال الدین تشکیل طریقهٔ درویشان مولویه است که در بر ظهر روز جمعه با لباس و کلاه مخصوصی بر جای نماز با آواز دف و چنگ و نی برقص در می آیند و حال با روی میدهد و به موجب عقیدهٔ آنها در آن لحظه سر آیت بیهوشی بوصال محبوب حقیقی حق سبحانه تعالی جل شانه خود و اصل می شوند و از تشکیل این طریقه و این وضع ستایش و تقویت جستن مقصود جلال الدین هدایت بت پرستان و جلب قلوب عوام بود شبیه مقصود طریقهٔ سعادتیهٔ رمال الدین فرنگستان که از تبدیل لباس و آواز موسیقی در صدد تحصیل هدایت و جلب قلوب بت پرستان هندوستان بر آمده اند

الفلکی که از مریدان چلپی امیر عارف نبیرهٔ جلال الدین تاریخ طریقت

این جماعت را از ۱۲۶۱ تا ۱۲۵۳ نوشته است و مطالب سودمند عجیب در آن آورده از آنجمله میگوید یک تن از مریدان جلال الدین فوت شد و در باب دفنش یک نوع شور آی در میان مریدان و هم صاحبان آتش روی داد که آیا او را با یا بلا جنازه دفن نمایند بعد از مشاورات طولانی و عرضه کردن مطلب بر و حصول جواب از حضرت مولانا باینکه هر نوع صلاح باشد عمل شود یکی از مریدان حضرت مولانا این ملاحظه ذیلا بعرض رسانید

«اولی آنکه میت را بی جنازه دفن نمایند» وچون سببش را ازاد جویا شدند گفت «کودک را مادر بهتر ملبوس در آید تا بر آورد کودک خاک مادر بنی آدم است و تخته یا چوب جنازه نیز سرگشتهٔ خاک لهذا جنازه برادر آدمی است و میت آدم را با جنازه نباید دفن نمود الا در خاک که مادر رؤف و مهربان اوست»

مولانا را از این فیصله خوش آمده فرمود این نوع فیصله را من در هیچ کتاب ندیده ام

[سعدی]

و هو الشیخ مصلح الدین سعدی الشیرازی تولد سعدی در ۱۱۹۳ عیسوی در شیراز روی داد و از تحصیل و تکمیل کمالات از مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بیرون آمده در لباس فقر و درویشی در آمده یک سیاح بزرگ گردید و چهارده بار حج گذاشته در فرنگستان و آسیای صغیر و بلاد حبش و دیار مغرب و سوریه و فلسطین و ارمنستان و عربستان و ایران و هندوستان مشغول سیاحت گردیده در انجام آمده در شیراز توطن گزید و رایش این بود «در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی تمتع ز هر گوشهٔ یافتم ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم ندیدم چو پاکان شیراز خاکی نهاد که رحمت بر آن تربت پاک باد»

و عمرش را در سه جزء منقسم تقسیم نمود نخستین جوانی در تحصیل دویم سیاحت و سیوم ساحی عزلت در شیراز و یک صومعه یا خانقاهی در آنجا ساخته مؤقف شد و تا تاریخ فوتش که در ۱۲۹۱ عیسوی روی داد در امور معارف مشغول بود معاصر حکومت ابوبکر بن سعد در جنوب ایران و آثار بسیار یادگار گذاشت عبارت از نثریات و نظمیات و غزلیات و قصاید و غزلیات و قطعات و ابیات و حکایات و نصایح و مواعظ و نکات حکمت آیات مملو

سرگور اوزلی در تذکرة الشعراء فهرست تمام تألیفاتش را داده بیست و چهار کتاب میشمارد با الخبیثات اش که سعدی میگوید اینرا حسب الخواهش بعض ابنای ملوک نوشتم علی سبیل المزح فی الکلام کالملح فی الطعام

و استغفار میکند و از جملهٔ آثار سودمند شیخ یکی کتاب گلستان است و دیگر بوستان که در فر
نگستان به غایت اشتهار و تحصیل شده‌اند از آن جمله در کتاب اوّلی نتیجهٔ هم‌نشین خوب را چه قدر
نیک بیان میکند قطعه گلی خوشبوی در حمّام روزی رسید از دست محبوبی
بدستم بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدّتی با گل نشستم کمال هم‌نشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

و چون کتاب بوستانش را بنظم نوشته است لهذا ترجمه‌اش تا کنون
بعهدهٔ تعویق انجامیده ولی غراف نامی از اهالی جرمنی آنرا در شهر جنه درسنهٔ ع
در دو مجلد صغیر در زبان جرمنی بزبور ترجمه و حلیهٔ طبع رسانید و ر آبین کسن نامی انگلیسی
از رویش ترجمه کرده آنرا اوراق منتخبهٔ بوستان‌های ایران نامید" و ایضاً باز همان کار را
در کتاب‌های دیگر خویش بجهة استعمال جماعت طلبه بحلیهٔ طبع رسانید و آتش عظیم
سعدی برکلام تمام شعرای فارسی تفوّق دارد و با خیالات فرنگیان بیشتر موافق می‌آید
و محسّنات کلامش و سبک عظمتش در همان ساده‌گی کلام اوست و از پروازهای جسّانهٔ
حافظ و روحانیّت مولانا جلال الدین رومی نیکوتر است و حیثیّات شریف بسیار سودمند از
نظمیات و نثریاتش متظاهر است و لیم جنس در حقش میگوید" تمام عمر شریف خود را در سیّاحی
عالم صرف نمود و هر شخصی دیگر که صاحب فرصت‌های بزرگ هم باشد باز نمی‌تواند که چنین
آثار شریف گران بهای عقول و افهام خویش را بیادگار گذارد" و او زلی اورا

درخشنده اختر سما و متعارف ایرانش می‌شمارد و دوراندیشی و تقوی و پرهیزگاریش مبالغه میکند
و دآمبری میگوید این شاعر بزرگ شایستهٔ انواع احترامات است نه تنها در ایران بل تمام
محمّدیان اقلیم آسیا در نهایت خوبی و کمال معرفت و حسن دقّت از سرحدّ چین تا ممالک
افریقیّه کتاب گلستانش را میخوانند و شاگردان فرنگی نیز بر طراوت مزه و آل سبک
روشش و زبان توازنش و شوخی‌های ظریف ساده‌اد لطیفش تحسینات فراوان می‌فرستند
و جامی میگوید سعدی آن بلبل شیراز چمن در گلستان سخن دستان زن و له
گرد حرفی که رقم زد سعدی بر رخ شاهد معنی حرفی صرصر قهر چه شد حادثه زای
آمد آن جعد معنبر در پای

[حافظ]

و هو خواجه شمس الدین محمّد الحافظ الشیرازی از شعرای عظام و عرفای کرام جماعت صوفیهٔ ایران و در نیمهٔ
اوّل مائهٔ چهاردهم عیسویه در شیراز متولد شده و در پایان در همان مکان در ۱۳۸۹ع فوت گردید و در
توقف در آن شهر نهایت مبالغه ملحوظ داشته و دوری آن جا را بغایت مکروه میشمرد چنانچه
از اشعار آب دارش پیداست " نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر - نسیم خاک مصلّی و آب رکن
آباد " و تفرّج نواحی شیراز را چون تفرّج پاریس و نواحیش بس عزیز و گرامی میداشت
خوشا تفرّج شیراز خاصه در نوروز - که برکند دل مرد مسافر از وطنش " و در یک جای دیگر باز
بدعای شیراز میسراید " خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگه دار از زوالش

بشیراز آی و فیض روح قدسی بجوی از مردم صاحب کمالش " و در آغاز شباب و عنفوان
جوانی در عیش و عشرت مایل و با گرمی کلام و قوّت سخن بتعریف و توصیف عشق و شراب
میپرداخت و از این جهت بعض شاگردان فرنگستان او را اناکریون ایران مینامند
[و اناکریون از اعاظم شعرای فرنگستان بود] و فیوضات عرفانیّهٔ اش نیز آنرا التصدیق
میکند خصوصاً از این غزل ذیل " اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندویش
بخشم سمرقند و بخارا را به ده ساقی می باقی که در جنّت نخواهی یافت کنار آب رکن
آباد و گلگشت مصلّی را غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو
افشاند فلک عقد ثریّا را" و چون حافظ پیر شده "چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون
شو" بنهایت دین‌دار و متّقی و پرهیزگار گردیده و در انتشار و ترویج فیلسوفی جماعت صوفیه کوشیده
چنانچه در اشعارش نسبت‌های صوری بسیار پیدا می‌شود و بدین جهت عموم مسلمانانش
لسان الغیب میگویند و گروهی دیگر اشعارش را بطریق ظاهر معنی میکنند و به لذات
دنیویه‌اش نسبت میدهند و میگویند که فتوی حتمی در مسلمانیش نیز سخن میرفت و چون فوت
شد علما و ائمّه از نماز جنازه‌اش احتراز کردند تا اینکه به اندک تدبیری آن مانع
بزرگ را از میان برداشتند و عاقبت الامر چنین قرار دادند که پارهٔ اشعارش را بر پارچه
کاغذهای علاحده نوشته در یک جامی بگذارند و بعد کودک بی گناهی بی سوادی یکی برداشته
و بموجب مضمونش عمل نمایند و اتّفاقاً این بیت درآمد " قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ

اگرچه غرق گناه است میرود به بهشت " و بدین طریق جنازه‌اش یک دفن آبرومندانه
دریافت و تا هنوز قبرش در مصلّای شیراز زیارتگاه انام است و آمبری میگوید حافظ
دو نوع پیروان دارد خوش حالان و مرتاضان فرقهٔ اوّل شراب نوشیده اشعارش را میسرایند
و فرقهٔ دویم عقبی طلبانند و برای آنها میگویند که اشعارش را باید صوری گرفت و یک لغت‌نامهٔ بموجب
اصطلاحات جماعت صوفیه برای اشعارش نوشته‌اند شراب - عبادت خواب - تواتر کمالات
روحانیه بوی خوش - آیه‌های الطاف سماوی طوفان - هیجان محبّت بوس و کنار
دلبری‌های تقوی بت پرستان - کافران و مغبچه‌گان - مردمان دین‌دار بت - آفرینندهٔ
میخانه - انجمن گفتار باده فروش - آموزگار فرزانه حسن - آثار کمالات خلّاق عظیم
زلف پریشان - پرتو انوار جلال الٰهی لب - اسرار مخفی دنیاوی و روحانی زیر چه -
عوالم سیر آن نو دانان خال سیاه - گوشهٔ اتّفاق ناپدید عیش و طرب - آثار
مراتب عرفان و قطع تعلّقات دنیویه و علی هذا القیاس
و سیّد قاسم انوار که ذکرش گذشت ۵۶۹ غزلیات خواجه حافظ
را در یک جا جمع نموده و نوشته آنرا دیوان حافظ نامید و یک دیوان حافظ را در شهر
لیپسیک چاپ کرده‌اند ولی تا به حال در انگلیسی ترجمه نگشته است مگر بستر بین شاید
این کار دشوار را بر عهده بگیرد و به نیکی تمام از عهده‌اش برآید ولی بجهة معانی ظاهری و باطنی

ترجمهٔ دیوان حافظ یکی کار بسیار دشوار است و دو نوع تفسیر علاحده لازم خواهد داشت
و آن شیرین‌بیانی عظیم حافظ در حقیقت یک نوع حالات و سگالی آفاقی
است و نبوغی که در این مختصر بسال بیانش نمی‌گنجد و اولین شخصی که او را چنین در فرنگستان مشهور ساخت و اشعارش را به سامع اهالی آن دیار رسانید سر ویلیم جنس بود و ایضاً گوته نامی در تذکرة الشعرا خود نهایت او را ستوده اشعارش را در جرمنی و انگلیزی هر دو ترجمه نمود و دیگران نیز متابعت نمودند و جامی میفرماید حافظ از

نظم بلند او آوازه ساخت آیین سخن را تازه لیک روز و شبش از سر بکند
زآن بلندی به سوی پستی فکند

[جامی]

و هو مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی و در جام در ۱۴۱۴ عیسوی متولد گردیده و جام یک قریه‌ایست نزدیک هرات دار الملک خراسان و تخلصش را از مولد خود جام گرفته بود و جام در فارسی ظرف آب را نیز گویند و در پایان در هرات در ۱۴۹۲ ع فوت گشته تمام اهالی آن شهر عقب جنازه‌اش روان گردیده می‌گریستند و جامی از اعاظم شعرای متأخرین روحانی سلک صوفی مشرب ایران محسوب می‌شود که لهجهٔ سعدی و خیالات رفیعهٔ عمیقه و سیعهٔ مولانا جلال الدین رومی و تسهیلات ظریفانهٔ حافظ و عمیقی خیالات نظامی را در یک جا در خود جمع کرده بود و تمام عمر شریفش را در تحصیل کمالات و اکتساب

معارف روحانیه صرف نموده به حدی واصل گردید که مافوقش متصور نمی‌شود و بموجب آراء جمیع محققین بالاستحقاق از اعاظم سخن‌وران خطهٔ ایران بود روی‌هم‌رفته چهل و پنج یا پنجاه تا تألیفات مختلفهٔ گران‌بهای عمدهٔ سودمند نوشته یادگار گذاشت از آن جمله هفت اورنگ و چهار دیوان قصاید و اشعار و غزلیات دیگر بودند و از کتب منثورات تواریخ بود و تفصیل احوالات و مکاشفات روحانیهٔ مشاهیر عرفاء صوفیه و رجال دیگر و صرف و نحو و فقه و معانی و بیان و منشآت و مراسلات و علوم و فنون علمیهٔ دیگر و ایضاً از جملهٔ تألیفات بسیار ممتازش نفحات الانس بود مشتمل بر مطالب جماعت صوفیه و بهارستان یک کتابی است چون گلستان سعدی مرکب از منثورات و نظمیات بسیار عمده سودمند که تفصیلش در ابواب آیندهٔ این کتاب مذکور خواهد شد و کتب حکایات سبعه یا هفت اورنگ اول سلسلة الذهب دوم سلامان و ابسال سیوم حضور عدالت چهارم سبحة الابرار پنجم لیلی و مجنون ششم یوسف و زلیخا هفتم کتاب حکمت که هر کدامش از کتب بسیار ممتاز درجهٔ اول عمدهٔ معارف زبان فارسی محسوب گشته و در امتیاز کلام و قوت سخن با کتاب خمسهٔ نظامی برابری می‌توانند و یوسف و زلیخایش فقط بقدر چهار هزار ابیات می‌شود گریفیس و [illegible] هر دو آن را ترجمه کرده‌اند و مترجم ماهر رباعیات خیام [illegible] سلامان و ابسالش را در انگلیزی ترجمه کرده بتحلیهٔ طبع رسانیده است

دولت شاه و شیرخان لودهی و آزر صاحب آتشکده در [illegible] تفصیل وار در ستایش جامی پرداخته و بالاستحقاق او را از نجوم سبعهٔ سماء معارف ایران

ایران می‌شمارند

[دو از اشعار حکمت آمیز خود در [illegible] یکی این است
که در [illegible] ظهور آثار [illegible] وجود [illegible] آفرینش [illegible]]

[illegible] حکمت [illegible] آیین خرد [illegible] که شود هست بخود چون [illegible] شد اثری جز به هستی رسد از [illegible] هر چه او را بود از [illegible] [illegible] منبع انوار امکان لازم آید که نباید بوجود هیچ موجود در این عرصه بود [illegible] [illegible] که دید [illegible] مطلب که شنید تا بداز حکمت [illegible] کار حاجت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن آنچه نه پیوست بدو جنبش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون فلک جنبش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گشت [illegible] هستی او [illegible] بسر انگشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن جنبنده [illegible] عالم و این جمله [illegible] چرخ و این گردش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که پس پرده نوازنده‌ای هست همه را جنبش و آرام از وست همه را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جنبنده نه از باد درخت [illegible] فرخنده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کار کرد و کرد آن آلت کار کار کن باقی آلت بگذار

[وله در تعریف [illegible]]

آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روی [illegible] [illegible] [illegible] شب و روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصد گناه [illegible] [illegible] [illegible]

شرم داری ز گنه در گذری پردهٔ عصمت خود را ندری شرم باد که خداوند جهان که بود واقف اسرار نهان
بر تو باشد نظرش گه و گاه تو کنی در نظرش قصد گناه

[وله در تعریف و توصیف رجا]

ای لب آتش لب و خشک دهان بر لب آورده [illegible] زبان مانده حیرت زده در [illegible] چرخ [illegible] و جهان [illegible] خاک [illegible] [illegible] آتش بار [illegible] [illegible] [illegible] زده در [illegible] و خار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] و تاب [illegible] ماهی که فتد دور از آب ناگهان تیره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تشنه شود باران ریز شود از باد به طوفان انگیز [illegible] [illegible] [illegible] سایهٔ آن بر دارد [illegible] [illegible] ای لب گم شده ره در شب تار [illegible] در سیل ز باران بهار منزله گم شده بر روی ظلمات منقطع گشته سبب [illegible] نجات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برآورده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible] [illegible] ناگهان ابر ز هم بگشاید [illegible] روی زمین [illegible] ره شود ظاهر و ره رو حاضر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ناامیدت [illegible] [illegible] روز و شب [illegible] [illegible] [illegible] دولت جاوید [illegible] تا تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایضاً وله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرگ رنجور دوای تو طبیب ایضاً وله ای خوش آن جذبه که ناگاه رسد [illegible] آن [illegible] آگاه رسد

[باب چهارم]

[شعرای صفاریه]

چون ستاره‌گان کوچک نیز در اول فلک هر کدام [illegible] [illegible] فی‌ای خود و آرهٔ ابتدایی [illegible] [illegible]

بما جواست شعرآ اصغار در این جا بیان می کنیم اگرچه شمارهٔ این طبقه بر از آنهاست ولی فقط [illegible] ده
نفر آنگروه را برای نگارش در این جا انتخاب نموده میکنیم

[رودکی]

[illegible] الدّین ابو عبد الله تحصیلش از رودک از قراء سمرقند واقع بود گرفته میگویند در سنه [illegible]
سن هشت سالگی از اوراد [illegible] متنول است شد و از فنون آن خوانندگی در دربار امیر نصر سامانی پادشاه
بخارا به منتها درجه [illegible] ترقی نموده [illegible] مشهور [illegible] در فارسی بنظم درآورد
و از مبوع مغنم تا جداء آن خود هوازی چهل هزار در هم انعام یافت گویند آنچه شنودی که اول بار بنگارش
و انتظام دیوان آن همت گماشت و اقدام نمود و رودکی بود و بعضی ها او را ابو الشعرا نامیده اند
تا آنکه در سنه ۹۵۴ ع فوت کرده

[اسعدی]

آورده اند که اسعدی استاد [illegible] از رسیک شعرای اعظم دربار سلطان محمود غزنوی شد که
گشته سلطان محمود را به نگارش شاهنامه ترغیب همی نمود که در انجام با کمال [illegible] انتظام از
[illegible] اهتمام فردوسی پایان یافت و میگویند اسعدی بواسطهٔ پیری عذر می آورد و حال آنکه مشهور است
[illegible] بعد از فردوسی در قید حیات باقی بود و این حالت که نسبت نگارش چهار هزار
ابیات آخر کتاب شاهنامه را به اسعدی داده اند که شاید آنها پیش فردوسی نوشته بود میگویند فردوسی در وقت
روانگی از غزنه از اسعدی خواهش نمود تا آنکه حکایات زمانهٔ استیلای اعراب بر ممالک شرقی ایران که در زمان
خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه روی داد در بنظم در آورد و لطف علی بیگ آذر تخلص صاحب آتشکده

چنین [illegible] آورده که در ایام بیماری فردوسی در طوس اسعدی را نزد خویش طلب فرموده گفت ای استاد چون
من بمیرم آن نیز هم بعض فقرات شاهنامه ناتمام خواهد ماند و هیچ کس با تمامش نخواهد پرداخت و ایضاً
چنین بفرمود چون تو بمیری نا توان گشته مشکل از عهدهٔ انجامش برآیی ولی اسعدی کمر همت بربسته چهار
هزار ابیاتش را در دو روز گفته برد و به فردوسی که تا آنوقت زنده بود نشان داده موجب خوشحالی
عظیم وی گردید والا [illegible] پس اسعدی [illegible] فردوسی تالیف شاهنامه حمایت کرده بود
ولی در چه تاریخ و در کجا و چه نوع این درست معلوم نیست و حتی تاریخ فوتش را هم درستی نمی توان تعیین
نمود قصیدهٔ مشهور بجز نزاع میانهٔ شب و روز [illegible] فرنگستان مشهور است و کاستلو نامی
آنرا ترجمه کرده در گلستان ایران خویش بنوشته [لندن سنه ۱۸۵۴ ع]

[عُمَر]

در نیمهٔ آخر مائهٔ یازدهم در نیشاپور متولد شد و در سنه ۱۱۲۳ ع در همان جا وفات یافت و کو و آرلی نامی در سنه ۱۸۵۹
رباعیات مشهورش را ترجمه کرده بحلیهٔ طبع درآورد و فیتزجرالد نیز متابعت نموده و ترجمهٔ جدید رباعیات
[illegible] ظاهر می شوند و تا به حال هم بسیار ترجمه های جدید [illegible] از روی ترجمه و وین فیلد چاپ نموده است
خیام از شعرای اعظم خطهٔ ایران و از منجمان و حسابدان مشهور آن زمان و
یک مرد مادی مزاج آزاد خیالی بود و از این جهت فرنگیان او را ولتر ایران نامیده اند و نظام الملک وزیر
مشهور الب ارسلان و پسرش ملکشاه تاریخ خیام را بتفصیل آورده اند و آورده اند که نظام
الملک مذکور و حسن صباح و عمر خیام هر سه در مکتب همدرس بودند در نیشابور و خصائل یک نوع
دوستی و اتحاد تامی در میان آنها روی داد و چنین قرار دادند که هر که از ما زودتر در مدت عمرش ترقی
نماید دیگران را حمایت کند چون نظام الملک بمرتبهٔ وزارت الب ارسلان رسید حسن صباح و عمر خیام هر دو

بحضورش شتافتند و ایفای عهد از او خواستند نظام الملک حسن را در سلک مأمورین مملکتی داخل
نموده ولی او بعد از یک مدت قلیلی به مقابله ولی نعمتش بر خاست و فتنه ها برانگیخت و نامی نهاد در ممالک
[illegible] گریزان بود تا آنکه در پایان با زیارت گشته نفوذ یافته در سنه ۱۰۹۲ نظام الملک را بدست یکتن از مریدانش
بقتل رسانید ولیکن عمر در سر خیال تحصیل علوم و استحصال یک مواجب کافی برخواسته و در رافقه
در نیشاپور مذکور ساکن گردید در فن شعر و آزادی خیالات دینیه و مقابله با دروغگویان و عدم تعصب
بجدی مشهور شد که در جستجوی یک خدائی بغیر از جنت و عالمی دیگر بغیر از این عالم حد آن بود و همیشه مریدانش
را در خوش گذرانیدن وقت و غنیمت شمردن دم می ستود و له از منزل کفر تا بدین یک
نفس است وز عالم شک تا بیقین یک نفس است این یک نفس عزیز را خوش میدار
کز حاصل عمر ما همین یک نفس است ایضاً کس را پس پردهٔ قضا راه نشد وز سرّ قدر
هیچ کس آگاه نشد هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز هیچ معلوم نگشت و قصه کوتاه
نشد و له می خوردن و شاد بودن آئین من است فارغ بدن ز کفر و دین دین من است
گفتم به عروس دهر کابین تو چیست گفتا دل خرم تو کابین من است
[در حالتی که مترجم این کتاب مشغول نگارش بود در روزنامهٔ وقت هند
هفتم چهارم ماه مارچ سنه ۱۸۹۳ ع مضامین ذیل را در خصوص خیام نوشته بودند]
[illegible] شاید به معلوم عامهٔ ناس نباشد که اکنون در لندن یک انجمنی است
که آنرا انجمن عمر خیام می نامند و از جملهٔ قوانین آنها یکی این است که در هر سال یک شب

یک سفرهٔ شامی بیادگاری خیام که او در تحصیل و ترقیم یک سال نامه بجهت مملکت ایران و نگارش رباعیات
مشهورش در میان گلستانهای نیشاپور مشغول بود قائم میدهند نامه نگار روزنامهٔ وقت میگوید سفرهٔ شام
مذکور در ۲۲ ماه گذشته انعقاد یافت و رئیس آن کرسی نشین انجمن مذکور مستر مکارثی آخرین مترجم رباعیات
خیام حاضر بود و از جمله مستر ادمند گاس و مستر کین نیز حضور داشتند و یکتن از مریدان خیام
که غائب بود ز ترتیب و بجهت غیاب آنها نهایت تاسف اظهار کردند مستر وال ز بوسانت و
مستر آبر ستین بیرل و مستر وین فیلد بودند و آخری از مأمورین سابق ملکیه ولایت با [illegible] ممالک
بود که از هر کس در رباعیات متفاصه انجمن توانا تر محسوب میگردید زیرا که در ترجمه متن رباعیات خیام
بسیار کرده و یک مترجم لفظی مطابق اصل خوانائی بود

[حکیم سنائی با ثنائی]

اقدم شعرای روحانی سلک طریقهٔ جماعت صوفیهٔ ایرانیه و سبوق عطار و مولانا جلال الدین رومی که
اینها نجوم ثلاثهٔ سماء معارف مقدسهٔ صوفیه بودند جلال الدین در حق عطار فرموده عطار روح
و سنائی دو چشمان معارف صوفیه بودند و من که بعد از آن ها آمدم ولی اکنون بالاتفاق
درجهٔ اول را بمولانا جلال الدین رومی داده اند و شیخ سنائی را عموماً حکیم سنائی می نامند از شعرای
اهالی غزنی بود و در سنه ۱۱۸۰ ع در همانجا متولد شد و از آغاز عمر به دربارهای حکام و ملوک عصر راه آمد و شد یافته
بقوت کلام در ستایش آنها می پرداخت تا آنکه به مجرد استماع یک سخنی از لای خوار نام که گفته بود
سنائی با این همه علم و اطلاعی که دارد از ادراک آن چیز که نهایت آن او را آفریده اند غافل است و چون
سجود و یاد در موقف جلالت خالق عظیم خود باید و از او سؤال کنند که با خود چه آورده و بغیر از
قصاید

و بدایع که در ستایش حکام و ملوک عصر گفته است چه چیز ثقه بر خواهد بود

میگوید که سنجان الآخر که خوبجی در خاطر محبوسه ... سنائی میخواهد که فوراً

از کار و بار این عالم دست کشیده و لذت های فانی دنیا را رها نمود و به خدمت شیخ اجل شیخ

یوسف همدانی مشهور که در آن وقت صومعه یا خانقاهش را کعبهٔ خراسان میگفتند شتافت

و نتیجهٔ عمدهٔ حاصلاتش کتاب حدیقه بود عبارت از اثبات وحدانیت الهی و خیالات روحانی

و بنام نامی و اسم گرامی بهرام شاه بن مسعود شاه غزنوی آنرا تمام کرد و چنانچه

گذشت غالب مطالبش حکمت آمیز و روحانی بود و نسخه های این کتاب مرغوب است که نزد عموم کتاب

فروشان ایران و هندوستان بکرات می آید و حکیم سنائی در پایان در غزنین وفات یافت و تربتش

تا بحالا ایستاده است. و جامی در حقش میفرماید   چون سنائی بسته اقلیم سخن را قسم

تختهٔ تعلیم سخن   خواست گردون که فرو شوید پاک   رقم هستیش از تختهٔ خاک   بر سر

بستر گلین افکند جش   همچو سایه بزمین افکند جش

[رشید الدین وطواط]

از شعرای مشهور و در نثر و نظم جوابی و سخن آرائی و کتابه یتیمی بیت مذکور و بدین جهت فرنگیان

او را ابولوی ایران نامیده اند [و بولو نیز چون وطواط در کوتاهی قد و قامت و زبان درازی مشهور بود]

و او یک کتابی در اصول کلام و فن شعر نوشته از کتابهای رشیده مکاتب کرده اصلش از بلخ ولی

تربیت یافته سمرقند و در زمان سلطان جرنر مه خوارزم شاه که از ملوک خوارزمیه بود

به درجهٔ اشتهار رسیده گشته معاصر انوری بود و چون سلطان سنجر به محاصرهٔ قلعهٔ هزار اسب

در آمد در خدمتش حاضر در عرض این مدت محاصره طرح سخن و جنگ کلام با انوری در انداختند با یکدیگر

بواسطهٔ تیر و کمان مبادله و مقابله میکردند و چون آن قلعه تصرف سلطان در آمد وطواط نیز از جملهٔ

محصورین بود و محبوس گردید تا آنکه باز بتوسط انوری نجات یافت و از آن وقت با یکدیگر دوست شدند

و اشعار یکدیگر را پیوسته تصدیق میکردند میگویند وطواط در جمیع شعوب و فنون شعر مسلط بود و یک دیوان

مبسوطی در تازی و فارسی یادگار گذاشت و در علم منشآت و فن نامه نویسی یک کتاب بسیار ممتازی

نوشته بود البته دیوانش قریب یازده هزار ابیات میشود و تصرفات عجیب فنیکی در اصول قصاید بکار

میبرد بنوعیکه در هیچ که آن البسنه افرنجه ممکن نبود تا آنکه وطواط در هشتاد سالگی رسیده

در پایان در ۵۸۲ هجری در جرجانه یا جرجانهٔ خوارزم وفات یافت و چنانچه تحریر آمد با قد کوتاه

و زبان دراز او را وطواط نامیدند و وطواط اسم یک مرغیست کوچک و پر گفتار و بعضی با وطواط

پرستو را گویند

[خاقانی]

و هو فضل الدین ابراهیم ابن علی شیروانی از اهل شیروان بود و در زمان خاقان منوچهر سلطان شیروان به خطاب

یا تخلص خاقانی افتخار کردید تا آنکه بمرور ایام از لذت های دربار متنفر گشته از آن جا خواست دوری نماید و درویش شود

ولی آن سلطان قدر دان از آن علاقه با اشت مبین ابراهیم بکشتن رخصت نمیداد و خاقانی عاجز گردیده

گریخت ولیکن در میان راه در دست ملازمان سلطان افتاد و ایشان او را گرفته به دربار منوچهر آوردند و تا مدت

هفت ماه در قلعهٔ شعران حبس کردند و یک قصیده مشتمل بر بعض مواد دینیه در زندان گفته و با کمال آزادی

در آن باب سخن رانده بر سلیمانش شکر نمیده و ایکن از بارانش خبر دار گشته محض ارتفاع این تهمت

یک تفسیر معقولی تفصیل واری بر رفع این قصیده حبس نوشته او را نجات داد و خاقانی از زندان بیرون آمده تا مدتها

در خدمت سلطان باقی بود و در پایان حسب الاراده سلطان خود رخصت گشته بطرف مکه روان گردید تا آنکه

از بیمودن صحراها و ریگستان های عربستان در نظار مسلمانان یک نام کرده و حکایت این سفر را نوشته بود

به قول بعضی در ۵۸۰ع و به قول آذر صاحب آتشکده در ۱۱۲۶ع در تبریز وفات یافت اگرچه بعض

اشعارش در کتاب آخری مرقوم است ولی یک دیوان مبسوطی یادگار گذاشت و نگارش قاسمی

آن مورخ مشهور فرانسه در کتاب معارف آسیه شرقیه خود از وی ذکری نموده میگوید در پهلوی

ظهیر الدین فاریابی و شاه شفور نیشاپوری در تبریز مدفون گردید و جامی در حقش میفرماید گرچه میرفت

به سیرحرف نی بر فلک دب دیدهٔ خاقانی گشت پامال حوادث دیده اش بی صدا شد

چه دیده دیده اش

[حکیم ازرقی]

و هو ابو المحاسن ابوبکر بن زین الدین از اهل مرو بود و به صفت شاعری و حکیمی

و مورخی ظاهر گشته یک دیوان مبسوطی مشتمل از ... ۲۰۰ ابیات یادگار گذاشت و انصافاً کتابهای

هند باد و سند باد را انکار داد و نهایت اشتهار را حاصل نمود و حتی بواسطهٔ ترقیم کتب مذکور مشهور

فرنگستان گردید و نیز یک کتابی دیگر بر سبیل حکایات عاشقانه المسمی به الفیه شلفیه برای

طوغان شاه اول سلجوقی که دار الملکش در نیشاپور بود نگارداد و مطابق کاماسانترا و

انانگارنگا مع نالنغات و اشیا با ما و کلیات کل معارف سنسکریت و حقیقه معارف و استعمال محرمانه

انجمن کاماسترا ترجمه نموده بزیور طبع در آورده اند و انصافاً کمتاریخ سفر که خوشتن را انکار داد که این

کتاب نهایت اشتهار را در فرنگستان حاصل نمود خصوصاً یک نسخه اش را که در مدرسهٔ کمبریج در انگلستان

گذاشته اند و برک هارت نام این را بر سبیل وقف داده بود و بعض فقراتش را در دیباچهٔ کتاب

سیاحت نامهٔ خویش آورده است و مطالب سودمند دارد و میگویند ازرقی در هرات در ۱۱۸۹

عیسوی وفات یافت.

[عطار]

و هو محمد ابراهیم یا شیخ فریدالدین تخلص عطار از پیشهٔ خویش عطاری گرفته بود تا آنکه بجهت تحصیل او کتب

معارف جا نغمت صوفیه

دکانش را بر چیده   سر گذر او را میگویند که پدری عطار در دکان نشسته و در امور دنیوی خویش مشغول بود

که یک درویش ژنده پوشی آمده بر در دکانش ایستاد و نگاهش بر امتعهٔ درون دکان افتاد

و یک آه دردناکی از ته دل بر کشید و اشک از چشمانش روان گردید و بر بیوفائی امور روزگار آغاز

نصیحت نهاد ولی عطار که از حسابات درونی درویش غافل بود نهایت اندوه ناک گشته به سختی جواب

میداد ولی درویش جوابش را داد آری من مالک هیچ نیستم تا از قرب دکانت مانع شود

و مالیهٔ دنیویه من عبارتست از یک خرقهٔ مندرس پاره پاره که اکنون در بر دارم ولی وای بر تو که

آیا چگونه با این مال های دنیا ترک را خواهی نمود رفت این سخنان حسرت آمیز در خاطر شفاف عطار چنان

تاثیر نمود که فوراً بلا تامل دکانش را برچیده از تمام تعلقات دنیوی دوری گزید و فوراً به خدمت مولانا شیخ

رکن الدین شتافته در تحصیل و اکتساب معارف صوفیه آغاز نهاد و در علوم عالیهٔ روحانیه آنچنان

بنوعی آشنا گردید که به علاوهٔ شعرا از علمای عظام و فلاسفهٔ کرام طریقهٔ صوفیه شده و در خیالات عشق سماوی

مستغرق گردید و در فن تصوف به درجهٔ سنائی و جلال الدین رومی واصل شد و میگویند در موضع شادیاخ

من متعلقات نیشاپور ... دیده در ایام حکومت پادشاهی سلطان سنجر سلجوقی بود و یکصد و چهل سال

عمر کرده ... تخمیناً ... و زیارات وسیعی و ... ۳۴ ... در نیشاپور گذرانیده تا اینکه در پایان در

سنهٔ ۶۲۳ع در محاصرهٔ نیشاپور که و آتار چنگیزخان تاتار در آن وقعه به قتل رسید از جمله بهترین بود و تالیفات

سودمند یادگار گذاشت و فرنگیان کتاب منطق الطیرش را اختیار ترجمه در دو باب کرده اند و از جمله کتب

رشتیه معارف، و مکاتب ... الزمان هندوستان و انگلستان بشمار می آید و بموجب نگارش دولت شاه

دیوان عطار از چهل هزار تا یکصد و بیست هزار ابیات و رباعیات است

[امیر خسرو دهلوی]

از اعاظم شعرا و اماثل حکمای فارسی زبان خطهٔ هندوستان محسوب و در پتیاله در سنه ۶۵۱ متولد شده و بعد آمده در دهلی ساکن گردیده و در پایتخت همان در سنه ۷۲۵ فوت شد و در مقبرهٔ مرشد روحانیش خواجه نظام الدین اولیاء در نزدیکی دهلی قدیم آرمید

حامی خسرو غیاث الدین تغلق بود تا اینکه بمرور ایام برتبهٔ امارت و سروری رسید و تغلق نامه را بنامش نوشته بیادگار گذاشت و دیوان های اشعارش با نصد هزار ابیات بود و دیگر نیز [illegible] کتب مختلف از وی مخلف گردیده و بعد مانند شعرای اعاظم ایران یک کتاب خمسه نگار داده مشتمل از هیجده هزار بیت بر مواد عاشقی و عشق دولرانی شهزاده خضر خان با دیوال دیوی دختر پادشاه گجرات و عقد و نکاحش با وی تالیفاتش در خطهٔ هندوستان نهایت عزیز و گرامی است و به مطالب دینیه و عرفانیه سخن میراند و نیز اشعار آنها را با آلات موسیقی زینت ساخته می سرایند و حال روحی میدهد و باصطلاح آن جماعت بمقامات روحانیه واصل میشوند و جامی در حق خسرو و فیضی برادر ابوالفضل وزیر اکبر شاه مشهور هندی [illegible] می فرماید آن دو طوطی که بنوخیزی شان بود در هند شکر ریزی شان عاقبت شحنهٔ افلاک شده خاک شان در قفس کشته اند

[شیخ کمال الدین خجندی]

از شعرای اعظام و مشایخ کرام و معاصر خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی بود و از خواجه نهایت احترام می یافت و آنها گاهی یکدیگر را ندیده بودند و فقط به ارسال مراسلات و نگارش حالات از احوال یکدیگر

اطلاع داشتند میگویند که صحبت کمال از شعرش بهتر و شعر حافظ از صحبتش بهتر بود و چون از اهل خجند بود او را خجندی میگفتند و خجند یک شهر است در ماوراءالنهر قرب [illegible] و لیکن او به تبریز آمده در همان جا فوت شد و جمعی کثیر از اهل آن دیار و در سلک مریدانش منسلک شدند و او در آنجا بآسانی و تن آسانی و خوشحالی می زیست و اشعارش نزد ایشان بس عزیز و گرامی بود و خود کمال الدین از مریدان خاص عظام شیخ فرید الدین عطار بشمار می آمد اگر چه گاهی به درجهٔ کمالات وی واصل نگردید ولی برشتهٔ اوقات بدین الفاظ گویا بود اگر چه عطار بکیسه بار از من افزونتر برد لیکن من هم از اشعارم شرمسار نیستم یک دیوان خطی کمال در کتابخانهٔ پادشاهی ویرانه [دار السلطنه تهران] گذاشته اند که بمبالغ گزاف بر خط و تصویر و تذهیب و تنقیش آن صرف گشته و قطع قصاید و رش با اندازه یک بند انگشت فقط میآید که در اطراف هر قصیده یا غزلی یک تصویری ساخته اند و با وجود خوردی قطع مقابله منظر آمیز اشعارش را به منتها درجهٔ حقیقت و دقت بیان میکند و شاید آنرا اصلاً حسب الفرمان یکی از ملوک شیرازی نوشته باشند و جامی در حقش میفرماید هر کمالی که سپاهانی داشت که به کف تیغ سخن آفاق داشت شد ازین دایرهٔ تیز مثیر آخر الامر همه نقص پذیر

[کاتبی]

شاعری توانا دل و صاحب دیوان و دقیقه یافته از ترشیز ولی بجهة تحصیل و کسب علم و ادبیات به نیشاپور آمد و در این کار بدرجهٔ مسلط گردید تا اینکه او را کاتبی نامیدند و او همین تخلص

شاعرانهٔ خویش ساخت ولی اسمش مولانا شمس الدین محمد ابن عبدالله نیشاپوری بود و در ایام سلطنت بایسنقر میرزا وارد هرات گشته بمرور ایام از اعاظم شعرای دربار سلطان میرزا ابراهیم شیروانی گردید و یک قصیده در مدحش گفته ده هزار دینار انعام یافت و این مبلغ گزاف را در مدت یک ماه واحد درمیان فقرای معاصرین خویش صرف نموده عذرش این بود " انعام پادشاه را برای استعمال فقط یک نفر نه بهر استعمال صد ها نفر در آورده ام " در انجام کاتبی آمده در استرآباد ساکن گردید تا اینکه بمرض وبا ملاقی گشته در سنه ۸۳۹ وفات یافت و در نواحی همان شهر مدفون آمد

[امیر شاهی سبزواری]

تخلص شاعرانهٔ آقا ملک بن جمال الدین فیروز کوهی بود و از مشاهیر شعرا و خوش نویسان و از آزندگان موسیقی و نقاشان زمان بشمار آمده نگارشات بهتر باش از تعلیقات نظیرش [illegible] بر آمد آنها [illegible] و نقصا و بر رغبت داده و در آلات موسیقی را ثبت ساخته می نواخت [illegible] آلات مذکور تاثیرات دیگر می بخشید و چون از معاصرین دولتشاه بود آنچه را در تذکرة الشعرا نامش شاهی گفته میگوید کمال آتش خسرو و صیقل حافظ و نزاکت حسن دهلوی در وی جمع بود [illegible] یک قصیده بر آیه پادشاه تیموری گفته در انجام از ترس همین بار یک نقل برداشتن نقش و نگار قصرهای سلاطین صفویه بطرف استرآباد و مازندران ایران روان گردید و در آن کار مشغول [illegible] اینکه بسن هفتاد سالگی رسیده در همان جا در سنه ۸۵۷ وفات یافت و بجنب الوصیة

جنازه اش را برده در سبزوار دفن کردند

[هاتفی]

مولانا عبدالله خواهرزادهٔ جامی بود و در جام نزدیک هرات متولد شد و تحت آموزگاری جامی بزرگوارش به تحصیل و تدریس مشغول گشت تا اینکه بر حسب الامر ملا جامی دست از تمام کاروبار عالم کشیده و گوشه نشینی اختیار نمود و در آن هنگام [illegible] بود آمدن شاه اسماعیل صفوی با جنگ جماعت ازبکیه [illegible] و بقتل رسیدن شاهی بیگ پیشوای آن جماعت و در آنوقت از هاتفی خواهش رهایی عزلت و گوشه نشینی نمود و بدربارش دعوت خواست و هاتفی نیز قبول کرده بسبیل نظامی در ترتیب یک کتاب بنام خمسه آغاز نهاد عبارت از لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و تیمور نامه و هفت منظر و فتوحات یا محاربات تیمور کتاب نخستینش لیلی و مجنون در تاثیر کلام و سادگی سخن از تمام کتابهای آن جلیل دانسی ممتاز تر برآمد و چنانچه نزد مردمان خردمند بتحریر رسیده است عشق حقیقی یک کار بسیار [illegible] است و فی الواقع درانکه [illegible] تاثیر [illegible] وی و آسانی از آن حاصل نمی شود و به استعداد ذاتی و فطری وابسته است

آورده اند که قیس یک جوانی بود از عرب و بحسن صورت و سیرت موصوف و لیلی نیز بهمچنین و عشق که پنجه های آهنین دارد از جانبین زور آورد و ظاهر شد ولی طمع پدر دختر جمیع امیدواری های طرفین را بر باد داد و آنها را از یکدیگر جدا ساخت و قیس در انجام مجنون شد و مجنون در تازی دیوانه را گویند تا اینکه بمرور زمان اتفاقاً گذر پادشاه آن زمان از جایگاهی میگذشت ولیلی را در راه دیده گفت آیا تو همانی که برای تو قیس دیوانه شد و حال آنکه خشت از حسن و کرم آن [illegible] محروم از زینت

[illegible] جوابش را چنين داد " تو مو مي بيني و او پيچش مو   تو ابرو او اشارت هاي ابرو "
تا اينكه در انجام مجنون از فراقش فوت شد و ليلي نيز با فاصله اي باو لاحق گرديد. اكثر شعراى
عظام بر مطالب عشق و ذوبي هاي آنها كتاب هاي متعدد و فراوان نوشتند و از آن جمله نظامي و
و جامي و امير خسرو دهلوي هر كدام يك كتابي بنظم در آوردند ولي چنانچه گذشت ليلي و مجنون هاتفي
در جميع تاليفات آن گروه دلكش تر و ممتاز تر برآمد اما خسرو و شيرين نظامي يا داستان
فرهاد آن عاشق خونين حكايت تاليفات درجه اول معارف فارسي بشمار مي آيد و ميگويند
هاتفي در جام در سال ۹۲۱ هجري وفات گشته در قريه خرجرد مدفون گرديد

[شيخ فيضي]

اسمش ابو الفيض پسر شيخ مبارك ناگوري بود برادر بزرگ شيخ ابو الفضل وزير اعظم
اكبر شاه هندي مشهور و ميگويند در آگره يا اكبر آباد در سال ۹۵۴ هجري متولد شد و تحت
دلالت پدر بزرگوارش تربيت مي يافت تا اينكه در سن پانزده سالگي فرزانه روزگار
شد و در آغاز جلوس اكبر به دربار وي متوقي گشته بعد در ايام ملك الشعراء گرديد و جميع عرفاء
معاصرينش به تيز هوشي و سخن داني و دقت كلامش تصديق كردند و در رسوم و آداب
و معارف هندو آن به درجه تسلط گرديد كه كتاب عظيم مبسوط هندوان "مهابارت" را

كه از كتاب هاي مشهور آن جماعت بود از سنسكريت در فارسي ترجمه نمود پس در نگارش
يك كتاب چون خمسه نظامي مشغول گرديد ولي در حاليكه در ترجمه و نگارش آنها
مشغول بود كه آنرا بموجب شاهنامه فردوسي و با سبك و روش سكندرنامه نظامي
بهفت هزار بيت بنظم در آورد كه مرگ مهلتش نداده در سال ۱۰۰۴ هجري وفات يافت و در آگره
يا اكبرآباد مدفون گرديد و يك ديوان اشعار بسيار ممتاز از وي بجا مانده است كه از نه هزار بيت
مشتمله قصايد و غزليات و مثنويات و قطعات و رباعيات متفرقه با يك ديباچه فايده
منثوري بيادگار گذاشته و دو نامي در حق فيضي و خسرو منظومه آن دو طوطي كه نيز خريدار
شان بود در هند شكر ريزي شان بعاقبت شكره [illegible] شدند خاك نشين
و قفس خاك شده

[صائب]

تخلصش صائب ميرزا محمد علي تبريزي بود وي از شعراء و غزل سرايان و فلاسفه زمان محسوب گشته
و صاحب طبع سرشار و ذوق عالي برآمد و خصوصاً غزل را در يك طرز جديدي گفته غالب شعراء و
سخن وران تركي زبان سبكش را تقليد كرده استعمال ميكردند و هر كو را غزلي ميگويد
"هيچ كس غزل را چون صائب نمي گفت" و در اشعارش نكته عجيبي داشت در اواخر سلطنت
جهانگير به هندوستان آمد و با ظفر خان كه از رؤساء عظام هندوستان بود بسي آشنا

گشته بطرف كشمير با او روان گرديد و تا مدتها در هندوستان ميزيست تا اينكه در پايان
به دربار اصفهان آمد و از طرف شاه عباس صفوي پادشاه ايران بمرتبه ملك
الشعرائي واصل شد و ميگويند در همانجا در سال ۱۰۸۱ يا ۱۰۸۸ هجري وفات يافت و يك
ديوان مبسوطي عبارت از هشتاد هزار بيت به يادگار گذاشت

بدان كه اصول شعر فارسي در چهار جزء تقسيم يافته است
تاريخي و افسانه و روحاني و عاشقانه و خود شعر نيز در چهار اجزاء تقسيم كرده اند
غزل و قصيده و مثنوي و رباعي

غزل عبارتست از پنج تا دوازده بيت

[نمونه غزل]

سمن بويان غبار غم چو بنشينند بنشانند — پري رويان قرار از دل چو بستيزند بستانند
به فتراك ار جفا جانها چو بربندند بربندند — ز زلف عنبرين جانها چو بگشايند بفشانند
ز چشمم لعل رماني چو ميخندند ميخندند — ز رويم رازهاي پنهاني چو مي بينند مي خوانند
به عمري يك نفس با ما چو بنشينند برخيزند — نهال شوق در خاطر چو برخيزند بنشانند
چو منصور از مراد آنانكه بردارند بر دارند — كه با اين درد اگر دربند درمانند درمانند

سرشك گوشه گيران را چو دريابند دريابند — رخ از مهر سحرخيزان نگردانند اگر دانند
در اين حضرت چو مشتاقان نياز آرند ناز آرند — بدين درگاه حافظ را چو ميخوانند ميرانند

[الف) غزل ديگريكه در آخر هر بيتش حروف مخصوص تكرار مي شود]

گل عذاري ز گلستان جهان ما را بس — زين چمن سايه آن سرو روان ما را بس
من و همصحبتي اهل ريا دورم باد — از گرانان جهان رطل گران ما را بس
قصر فردوس به پاداش عمل ميبخشند — ما كه رنديم و گدا دير مغان ما را بس
بنشين بر لب جوي و گذر عمر ببين — كاين اشارت ز جهان گذران ما را بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان — گر شما را نه بس اين سود و زيان ما را بس
يار با ماست چه حاجت كه زيادت طلبيم — دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از در خويش خدا را به بهشتم مفرست — كه سر كوي تو از كون و مكان ما را بس
هيت ما را آنچه از وصال تو در سر [illegible] — اين تجارت به متاع دو جهان ما را بس

حافظ از مشرب قسمت گله بي انصافيست
طبع چون آب و غزلهاي روان ما را بس

و هر شاعری در سطر نخستین بیت آخر هر غزل باید اسمش را بگوید بس

هر شاعری یک اسمی بجهة اشعار برای خود برگزیده است و به آن اسم مشهور می‌شود (و فرنگیان این قسم اسم را نُم دِ پلوم یا اسم قلمی میگویند) و در فارسی تخلص می‌نامند و غالب مطالب غزل عبارتست از تعریف و توصیف و تشبیه و ناز و کرشمه و غنج و دلال و نوازش و رأفت و مهربانی و ترحم از معشوق یا معشوقه بر عاشق و رنج عاشق و تعریف و توصیف و بیان مراتب محبت و عالم طبیعت و شراب و نصیحت و پند و اندرز و بی اعتباری امور روزگار و اسرار جماعت صوفیه و غیره و غیره.

قصیده عبارتست از دوازده تا یکصد و بیست بیت و مثنوی را به اندازه حروف و بر اساس حدّی مقرر نکرده اند و حتی آمده از شصت تا شصت هزار ابیات باشد و مضامینش بر همه اقسام خمسه تقسیم دینیات و اخلاقیات و عاشقانه و روحانی و غیره و اما مثنوی حقیقی یک کتاب مخصوص نمی‌شود و ابواب جداگانه دارد برای هر مطلب

رباعی عبارتست از چهار سطر و گاه گاهی هر چهار سطرش یکسان هم وزن و گاهی سطر سیم ساده و فقط در چهارم هم وزن است

چون در غالب ابواب کتب حرف دیوان بهتر فهم آمده در باره این چند معانی قرار داده اند ولی در امور معارف دیوان عبارتست از مجموع تمام اشعار متفرقه یک شاعری در یک جای واحد و مجموع آن بعد از نویسش در یک کتاب و یا اجتماع غزل های بسیار از شعرای بسیار و از دیوان ها دیوان سعدی و حافظ و جامی بسیار مرغوب و مشهورند و غالب شعرای سخن دان ایران

حسیّات عشق یا عاشقی با کمال نرمی و ملایمت سخن سر آمده از آنجمله سعدی میگوید عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز و له ایضاً ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد میگویند نشئه شراب موقتی است ولی نشئه شراب چشمان ساقی دائمی است و زحمت و رنج عشق و عاشقی و عاشقان مضطرب و مأیوس و مهجور و انواع عشاق دیگر را در اشعار میسر آمده و حالات و درجات و مراتب کمالات عاشقی را بموجب ذیل قرار میدهند

اول محبت نظری دوم علاقه سیم خیالات دائمی چهارم اختلال خواب پنجم کاهیدن جسم ششم قطع لذت هفتم انقطاع شرم و حیا هشتم دیوانگی نهم غش دهم هلاکت

و مخفی نماند که اغلب شعرای ایران صوفی مسلک بودند و حیات روحانی ابدی را بر لذائذ فانی دنیویه ترجیح داده می‌گفتند هیچ چیزی موجود نیست جز حق سبحانه تعالی جل شأنه و روح آدم از فیضان نفس آرامش و فرحی می‌یابد و در انجام نیز بوصل آن می‌رود و چون یک شاعر صوفی مسلک از عشق با کمال با جمال یک شخصی میخواهد سخن براند پیوسته اوقات مقصودش حسیات سماوی است شبیه مطالب فوق آمده

و دیگر جماعت صوفیه خیالات و عقاید خویشتن را از جماعت هند و آن اکتساب کرده اند چون اکثر صاحبان طرق و ریاضت کیشان در آن سامان ساکن بودند مانند سنیاسیان و ویراگیان تارک الدنیا و یاتیان و جوکیان و چینی و یک شو دسه آمانه و جماعت صوفیه ایران نیز با جوکیان یک حالت دارند و زر و آهن نزد آنها یکسانست و اکثر در آداب و رفتار آنها بدعت و مستغرق بحار عشق سماوی هستند

تا اینکه در انجام با آن رجیع شوند خلاصهٔ کلام شعرای ایران مضمون های نیک دلفریب بسیار در دیوان های خود مختلف که نوشته اند و اغلب مطالب آن جماعت در لباس دیگر و بانواع و اقسام مختلفه در فرنگستان ظاهر گشته است و جلب دقت می‌نماید

[باب پنجم]

[حکایات و امثال]

در این باب حقایق و مطالب کتاب های مشهور فارسی علی سبیل الاجمال مرقوم خواهد شد

و چون اکثر آنها را در انگلیسی ترجمه کرده اند لهذا طریقهٔ اختصار را برگزیده میگوئیم که تاریخ تألیف یا ترقیم حکایات بیدپای را از روی کتاب المسمّی به ... از تألیفات ... و شرکاش نمیتوان مقرر نمود [سنه ۱۸۸۱ عیسوی] ولی اینکه میگویند آنرا در سنسکرت نوشته بودند و در کتب هندوان پنج تانترا و هیتوپادیشا از آن کتاب ذکری نموده اند و درجات آنها در معارف السنه سنسکرت و فارسی یکسان است و از کتب قدیمه آن جماعت محسوب می‌شود و حکایت انتقالش را از هند و ایران چنین بیان میکنند بزرجمهر وزیر نوشیروان یک حکیمی با رزوی نام را بجهة گرفتن یک نسخه کتاب بیدپای که عبارت از نقلیات سودمند بود بر هندوستان فرستاد و این نیز با کمال قدرت به مهمات رسالت قیام و اقدام نموده یک نسخه بیدپای را که در گنج های رای هند امانت بسیل گذاشته بودند گرفته همراه آورد و برای مسرت و ملاحظه خاطر پادشاه ایران

فوراً آنرا در پهلوی که زبان قدیم آن مملکت بود ترجمه کردند [۵۳۰ – ۵۷۸ عیسوی]

تا آنکه یک نگارنده بهود نام در سنه ...ع آنرا از پهلوی در سریانی ترجمه کرد و چنین بود تا سنه ...ع آنگاه حسب الفرمان یکی از خلفای بنی عباس عبدالله ابن المقفع آنرا از سریانی در تازی ترجمه نمود و در ایام سلطنت ابونصر الدین احمد سامانی از تازی به فارسی ترجمه کردند و باز در زمان سلطان بهرام شاه غزنوی از تازی عبدالله مذکور در سنه ۱۱..ع در فارسی ترجمه شد و مترجمش ابوالمعالی نصرالله بود و آنرا کلیله و دمنه نامیده شد و بدین طریق در ارکانش تبدلات بسیار راه یافت از آنجمله در انجام مائه ۱۵ عیسوی و اتمام ملاحسین واعظ کاشفی ترمیمات تام یافته انوار سهیلی نام یافت و باز در سنوات ۱۵۸۷ – ۱۵۸۸ ع حسب الفرمان اکبر شاه هندی بمعرفت ابوالفضل علامی در یک زبان ساده فارسی نگارش یافته آنرا عیار دانش نامید

خلاصهٔ کلام کتاب بیدپای از تمام کتب های غیر مقدسه و دیگر افزون تر ترجمه گشته است ولی اکنون نسخه پهلوی اصلیش بکلی در میان نیست الا ترجمه تازیش و با ترجمه های سریانی و یونانی و لاتین و ترکی و تازی و انگلیسی و اسپانیائی و فرانسیسی مطابق می آید و کلیله و دمنه و انوار سهیلی و عیار دانش نیز با تازی و پهلوی اصلی مطابق می آیند و باز اینها نیز با کتب پنج تانترا و هیتوپدیشه هند و آن همان کتابی که در یک هزار و سیصد سال قبل حسب الفرمان نوشیروان از هندوستان به ایران آورده بودند مطابق بودند پس کتب ثلاثهٔ مذکور را بصفت ترجمهٔ اصلی بیدپای ملاحظه میکنند و یک درجهٔ عمده دارند در معارف فارسی و در چندی قبل ... عیسوی و اتمام ... فال ...

در انگلیسی ترجمه شده و مترجم مذکور تاریخ ترقیم بیدپای برهمنی تفصیل و آرمی نویسد که ذکرش در این جا بیشتر میسر نمی شود و دوساسی آن نگارنده مشهور فرانسه در الطلاع یک بیانات مبسوطی در سبب نگارش آن کتاب نوشته است و نیچ بول نامی انیز او در انگلیسی ترجمه نمود و حال که مذکور هم باز در نگارش ذکر سیماه

و این کتاب عبارتست از چهار باب باب اول در خصوص بیدپای و سبب نگارش آن کتاب و باب دویم در خصوص سفارت یا رسالت بارزوی بواسطهٔ بزرجمهر وزیر نوشیروان به هندوستان برای آوردن نسخهٔ بیدپای و باب سیوم در تاریخ احوالات خود حکیم بارزوی تالیف بزرجمهر وزیر نوشیروان و باب چهارم ملاحظات عبدالله ابن المقفع بر متن آن کتاب و چهارده حکایات ذیل

اول شیر و گاو یا نشان دوستی از دوستان که یک دروغ گوئی میخواهد آنها را از یکدیگر جدا نماید
دویم کلیله و شغال
سیوم خرگوش طوق دار یا نشان وفا شعار
چهارم ... کلاغ یا ترس و هم غفلت از دشمن
پنجم میمون و کاسه پشت یا رفتار شخصیکه یک چیزی را میخواهد و چون بدستش می آید باز همان را از دستش میدهد
ششم حکایت آن مرد ... بی سنگ و آن مرغ و مخاطره های تعجیل در امری که درست از آن آگاه نیست و غیره و غیره

چون ترقیم تمام حکایاتش در این جا ممکن نمی شود لهذا فقط بنگارش فقرهٔ چند از آن اکتفا می شود ... چون شخصی که هدایت پذیر نیست او را چیزی میاموز و چون نصیحت پذیر نباشد نصیحت مکن و هر کس که عقلاً نتوانند کاری بکنند بر ایشان زحمت مکش ... دمنه از کلیله پرسید حکایت آنها چگونه است کلیله گفت آورده اند که یک جماعتی از میمونان بر روی یک کوهی منزل گرفته و فرود آمده بودند در یک شب سرمائی یک کرم شب تاب را دیده خیال آتش کردند و رفته و یک انبوهی چوب آورده بر رویش چیدند که کرم شب تاب ... و باد وزیدن آغاز نهادند و اتفاقاً یک مرغی که در آن نزدیکی و قرب آنها آشیانه بر روی یک درختی ساخته بود از آنجا نصیحت بآنها نصیحت کردن آغاز نهاد و گفت ای یاران آن چیزیکه شما دیده بودید مشاهده کرده اید شراره آتش نبوده از باد وزیدن بر آتش خیالی خود را بی سبب خسته و ناتوان میسازید ولی جماعت میمونان به سخنانش هیچ اعتنائی نه نموده پس آن مرغ از آشیانه خویش پائین آمد ... آنها آغاز سخن گفتن نهاد و اتفاقاً یک آدمی زادی از آن طرف میگذشت چون آن منظر را مشاهده کرد بآن مرغ بهمان نصایح مذکوره فوق را که چون شخصی هدایت پذیر نباشد او را چیزی میاموز و نصیحت مکن و شخصیکه گوش نشنود با وی چیزی مگو ... زیرا چوبی که خم نمی شود کمان ساختن ممکن نیست ولی آن مرغ به نصایح آن آدمی زاد هیچ اعتنائی ننموده بجهة نصایحش جماعت میمونان بشتر خر آمده و یک میمونی او را گرفته هلاک نمود و چون این حکایت مناسب احوالات بود لهذا بیان کردم چون پرتو انوار معارف آموزگاران و عالمان هنوز بر ساحت ... الفت نتافته است و چون به خدمت پاکان و نیکان هنوز نرسیده به نصایح مردمان خیرخواه گوش نداده و شاگردی فرزانه گان را ننموده لهذا مواد غرور و جهالت بر تو چیره گشته و هوای نفس بر تو غالب گردیده و از ضعیفی علم

نگاه نا تو آن کشته و حال آنکه مردمان حیله باز از دیو آنگاه بهترانند و در این مقام حکایت آن ابلهی که خود را بیک حیله بازی دیگر بسته بود بیان نمود و علی هذه القیاس

و نیز آورده اند که در امتحانات این عالم هیچ چیزی از ضرر مال و فقر و مسکنت و تنگی رزق و روزی تلخ نیست زیرا که چون که دختی را در زمین بنشانند و چون در وقتش از اندرش نگاه میوه اش از قوم سقوطره تلخ تر می شود چون حال کسیکه یک چیزی اوز دست دیگری ببیند و نتواند آنرا بدست بیاورد این حالت از قوم سقوطره تلخ تر است [سقوطره یک جزیره ایست در میان دریای محیط هندی نزدیک سواحل افریقیه و عربستان] و فقر و مسکنت بانی بولی اساس جمیع چیزها است و صفت های نیک آدمیزاد را خراب ساخته عقلش را زائل میکند خلاصهٔ کلام فقر و مسکنت موجب روسیاهی یا تباهی آدمیست [الفقر سواد الوجه فی الدارین] زیرا که چرا آدمیزاد را دروغ گو و مکار ساخته از مردم او را دور میکرداند و بی تدبیر و بی احتیاط و خجل و شرمسار میسازد و چون در هم این اشیاء گرفتار آید اتفاقات نیک بختی اسباب و امتحانات گرفتاری اش را از آنکه ساخته نزد عامهٔ ناس او را مکار ساخته بر جای احتیاط کار را و اخلاص ورزی و دوستی با ایشان او را بی احتیاط و بی عقل قلمداد کرده و علمش را کاسته و عقلش را بیدار آنکی مبدل ساخته ضررهای دانشش را از ضررهای بولیش بیشتر میسازد

و ترجمهٔ ... بیدپای در فارسی چنانکه بترقیم آمد انوار سهیلی و رست

از تالیفات ملا حسین واعظ کاشفی حسب الامر امیر شیخ احمد سهیلی مهردار یا وزیر سلطان حسین میرزای خراسانی [۱۴۷۰ — ۱۵۰۵ ع] و ترجمهٔ یک جدیدش بسعی و اهتمام کپتان ایستویک در ۱۸۵۴ ع سمت انطباع پذیرفت و ترجمهٔ دیگر آن کتاب ترجمهٔ وایستن نام بود [۱۸۷۷ ع] و مطالب بسیار سودمند از آنها بتوان برداشت و خود آن کتاب مستطاب عبارتست از یک دیباچه و چهارده باب دیباچه اش مشتمل است از ستایش و مناجات الهی و نعت پیغمبر و آل و اصحابش و ستودن آن شخصی که آن کتاب را بنامش تقدیم نماید و متضمن آیات فراوان قرآنی و بعد از بیان مقدمات مذکوره مناظر اصلی آن کتاب می آید همایون فال پادشاه است و خجسته رای وزیر و در میان صحبت های ایشان سخن از دابشلیم پادشاه عظیم الشان هندوستان و بیدپای برهمن در میان می آید و چون همایون فال او آوازهٔ حکیمه خود را میخواهد بموجب اساس و روش ممالکه دابشلیم پادشاه هند بکند از خجسته رای که از تمام تفاصیل آنها اطلاع کاملی دارد از استماع این سخنان نهایت خوشحال گشته از او التماس نماید تا آنکه آنها را برایش تفصیل وار بیان نماید پس خجسته رای تمام آنها را بایک زبان روان عجیبی بیان میکند که خلاصه اش این است

در یکی از شهرهای عظیم ممالک وسیع الفضای هندوستان یک پادشاهی بود بزرگ و عادل دابشلیم نام و بعد بهتر فهم و بیان احوالات و عدالت و جوان مردی او و اطرافیانش پرداخته تا آنکه می آید بحکایات خواب دیدنش در خصوص یک پیرمردی کهن سال که در یک غاری ساکن بود

صاحب گنج‌های ملوک ماضی است پس بعد از استماع به جستجویش روان می‌شود و در پایان
نجاح می‌یابد و در خصوص گنج‌ها از آن مهر معلومات لازمه تحصیل میکند و بدست می‌آورد
و در میان صندوقهای جواهرات گران‌بها و نفیس اموال یک صندوقچه بیرون می‌آید
و آن را به دشواری می‌گشایند و خود پادشاه با دست خود یک پارچهٔ حریر سفیدی از آن
صندوقچه بیرون می‌آورد که بعض حروف سریانی بر رویش نوشته اند و چون در میان دربار
پادشاه کسیکه آن را بتواند بخواند حاضر نیست لهذا الکسن بطلب یک فرزانهٔ
صاحب زبان و دانشمندی که از خواندن و نوشتن آن حروف عجیب آگاه باشد فرستادند
و بالاخره چنین شخصی را پیدا کرده آوردند و این بعد از خواندن آن حروف و تأمل فراوان این
عرض میکند که این نوشته عبارتست از اشیاء بسیار ممتاز قشنگ و گنج ترقیم یافتهٔ هوشنگ
پادشاه است که بر سبیل نصیحت و یادگار برای جانشین آینده پادشاه عظیم الشأن هندوستان
نوشته است تا آنکه فریفته نشود بر گنج‌های سیم و زر و جواهرات گران‌بها ولی فقط از این
چهارده یواقیت ثمینه که برای دلالتش گذاشته ام باید آگاه باشد و بداند که هر پادشاهی
که بر آنها اعتماد نکند اساس تختش متزلزل گشته شیرازهٔ دولتش برهم خواهد خورد

[تفصیل چهارده یواقیت ثمینه]

اول به سخنان [illegible] دیگران گوش مده دوم مغرضی و مجهول را در مجلس خود راه مده
سوم با بزرگان و اشراف مملکت برفق و مهربانی سلوک کن چهارم از وضع ظاهر شخص [illegible]

دشمنان کهن را فریب مخور پنجم مقصود خاطر را که میخواهی آن را تحصیل بکنی و یا تحصیل کرده محفوظ
نگاه بدار ششم کار را سهل مگیر و تعجیل روا مدار و تأمل و شور کار بکن هفتم تمام امور را
بدقت ملاحظه نما و چون دشمنان از اطراف اربعه هجوم کنند و سر بردارند تدابیر مهمه استعمال
بکن هشتم از حاسدان آن دوری و به گمان برحذر باش و از دشمنان مبالغه آمیز آنها فریب مخور
نهم حتی الامکان در حکمت پیشه کن دهم از مردم آزاری دوری گزین یازدهم در کارهای
غیر مناسب درون مشو دوازدهم محسنات ملایمت و استقامت ترک نموده استعمال نما
سیزدهم خدمت کاران امین و دعاگو را بکار آر و از مردمان فرومایه ره گذر دوری گزین چهاردهم
از مصائب دهر و گردش روزگار هیچ باک مدار و تن را به قضاء الهی بسپار ترجمهٔ شعر
فارسی " عظمت و جلالت از علم و تدبیر حاصل نمی‌شود الا به ارادهٔ پادشاه ازل و ابد "
در هر فقرهٔ یک حکایت مخصوصی می‌آید خلاصهٔ کلام پادشاه مذکور بجهة تحصیل آنها به قلله
کوه آدم که در سراندیب یا جزیرهٔ سیلان واقع است رفته و اطلاعات لازمه را در خصوص
در آنجا می‌یابد و بیک غاری در کوه مذکور رسیده با آن برهمن دانشور بیدپای ملاقات میکند
و بعد از بیان حالات آخر الذکر درس حکمت را در چهارده باب برای پادشاه میخواند
و ضمناً حکایات متفرقهٔ دیگر نیز بیان میکند. باب اول ۸ حکایت و دوم ۱۰ و سیوم
و چهارم ۱۴ و پنجم ۳ و ششم ۳ و هفتم ۳ و هشتم ۸ و نهم ۵ و دهم ۳

و یازدهم ۵ و دوازدهم ۴ و سیزدهم ۲ و چهاردهم ۳

و از تمام ترجمه‌های مذکور موفق‌ترین ترجمه‌ایست و یک نام ساده [illegible] ترجمه
و آن سخن نهایت شایسته و به عبارات رنگین آراسته است و در هر حال از جملهٔ کتابهای فایده‌مند
محسوب گشته مطالب حکمت آمیز فراوانی از آن استفاده توان برداشت

و ترجمهٔ سیوم حکایات مذکوره کتاب عیار دانش است من تألیفات ابوالفضل
علامی وزیر اعظم اکبر شاه هندی مشهور [جلوس ۹۶۳ ۱۵۵۶ وفات ۱۶۰۵ ع]
که تا کنون آن را در هیچ کدام السنه‌های فرنگی ترجمه نکرده اند فقط در کلکته در سنه ۱۸۰۳ ع تحت الاسم منور
الافهام صورت انطباع پذیرفت ولی ابوالفضل [illegible] با کمال دقت [illegible] از انوار سهیلی [illegible]
با یک زبان و روش ساده بیان مطالب میکند و واضح‌تر مینگارد حتی دو ابوابی را که ملا حسین
واعظ کاشفی آنها را از قلم خود انداخته ولی عبدالله ابن المقفع آنها را در ترجمهٔ تازی خود آورده بود با تاریخ
احوالات حکیم بارزویه را آن نویسنده [illegible] نوشته است والا در بیان مطالب ترقیم متن با آن یکسانست
و از کتب رسمیهٔ مکاتب و معارف فارسی محسوب میشود
و از کتب [illegible] الذکر معارف فارسی تألیفات و نگارشات
[illegible] از افصح نویسان ایرانیان است که آثار افصح نویسندگان [illegible] اگرچه در ایران کسی
گاهی بر آن تصانیف عمل نمیکنند و [illegible] این حکمت [illegible] های نیک و بد را در یک نوع درجات محفوظ
قرار داده و در تعریفش نهایت کوشیده و با قوت کلام بهار محسنات و تمام آن را با سخن آراسته اند
و با اشرف حسیات آمیخته در علم و تقوی آن عملی بسبیل الحکایات مطالب سودمند مینویسند

و اغلب این نوع تألیفات مفید نتایج خیالات عالیهٔ شعرای ایران است و از آن
کتب مشهور گلستان سعدی و بهارستان جامی و نگارستان معین الدین جوینی درجهٔ اولی واصل گشته در
تمام ولایات و ممالک مشرق زمین شهرت دارند علاوه از اینها کتب حکایات و امثال عاقلانه فایده‌مند
فراوان است که آنها در نهایت [illegible] و سادگی کلام و بیان نوشته اند

و کتاب گلستان [illegible] بهترین کتابهای آن نویسندهٔ بزرگ است و آن را
در زبانهای لاتین و انگلیسی و جرمن و فرانسیس ترجمه کرده اند و نخستین کسیکه سعدی را اولاً در [illegible]
مشهور ساخته [illegible] جنتیوس [illegible] ع گلستانش را در لاتین ترجمه نموده
تحسینات عمومی را دریافت و چنین بود [illegible] آن را در سنه ۱۸۰۶ ع در انگلیسی ترجمه نمود و گراف
[illegible] نامان در جرمنی [illegible] و [illegible] و یک در سنوات ۱۸۲۳ ، ۲۷ و ۱۸۵۴ ع از ترجمه
گلستان اشتهار تام یافتند ولی ترجمه است و یک [illegible] نفیس گلستان را انگلیسی ترجمه داده بود و مسیو
[illegible] در سنه ۱۸۰۴ ع یک ترجمهٔ نیکی به رقم آورد

[illegible] به رقم آمده عبارتست از نظم و نثر و اغلب حکایاتش
مرکب است از [illegible] فصیح شیرین هموار مشتمل بر یک دیباچه و هشت باب و خاتمهٔ مختصر کوتاه
و دیباچه اش [illegible] آغاز میشود از ستایش [illegible] الهی و نعت و ثنای حضرت رسالت پناهی
و مدح اتابک ابوبکر ابن سعد ابن زنگی که آن زمان [illegible] تقدیم می‌نماید و دعاهای [illegible] برای
حفاظت شهر شیراز و سبب ترقیم کتاب

[رؤس ابواب]

اول در سیرت پادشاهان دوم در اخلاق درویشان سوم در فضیلت قناعت چهارم در فواید خاموشی پنجم در عشق و جوانی ششم در ضعف و پیری هفتم در تأثیر تربیت هشتم در آداب صحبت

باب اول مرتب از ۴۱ حکایات دوم ۴۹ سیوم ۲۹ چهارم ۱۴ پنجم ۱۱ ششم ۸ هفتم ۱۹ و هشتم ۱۰۶

و چنانچه معلوم می‌شود که سعدی دو بار تأهل اختیار نمود و ازین رو مرحوم طایفهٔ نسوان نتیجهٔ آن خوبی نداشت و از آن جمله در حکایت باب دوم گلستان چنین نوشته بود " از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمد سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتیکه اسیر قید فرنگ شدم و در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل بداشتند یکی از رؤسای حلب که مرا با او سابقهٔ معرفتی بود گذر کرد و بشناخت و گفت ای فلان این چه حالت است گفتم بیت همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت که از خدای نبودم بدیگری پرداخت قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت که در طویلهٔ نامردمم بباید ساخت (وله) پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان بر حال تباه من رحمت آورد و به ده دینار از قید فرنگم خلاص داد و با خویشتن به حلب برد و دختر خود به نکاح من درآورد بکابین صد دینار چون مدتی برآمد دختر بدخوی و ستیزه روی آغاز نهاد و نافرمانی و زبان درازی کردن گرفت

و عیشم منغص همیداشت زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او زنهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت تو آن نیستی که پدرم از قید فرنگ خلاصی داد به ده دینار گفتم بلی آنم که به ده دینار از قید فرنگم رهانید و به صد دینار بدست توام گرفتار نمود قطعه شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی حکایت هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان درهم نکشیده مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوش نداشتم به جامع کوفه درآمدم دل تنگ یکی را دیدم که پای نداشت سپاس نعمت حق بجای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم نظم مرغ بریان به چشم مردم سیر کمتر از برگ تره بر خوان است وانکه را دستگاه و قوت نیست شلغم پخته مرغ بریان است

ایضاً وله گر تو چنین خوب روی بار دگر بگذری سنت پرهیزکار دین قلندر شود

وله در همه گیتی نگاه کردم و باز آمدم صورت کس خوب نیست پیش تو صاحب‌داد سعدیا شیرین سخن این همه شور از کجاست شاهد ما آیتیست وین همه تفسیر او آتشی از سوز دل در دل داود بود تا به فلک میرسد بانگ مزامیر او

وله سعدیا اگر نام نیک از تو نیاید همی به نبود نام نیک از اثرت یادگار وله قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را در ایامت شکرخایی

بهارستان جامی [مطابق هشت بهشت جاعت فرنگ] مشتمل بر هشت باب

و سرگور اوزلی در خصوص بهارستان میگوید " بهارستان جامی یک کتابیست مشتمل بر هشت باب و حاوی از آداب و اصول و رسوم و مطالب در عالم و منتخب از حکایات و امثال و تاریخ احوالات مشایخ عظام و فقهاء کرام و نصایح و هدایات سودمند باب اول روایح عطریات از احوالات حیات شیخ جنید و مشاهیر رجال دیگر باب دوم در حکایات فلاسفهٔ کرام باب سیوم در بهار ایام دولت آدمی بواسطهٔ تدبیر صحبت باب چهارم بر اثمار اشجار سخاوت و همت و جوانمردی باب پنجم بر نغمات ملایم بلبلان یا عندلیبان و نوای خوش و طوطیان خوش‌آوای لطیفات و باب ششم بر نسیم اسحار و اوراد و اذکار پروردگار باب هفتم و باب هشتم بر زبان طبیعی حیوانات صامت

ولی تاکنون این کتاب کوچک را در اروپا ترجمه کرده‌اند فقط مستر سی جی ویلسن باب ششم اش را ترجمه کرده در فرنگ " نکیت کارتن " نامید اند و آن شلغم پخته و آش هرد ولی اکنون نسخه اش نایاب است

دیگر نسخهٔ خطی ممتاز بهارستان مشتمل بر یکصد و سی و چهار صفحه که بمصارف گزاف و مساعدهٔ شاهزاده رزته اسان بهادر نوشته بودند حسب الامر یکی از ملوک ممالک هند در ۱۵۷۵ع بیک وقتی وجود داشته است و در ابتدا از خط و نقوش و تذهیب و تنقیحش آن جمیع خط‌دانان و صاحبان کمال و معارف ایران و هندوستان متفق بودند

و دیگر از آثار جامی کتاب نگارستان معین الدین جوینی است مشتمل بر حکایات و امثال و مطالب سودمند که در سنه ۱۳۳۲ع برای سلطان ابوسعید بهادرخان آنرا نوشته بود و دکتر ریو نامی در فهرست کتب

فارسیهٔ عجایب‌خانهٔ لندن چنین مینویسد

در یک وقتی در خانهٔ پدرم یک انجمن دوستانه انعقاد یافته جمعی از شعراء و ظرفاء جماعت انگلیسیه در آنجا حاضر بودند و اتفاقاً گفتگو از گلستان سعدی در میان آمد و پدرم چنین گفت " اگرچه هیچ کسی منکر خوبیهای کتاب گلستان نمی‌تواند بشود اما عیب عمده اش این است که بسیار اشتهار یافته است و وقتش رسیده است که یک کتابی دیگر بدان سبک و روش که تازگی داشته باشد تألیف شود و در اجرایش مبالغه مینمود "

معین الدین جوینی نگارستانش را در هفت باب نوشته است و حتی بعضها از گلستان سعدی ترجیح میدهند و در ممالک ایران آن بسیار مشهور است و در هیچ کدام نسخه از نگارستان تا به حال آنرا ترجمه نکرده اند ولی شاید در یک وقتی در سهو ترجمه اش شده باشد و به علاوه ایران در ممالک توران آن نیز مشهور است و یکوقتی شایع بجا آمد و یک نسخه اش را به سبیل ارمغان برای الغ بیک آن پادشاه و منجم مشهور نوشته فرستادند و او نیز در نهایت ملایمت و ملاطفت آنرا قبول نمود و با اهتمام گرفته نقلش در آئین مطالعه صادر فرمود و بدین طریق انتشار و اشتهار بسیار در بلاد و دیار ماوراء النهر و توران پیدا کرد ولی در باب تاریخ حالات معین الدین چیزی ننوشته اند سوای اینکه وی از اهالی جوین بود و در مدارج علوم و بر هنرکاری از نشو و نمای آن دیار بشمار می آمد و دانش منشی را بر دولت ترجیح میداد و بشگفت گردید در تحصیل مال ساعی و کسانی که در اکتساب علوم قدم سعی بر داشته اند از تمام علایق دنیوی آزاده "

[کتاب سندباد]

این یک داستانی است بر پادشاه و پسر و دختر و وزراء سبعه اش و یک خبرش را در این
ایام مافیهی فاربس و فال کونر نامان آنرا در انگلیسی ترجمه کرده اند ولی مستر کلوستن ترجمه اشرا با انواع
تعلیقات و حواشی لازمه در ۱۸۸۴ع بمطبع طبع رسانید و این ترجمه برای استعمال انجمن معارف مشرقیه نهایت
سودمند بر آمد و کتاب مذکور تالیف یافته ممالک هند ولی رفته رفته بمرور دهور در عموم معارف مشرقیه عمیق
سرایت نموده و راه یافته و از ترجمه عربی صورت اصلیش تبدل یافته و صورت دیگر پذیرفته است
و حکایتش بموجب ذیل است

یک پادشاهی پسر را برای تربیت نزد یک آموزگار فرزانه فرستاد
و او نیز پسر را نیک تربیت داده بخدمت پدر برمیگرداند ولی بواسطه نحوست بختش باو می سپارد که
چون به خانه پدر در آمدی تا مدت هفت شبانه روز با احدی تکلم نکن و پسر در حضور پدر سکوت
اختیار نموده چون بحرم سرای پدر در می آید یکی از زنهای خاص پدرش با او حسادت ورزیده ابواب معاشقه
می گشاید تا اینکه بمرور ایام کار زن بدرجه میرسد که پسر وحشت کرده سکوت را میشکند و دعاوی
محبتش را در نهایت مذمت قبول نمینماید و زن از فتنه کردار خویش ترسناک گشته لباسش را پاره پاره کرده
با صورت خراشیده و پریشان در حضور پادشاه می آید و چون بشهزاده میرسند میگوید پسرت
در حضور تو سکوت را بهانه ساخته ولی بمجرد دخول حرم سرای فوراً اساس عشق ورزی آغاز نهاده
سخن از زهر دادن تو و با قاتل تو بر جنگ درمیان می آورد و پادشاه بنابر حکایت آن زن را باور
کرده به قتل پسر فرمان میکند لیکن وزراء مذکور فوق درمیان آمده واسطه میشوند و برای توقیف
این کار

از مکر و حیلت زنان برای پادشاه حکایات بسیار پیش می کنند تا اینکه در مهمات عظیمه عجلت روا ندارد
ولی پادشاه بعد از استماع آن حکایات بحبس پسر فرمان میدهد و لیکن جماعت زنان نیز علی هذه
القیاس حکایات مخالف آن بعرض پادشاه میرسانند تا اینکه تاثیر حکایات وزراء را از خاطرش
ازاله نمایند و حکایات مذکور برخلاف یکدیگر تا مدت هفت شبانه روز طول میکشد و ضمناً مدت
سکوت پسر نیز منقضی میشود و حکایت احوال خود را تفصیل وار برای پادشاه بیان میکند
ولی گناهش بوضع شهود میرساند و پادشاه نیز در پایان تخت و تاج پادشاهی را به فرزندش
سپرده و بقیه عمرش را به عبادات و طاعات میگذراند

مستر کلوستن نامی با کمال دقت در حکایات مشرقیه در و کشیده و از روی آنها
یک کتاب حکایات وزراء سبعه را با مبنی مرغوب و طرزی مطلوب نوشته است و از جمله فقراتش یکی این
است که چون حضرت عزت تعالی شانه و عم نواله خرابی بنده اش را بخواهد تدبیر بنده در حق بنده
بهیچ کار نمی آید و چون چیزی را مقدر سازد تغییر پذیر نیست [تدبیر کند بنده و تقدیر زند آید تدبیر
به تقدیر خداوند چه ماند] و موارد مذکور مقدمه کتاب خویش ساخته است شهزاده حکایات مهمانان را بیان
میکند در خصوص یک ظرف سر گشوده پر شیر که یک قطره زهر از دهن یک ماری در آن چکیده و آن ماررا
یک مرغی در منقار خود گرفته در هوا پرواز میکرد
شهزاده فرمود در این صورت گناه کیست و کدام کس را باید تازیانه
کرد بعضی گفتند کنیزک را چرا ظرف شیر را نپوشانید و گروهی دیگر گفتند تقصیر مرغ بود که ماررا در منقار خود گرفت

و پرواز میکرد و جمعی دیگر گفتند تقصیر مار بود که زهر درشیر ریخت و دیگر آن گفتند تقصیر صاحب خانه بود چرا
کنیزک را برای شیر آوردن فرستاد غرض حاصل کلام هر کس یک چیزی میگفت اما شهزاده فرمودند
همه اینها را غلط میدانم هیچ کس گناه کار نیست تقدیر الهیست

پس شهزاده از این افزون تر فرمود چهار چیز است که فرزانه گان
گاهی خواهش خود را در الخصوص پیش از این نمی کنند اول در کسب رزق و روزی توقیه که این هر قدری که باید یک
باشد هر چیز را به لب گور خواهد رسانید دویم [illegible] که هیچ کس آن را نمی تواند مانع شود
سیوم با جمیع سعی و کوشش نصیب و قسمت از خود نمی تواند ربود چهارم مصیبت یک چیز نیست
که خردمند و یا عاقل [illegible] همه جنبش را نمی تواند [illegible] در مسجد عبادت میکند و کسی پیوسته [illegible]
[illegible] اوبا [illegible] و این را که [illegible] مسجد [illegible] و بسا مردمان که غرقه
دریا می شوند و بسا [illegible] و بسا [illegible] و اکثر دیگر بچشم خود نخواهند دید و بسی حکیمان
و فرزانه گان که فقیر و گرسنه و برهنه مانند روز تولد در خاک پیوستند و بسا حقار قبور بی انتظار گنج فریدونی
جستند این با آن هر دو نه تقدیر الهیست و آنچه مقدر است واقع می شود و چون کسی پابند زنجیر
نزد آن در آید بفرمان کسی نیست الا بحکم نصیب و قسمت

پس از این حالت و برای اکثر خیالات است که عموم اهالی مشرق زمین
در شیبی و فراز زندگانی لب فروبسته صبر اختیار میکنند و خیالات فیلسوفانه آن گروه باین طریق انفصال
می یابد

آنچه مقدر است واقع شد و آنچه مقدر باشد واقع خواهد شد

و کتاب بخت یارنامه مشتمل است بر حکایت شهزاده بخت یار و از جمله حکایات خانواده
منه زبان فارسی است و در اواخر مائه چهاردهم آن را تالیف کرده اند و اسم نگارنده اش معلوم نیست
سر گور اوزلی ولیه السلطنه در سنوات ۱۸۰۵ و ۱۸۰۰ع آنرا در انگلیسی ترجمه
ترجمه کرده مستر کلوستن بخت یارنامه فارسی اوزلی را مع حواشی در ۱۸۸۳ع بزیور طبع رسانید و بعض فقراتش
بموجب ذیل است یکروزی پادشاهی از شکارگاه برگشته دختر وزیر را که به محل مامورت پدر منسوب است روانه
میشود اتفاقاً دیدها بر وی عاشق گردیده ولی خبیره دختر را به حباله نکاح خود در آورده ولی پدر از این عمل او رنج
کشیده عدم رضایت خویش را مخفی میداشت تا اینکه در انجام یک اختلال ملکی و در آن مملکت بر پا ساخته پادشاه
و ملکه را هر دو مجبوراً از پای تخت فرار داد و ملکه در پهلوی یک چاهی در صحرا یک فرزند نرینه زائیده در همان جا
او را با اندک لباسی و جواهراتی در پهلویش گذاشته هر دو با یک پادشاهی دیگر که با آنها دوستی داشتند رو آور شدند و این
در نهایت مهربانی آنها را پذیرفته و حمایت کرده پادشاه ساخت

و اتفاقاً یک تن از رهزنان آن کودک را در پهلوی چاه در صحرا دریافته بصفت فرزندی بر داشته
و قبول نموده تربیت نمود و در جمیع مهمات و لوازمات کلیه او را تعلیم داده از یک هجوم شدیدی بر کاروانی در صحرا آن کودک
و رهزن هر دو در دست ملازمان سلطان گرفتار شدند و آنها را در حضور پادشاه که پدر حقیقی آن کودک بود آورده
کردند
و پادشاه آن کودک را نشناخت ولی بمرور ایام یک نوع علاقه فوق العاده با آن کودک که

بستن رشته و جوانی در [illegible] بود پیدا کرده او آنرا به اصطبل برای سپرد و بقیه وزرا آنرا رها نمود و این جوان کار
اصطبل را به درجه خوب سپرد که پادشاه در اندک ایامی او را خزانه دار خویش کرد و رفته رفته بمرور
ایام او را بسمت وزارت اعلای مملکت برداشته جمیع امور و مهمات شخصی و عمومی مملکتی را به او سپرد

تا اینکه روزی بخت یار [illegible] آمده [illegible] بهوش گشته بحرم سرای
پادشاهی در آمده و در جای خوابیده بود پادشاه آمده او را در آنجا در خواب دیده بر او ظن کرد که بجهة
دادن و یا ملاقات بجهة زن آنجا در آمده است و بنابراین بخت یار را گرفتار ساخته [illegible]
و بعد از استماع مقدمه وزرا [illegible] پادشاه و بخت یار آورده داشته چنین ظن بردند
که بجهة خیانتش در حضور پادشاه [illegible] وزیر اول در حضور پادشاه رفته برای
خلاصیش کیفیت را بیان نمود و چنین فهمانید که بخت یار آمده با من عشق می ورزد و تهدید میکرد که هرگاه راضی
نشوی ترا مجبور خواهم ساخت و پادشاه کشته مالک تخت و تاج سلطنت خواهم شد و ملکه نیز بدین امور راضی
گشته حکایت خود را برای پادشاه بیان میکند حسب الفرمان پادشاه و تحریکات وزرا به قتل بخت یار فرمان
داد

پس او را بحضور پادشاه آوردند و او در بیگناهی خود اصرار و الحاح آغاز
نهاد و پیوسته داستان آن تاجر برگشته بخت را که بواسطه تنگ بختی از ابتدا دوره بدبختی نسبت به او روی
می آورد بجهة پادشاه بیان نمود تا اینکه پادشاه دیگر در پایان به حرفش گوش نداده بجهة قصاص او را از
وزرا سپرد و اینها تهدید مینمودند که هرگاه او قصاصش ازین بیشتر معطل بشود آنها مسند حکومت را رها کرده
بجائی دیگر خواهند رفت

و چون بخت یار را بسوی قصاص گاه میبردند رئیس جماعت دزدان فوراً در نگاه او را دیده و شناخته
بخت یار را از دست مأمورین سلطان نجات داده شرف بار پادشاهی را التماس نماید و بعد از ادراک شرف
بار و عرض مطالب لباس ها و جواهراتی که در پهلوی [illegible] در صحرا در پهلویش یافته بودند منظر پادشاه میرساند و
آنها را دیده شناخته او میگوید که بخت یار همان فرزند خیلی مفقود شده او است پس او را برداشته نزد مادرش ملکه میبرد
و مادرش نیز او را شناخته تصدیق میکند و اقرار مینماید که حسب اتفاقات و زبان بود آنچه شد و بعد رئیس جماعت دزدان
به رتبه وزارت و عظمای مملکت ارتقا مینماید و وزرا شاکی که باعث آنهمه اختلافات و انقلابات شده بودند برای قصاص
بسوی قصاص گاه برده تنبیه میکنند و خویشان و یاران [illegible] هر کدام برای خود یک درجه و رتبه از خدمات
ملکیه آن مملکت منسلک میشوند و خود شاهزاده نیز تا مدت [illegible] دولت و مملکت وراثت پادشاهی میکند

طوطی نامه نیز چون کتب دیگر حکایات از داستانهای مشهور و معروف معارف
زبان فارسی است از تألیفات نخشبی و این تخلص شاعرانه نگارنده طوطی نامه است ولی در خصوص تاریخ
تولد و ارتحال و موطن و مولدش چیزی درست معلوم نیست که بعضی از نگارندگان فرنگستان تاریخ ترقیمش را تا [illegible] در
سنه ۱۳۳۰ع مقرر میکنند و اصلش این است که اصلاً آنرا از روی یک کتاب سنسکریت نوشته اند چنانچه تعداداً [illegible]
کتاب حکایات شوکا سپتاتی [illegible] و آن را طوطی نامه سنسکریتیه یک جزء آن محسوب میشود و داستان نخشبی خیلی
صحیح و کامل بندرت بدست می آید ولی حکایات کوتاه مختصر قادری که [illegible] از ۵۲ حکایه مختصر هم آنرا نوشته اند تا یک درجه
مکان طوطی نامه نخشبی را گرفته است و داستان [illegible] اولاً در کلکته و ثانیاً در لندن در سنه [illegible] بزیور طبع در آمد
و قبل از چاپ شدن کتاب [illegible] کرائوس نامی فرنگی حکایات نخشبی را در [illegible]
[illegible] بود

ولی بدبختانه در ترقیم تمام آن کتاب همت نگماشته آنرا ناتمام رها کرده

ولیکن چنانچه گذشت قادری تمام ۳۵ حکایت از ۵۲ حکایات اصلی
نخشبی را فقط نوشته بود و این را انگلیسی ترجمه کرده اند و اغلب حکایاتش لطیف و نیکو است و درجه که
امثال حکایاتش در اکثر کتب تازی و فارسی و سنسکرت راه یافته است و یک نسخه فارسی و فرانسیسی [illegible]
در کتابخانهٔ پادشاهی شهر مونیک موجود است و بعض فقراتش را در جرمنی ترجمه کرده اند

و مستر کلوستن چنین میگوید براک هوس در حکایت شب هشتم [illegible]
را از ساعی جمیله کوسس کارتن نامی در [illegible] در ترجمهٔ ملحقات کتاب [illegible] بزیور طبع در آورد [illegible]
۱۸۲۲ ع و بعض فقراتش بموجب ذیل است

یکی از ملوک سلف احمد سلطان که اولاد نداشت از نیایش بدرگاه
الهی یک فرزند رشید یافت او را میمون نامیده و دقت تمام در تربیتش بکوشید تا اینکه یک دختر قشنگی خجسته نام به حبالهٔ
نکاحش در آورد روزی میمون اتفاقاً بازار رفته یک طوطی عجیبی گرفته در خانه آورد و هنرش این بود که از هر خبری
ماضی و مستقبل اطلاع [illegible] استعارات یک منفعت نیکی از وی حاصل میشود و به درجه از گفتارش
خوشحال بود که [illegible] مصاحبت طوطی یک مینائی گرفته به خانه آورد و بعد میمون را یک سفری در پیش آمد
فلهذا سفارش طوطی و مینا را هر دو به خجسته کرده بیفزود چون شما را در غیاب من مشکلی پیش آید و یا حادثهٔ دشواری
روی دهد بی رخصت و مشورت آنها کاری مکن

بعد از انقضای مدت شش ماه از تاریخ روانگی میمون یک اتفاق عجیبی که بجهة خجسته در
پیش آمد

و چنان شد که یکی از ملوک ممالک آن اطراف بدان طرف آمده و خجسته را دیده بروی عاشق گردید و بعد گفتارهای دراز دلاله
های [illegible] که وظایف آنها در کتاب [illegible] تفصیل وار نوشته اند در میان آمده بجهة ملاقات آنها
یک موقعی مقرر میکند و خجسته بدین امر راضی میشود که بعد از نیمه شب بملاقات آن شهزاده برود ولی روشنی روز
ظاهر گشته از آن خیال او منصرف میکند چونکه روشنی روز بر افعال و اعمال خلاقی پرده میکشد مطابق کلام مکاله
[و مکاله از مشاهیر نویسندگان فرنگستان است]

و قبل از رفتن خجسته بخویشتن چنین گفت چرا من قبل از رفتن با طوطی و مینا شور نکنم
چون من زنم و مینا هم مثل من طبیعت است گوش بسخنان من داده بجهة ملاقات شهزاده رخصت خواهد داد لهذا حکایات
خود را تفصیلاً و آنرا برای مینا بیان میکند و چون مینا از در مخالفت پیش می آید و رخصت نمیدهد خجسته غضبناک گشته او را از قفس
بیرون آورده بر زمین میزند و مینا فوراً میمیرد پس در همان حالت غضبناکی نزد یک طوطی می آید و سرگذشت خود را
برایش بیان میکند ولی طوطی فوراً درک مطلب نموده میگوید اگر من هم مثل مینا از در مخالفت پیش آیم و رخصت ندهم البته
حال من هم مثل حال مینا خواهد بود لهذا با نهایت ملایمت بخجسته چنین میگوید ای خانم مهربان من مینا زن بود و [illegible]
[illegible] بعقل می شوند پس بر خردمند [illegible] لازم است که راز خویشتن را هیچ افشا ننماید و به ابنای جنس خود نگوید و تو هیچ [illegible]
[illegible] مکن که تا من زنده ام در استدراج امرت کوشش خواهم کرد در صورتیکه راز نهانش شود و شوهرت بشنود من
در میان افتاده اصلاح خواهم کرد [illegible] خجسته گفت [illegible] به تفصیل و آنرا برای من بیان کن

بجهت طوطی آنجا نهاد و چون حکایت انجام یافت گفت برخیز و برو تا اینکه وعده خلافی نشود ولی از طرف دیگر
سپیده روز دمیده بود پس بجای رفتن بسوی خوابگاه اش روان گردید و این حالت تا چندین شبانه روز
امتداد یافت اما خجسته هر شب بترتیب خود لباسهای فاخر دربر کرده بملاقات طوطی آمده و طوطی هر شب بحکایات
برای رفتن خجسته اصرار میکرد و چنانچه گذشت مکالمات مذکوره از یک حکایت به حکایت دیگر منجر میگردید
و باز سپیده روز دمیده از رفتن مانع میگشت زیرا که تا آن وقت مشغول استماع بود تا اینکه میمون برگشت و بفشار ادعای
خود نیافته سبب را سؤال نمود که طوطی قبل از اجمال جواب از طرف خجسته سرگذشت حالت طرفین را برای میمون بیان نمود
و طبیعی است که نتیجه اش برای خجسته به تمام شد و میمون خجسته را در انجام بقتل رسانید

کتاب شمس و قهقهه از کتب ادبیه مشهور زبان فارسی است من تألیفات میرزا
برخوردار ترکمان و این کتاب دو ورژن نیز میگویند ... حکایات شمس و قهقهه در اول این کتاب آغاز می شود
و اختیار اسم نگارنده کتاب چنین است که بجهت مضامین حکایات اول اسم میکند آرند و یا به موجب عمده گی حکایات متن
اسم ... و بدین جهت ... اسم گذاشته می آید از این جاست که به علاوه اسم مذکور فوق محبوب القلوبش نیز
نامیده اند و چنانکه بنظر می آید مؤلفش ترکمان بود و این در دیباچه کتاب خود چیزی از احوالات خود نوشته است
و فقط معلوم میکرد که تا مدت ... بسیاحت مشغول گشت در انجام به اصفهان می آید و حکایت یافته مستحقین فراوان حاصل
میکند تا اینکه وارد هرات میشود و در این جا نیز گروهی دیگر اطرافش جمع میشوند و بعد بطرف مشهد خراسان روان
گشته تا اینکه بجوارهای خوارزم میرسد و در این جا کرفتار قزاق ها آمده تمام اموالش را میبرند و تحریرات و تألیفاتش تلف میشود
و باز گشان خود را باطراف ... میرساند و بار دیگر به اصفهان می آید و حسب الخواهش یاران ش در این مقام به قوت
حافظه باز داستانهای ماضی را سبک تحریر در می آورد و این است آنچه از دیباچه اش معلوم گردید

خلاصه کلام خود آن کتاب از یک باب که بر عاشق نوشته از آن آغاز میکند و بعد پنج باب
دیگر می آید باب اول برآداب و رسوم خانه داری زیرا که در جنبهای دنیویه و اخرویه در آن مربوط است و باب دوم در
تربیت کودکان و باب سیوم در فوائد قناعت و حرفت و صناعت و باب چهارم برآداب و رسوم مهمان نوازی
و باب پنجم در چه ... بی قیاس نعمت های نامتناهی الهی و بار پنج ابواب دیگر باب اول برآداب و رسوم تجارت
فروشی و آن حقیقی که اساس تمام دوستی های طبقات انام بر آن مربوط است باب دوم بر اطوار نیک و بد و تسلیم
و دوری گزیدن از ضرر رسانیدن بدیگران فعلاً و قولاً باب سیوم تحمل بر ایام نیک و بد و تسلیم به قضای الهی در جمیع امور
و باب چهارم ... باب معاشرت و انتخاب هم صحبت های نیک و مناسب و رعایت نمودن صحبت ...
و باب پنجم در فضیلت قناعت و مذمت جسارت و حکایت ... نوزیبا
و مضامین متن عبارت است از بیان حیثیات فصول و ابواب مذکور فوق که علی
سبیل الامثال آنها را نوشته اند ... ترجمه تمام آن کتاب موجود است لکن مستر راجرت سک اغلب
حکایاتش را در کتاب نیک بخت و بدبخت نامه گوشیار ... نیز در کتاب دیگر خود حکایاتش را به
استعمال در آورده است که در سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ هر دو آنها را بزیور طبع رسانیده ولی اکنون نسخه هایش
کمتر بدست می آید

و مستر راجرت سک در خصوص آن مواد چنین میگوید مقصود میرزا برخوردار
برخوردار ترکمان از نگارش این بود که در تحصیل نیک و بد امور دنیویه جمیع مساعی مردم بی فایده است و شخص را
صفت عمده

حکایت نخستین ناصر و دویم فرح زار است و مذکورین در جمیع حادثات و وقایعات طبیعی و غیر طبیعی و نیک
بختی و بدبختی گرفتار گشته در انجام نیک بخت برمی آیند

و این کتاب مشتمل است بر حکایات و امثال نیک بختی و بدبختی و تاریخ احوالات
اشخاصی که مؤلف تفصیل احوالات آنها را مینویسد بعضی ها مادام الحیات نیک بخت و گروهی دیگر
بدبخت و بعضی ها در آغاز جوانی نیک بخت و جمعی دیگر نیز در انجام سیه بخت برمی آیند و جاهایی دیگر نیز
نیک بختی و بدبختی را بحسب مواد و امور مختلفه باخود بار و اعصار دیگر همراه میبرند و این حقیقت از جمله
اشیاء مسلمه است که عبارت است از یک عنصری که آن عنصر را مردم بخت یا نصیب و قسمت مینامند
و این عنصر بر عواقب امور و پایان کار جمیع مردان و زنان و حتی اسبان و سایر حیوانات دیگر و عمارات
و ابنیه جات و سفاین حکم میکند و درک و کشف نمودن منابع اصلی اش و تحدید حدودش ممکن نیست زیرا
که تأثیراتش در جمیع اشیاء و مواد ظاهر است و نمیتوان آن پیدا نمود و حتی ملاقات اتفاقی یکی با دیگری از گروه
و باز آرب اتفاق میشود که باعث نتیجه های عجیب میگردد و بر انجام کار و بار یک نفر آدم و یا یک ملت
بزرگ حکم میکند که هرگاه آن ملاقات اتفاقی روی نداده و یا وقوع نیافته بود هر آینه آن نتیجه های عجیب نیز
ظاهر نمیگردید پس در هر حالت و یا هر صورت آن را باید اراده الهی نامید و یا نتیجه اتفاق و یا بخت
و نصیب و قسمت فهمید ولی از همه اینها اسهل تر و مناسب تر آنست که آنرا باید اراده الهی نامید
زیرا که دیگر یک اسمی از این مناسب تر برایش نمی توان پیدا کرد
و از جمله فقراتش یکی این است

" یکروزی یک پادشاهی به وزیر خود چنین فرمود من در خردمندی و هوشیاری تو
نهایت اعتماد را دارم ولی در باب مسئله نیک بختی و بدبختی بکلی مشتبهم و با تو موافقت ندارم و هر دو را محض حرف میدانم
و حال آنکه اگر یک شخصی امین و عاقل باشد و امور شرا بدرستی انجام دهد و اداره نماید بلاشک در انجام
نیک بخت خواهد برآمد و اگر جاهل و غافل باشد بلاشک انجامش با بدبختی مقارن خواهد شد وزیر عرض نمود
آنچه پادشاه فرمود عین صواب است مگر صفت وی عاقلانه هر کسی به زائچه طالع اش مربوط است
و علی هذه القیاس ارزو و صورت بیرون آمدن نیک باید زیرا که بسا مردمان عاقل و هوشیار هستند که گاهی
دولتمند نمیشوند و بسا جاهلان و سفیهان هستند که در جمیع امور بهره مند و کامیاب میشوند و بعد از اندکی
صحبتی فیمابین آنها چنین قرار یافت که کار و بار یکمرد بدبخت شعیب نام را که در دفتر ثبت نماید و خود وزیر آن را
متکفل و متعهد گردید و نتیجه اش در انجام چنین برآمد که بواسطه جاهلی و بدبختی به ۱۵۰۰ نفر در ۱۲ روز ضرر و زیان
کلی وارد نمود و بعضیها نیز انتقال کرده بوده "

و مستر راجرت سک در دیباچه کتاب طرایف خود مشتمل بر ... حکایت چنین
آورده است که در قشنگی و امتیاز ترقیم و سبک و روش شمس و قهقهه از جمیع کتابهای این قبیل احسن تر است
و تا اینکه حد الامکان شخص در مدارس و مکاتب علمیه در زبان فارسی درس نخوانده و دقت ننموده فهمیده اش
خالی از اشکال نخواهد بود و محض نمایش سبک و روش آن یک فقره در این جا مرقوم میشود
یکوقتی سه تن از نهنگان دریای حیلت و سه تن از دزدها حصلتان ... طینت
و سه تن بربادد هندگان ننگ و ناموس اعنی سه تن از زنان و فریب دهندگان مردمان که هر کدام
آنها

از [illegible] رخانهٔ حیله بازی خود [illegible] تماشاش صدها بار [illegible] را اجرا نمود. در علوم فریب و حیلت شیطان رجیم
در تماشاخانه ظاهر می‌شود امّا از [illegible] یکی از آنها در محکمهٔ قضاوت قاضی متمکّن و وجیه کوهرتاج
را آن [illegible] لب محبّت آراسته و [illegible] مهر و زیب نگین حاتم و روح حیات داروغهٔ شهر گردیده
پیوسته [illegible] دام حیلت و فریب مشغول ساخته مثل کاروان‌ها آهسته آهسته دل‌های آشنایان و
بیگانگان را به تیغ حیلت خویش [illegible] کرده تا اینکه یک روز هر سه در یک حمّامی جمع گشته حب‌الطبایع خویش
چون شانه و کیسه آمیخته و [illegible] فوطهٔ دوستانه [illegible] اتفاق [illegible] زده و در حوض استقرار قرار
گرفتند و در گرم‌خانهٔ محبّت [illegible] دست‌ها و پاها و مفاصل [illegible] یکدیگر را کیسه و صابون کرده از حمّام بیرون
آمدند و هر سه در [illegible] حمّام [illegible] که از حوصلهٔ قیاسات عرفی روزگار [illegible]
افزون‌تر بود [illegible] چنین چیزی در [illegible] آنها [illegible] بود [illegible] طمع کار آنکه هر
کدام [illegible] آمده در میان ایشان [illegible] برپا گشته بالاخره [illegible] مدت‌ها [illegible]
در آن [illegible] صاحب حمّام که از سالیان دراز زیر دست [illegible] جادوگر [illegible] آموخته بود پیش افتاده
گفت من [illegible] جهان دیده [illegible] این مسئله یک ملاحظه [illegible] می‌آید که آن انگشتر را
[illegible] در دست من [illegible] و هر کس [illegible] حیلت و فریب را در [illegible] شوهر خویش [illegible] تواند
[illegible] حیلت و فریب [illegible] هر کدام که [illegible] شوهر خویش [illegible] نشانه [illegible] عمل [illegible]
سرچشمهٔ حیلت خویش [illegible] آب [illegible] گل‌های [illegible] انگشتر را [illegible] خواهم داد
پس هر سه لباس‌های حیلت و فریب را پوشیده [illegible] شده و حیلت‌های خود را بر شوهران
خود جاری کردند که ذکرش فقط مجملاً [illegible] می‌آید

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

" آورده‌اند که یک نجاری در نزدیکی خانهٔ قاضی ساکن بود و زوجهٔ قاضی [illegible]
خویش نزد وی پیام فرستاد که شعلهٔ عشقت در کانون سینه‌ام تا درجه‌ای مشتعل گشته است که می‌خواهم یک
راهی از تحت الارض تا به خانهٔ قاضی بسازی تا اینکه بدین طریق یکدیگر را ملاقات نماییم و نجار آن راه را حاضر ساخته
زن [illegible] آمد گفت من فردا این جا خواهم آمد و تو رفته قاضی را [illegible] آتش رفته
قاضی را در آن مکان حاضر ساخت و زن [illegible] خانهٔ نجار آمد و قاضی [illegible] تمام [illegible] خانه
مذکور در آمده بود ولی از شباهت عروس با زوجهٔ خود [illegible] در تعجب و تفکر فرو رفت و هر قدر بیشتر نگاه کرد
بیشتر در شک و شبهه افتاد تا اینکه [illegible] آوردن یک چیزی از مجلس [illegible] برخاسته به طرف
خانهٔ خویش روان گردید ولی زوجه‌اش قبل از او از راه زیر [illegible] رفته در خانه حاضر [illegible] و چون قاضی خواست
درون اطاق شود [illegible] نگاه خویش [illegible] قاضی نیز [illegible] نهانی خویش [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] باز به خانهٔ نجار [illegible] گفت ولی زوجه‌اش نیز قبل از وی به آن جا رسیده بود و قاضی باز
بر اسم [illegible] آغاز نهاد ولیکن نگاهش [illegible] خال سیاه گوشهٔ لب عروس افتاد و از
روی یقین [illegible] که [illegible] خال گوشهٔ لب زوجه‌اش [illegible] بهانه ساخته
با [illegible] تمام به خانهٔ خویش در آمد و زوجه‌اش [illegible] آمده در جای [illegible]
نشسته به مطالعهٔ کتاب مشغول گردید [illegible] شوهر [illegible] تعجب و تفکر [illegible] فرو رفته
به شوهر رو کرده گفت ای عجب این آثار دیوانگی است یا اختلال عقل [illegible] آن [illegible] نمود [illegible]
[illegible] مراسم نکاح به خانهٔ نجار روان [illegible]

و باز بدین منوال نیز تا چندین بار رفت و آمد تا اینکه در پایان کار زن خویشتن را در حبالهٔ نکاح نجار آورد
و چون حکومت وقت [illegible] این حرکات و اطوار عجیب از او دید امر کرد که قاضی را از مسند قضاوت عزل نموده
به جهت معالجه به بیمارستان دیوانگان فرستادند

پس نوبت به زن محتسب رسید و این زن یک حراف زادهٔ جوانی را که [illegible]
عشق ورزی [illegible] نهاده و او را لباس زنانه پوشانیده در خانهٔ خویش پنهان ساخت و چون [illegible]
خاطر جمع کرد [illegible] جوان گفت [illegible] من [illegible] فرصت ساختن [illegible] آلات [illegible] مشغول هستم [illegible]
جا استراحت نما [illegible] پس آن جوان را تنها گذاشته به ملازمان خویش گفت به محتسب بگویند [illegible]
نشسته که زن [illegible] جوان بیگانه را در خانه آورده و با وی در خلوت نرد عشرت می‌بازد و بعد از [illegible]
پیام نزد جوان آمده [illegible] کرده [illegible] که خبر آمدن محتسب را شنید بالطبیعه پریشان حال و مضطرب
احوال گشته از زن چاره خواست زن نیز در یک صندوقی او را جای داده قفل کرد و به استقبال ملاقات شوهر
رواج کرده [illegible] تفصیل عشق ورزیش را با جوان بیان نمود و کلید صندوق را پیش روی شوهر انداخته گفت آن جوان در این صندوق
است [illegible] چون شوهر کلید را برداشته خواست صندوق را بگشاید زن خندیده در آمده گفت مرا یاد تو
را فراموش [illegible] زیرا که آنها قبل از این با یکدیگر شرط کرده بودند [illegible] بازی فقط در میان دو نفر واقع
می‌شود و هیچ چیزی [illegible] بالا اعاده [illegible] دیگر [illegible] نتواند قبول نماید چون
[illegible] یادش نباشد در وقت گرفتن باخته است و فرنگیان این گونه بازی را در فرنگستان [illegible]
[illegible] یادت [illegible] پس محتسب از باختن و آمدن خویش
نادم و پشیمان گشته و این حادثه را [illegible] بازی [illegible] زن را با جوان [illegible] در خانهٔ خود [illegible]
به طرف مأموریت [illegible]

گاه خویش برگشت و زن نیز [illegible] آرزوی دل [illegible] رسیده جوان را از خانه بیرون نمود"

این گونه حکایت در ممالک [illegible] مشهور [illegible]
مشهور فرنگی آن را با اندک اختلافی گرفته و در مقدمات کتاب [illegible] استعمال نموده است و نگارنده‌گان دیگر نیز
[illegible] قیاس

پس نوبت زن داروغهٔ شهر رسید و این اولین کاری که کرد این بود که لباس یک
[illegible] به دست آورده [illegible] شوهر [illegible] خواست و خود [illegible] مشغول کرده و شوهر نیز
در نهایت میل و رغبت [illegible] رفت و آمد [illegible] مشغول صحبت کرده و زن اندک روغن بنگ
حلوا [illegible] شوهر [illegible] داد و [illegible] چون بیهوش گردید [illegible] خویش
ریش و سبیل شوهر را از بیخ تراشیده و [illegible] خاکستر آغشته و لباس قلندری پوشانیده [illegible]
[illegible] مذکور به تکیهٔ قلندران فرستاد و چون بعد از یک چند مدت [illegible] هوشیار گردید از
جا و مکان و رنگ تن و لباس و غیبت ریش و سبیلش [illegible] در تعجب و تفکر فرو رفت و برخاسته به طرف خانهٔ
خویش روان گردید و چون می‌خواست باز به درون خانه درآید ملازمان زن [illegible] گرفته [illegible]
به او زدند و افزون تر [illegible] بی‌شرمی و بی‌حیائی [illegible] داده [illegible] گرفته با سنگ و چوب
او را از دروازهٔ شهر بیرون کردند و چون از این حادثه مدتی بگذشت داروغهٔ مذکور [illegible] سرگردان باز
به تکیهٔ درویشان درآمد و زن [illegible] گشته [illegible] آنها فرستاد [illegible] حلوای بنگ [illegible] خورانیده چون
بیهوش گردید او را [illegible] در خانه آورده و باز لباس اصلی پوشانیده مانند روز نخستین زن [illegible] حلوا و جای
ساختن مشغول گشته و [illegible] بنگ [illegible] به هوش [illegible] خود [illegible] جای اصلی روز
اول [illegible]

و چهار منظره بر آن را مشاهده مینمود و چشمهای خود را می مالید و باور نمیکرد ولی زن بهانه ساخته
گفت چه قدر میخواهی با ما بیگانگی بنمائی و بقدری بیاسائیم و خوش کنی آنچه " لهذا دارد چشمهای خود را بخواب
کشیده از راه تعجب میکرد " ای زن من چه کردم که بر من چنین بغضب روی داد که از بالش عاجزم "
زن گفت من از حکایات نار ... که در خواب مشاهده کردم معلوم شد که خوابهای فوق العاده
دیده بودی شوهر گفت آری از وقتیکه خوابیدم تا بیدار شدم حالات فوق العاده مشاهده کردم زن
گفت آری اینها همه از اکل و شرب بسیار مفرط عارض میشود ... همه آری و دارو ... سخنان
زن را باور نمود "
و ... مذکوره فوق حسب العده روز تحقیق متفقاً نظر حاکم
رو آن شدند تا اینکه هر کس حکایت خود را بیان کرده فیصله مقدمه ... بشنود ولی بخص رسیدن
حاکم و سؤال بعلوم نمود که آن عجوزه مکاره اصلی انگشتر را که به خویشتن برداشته به طرف دیگر ان
کرده

[داستان حاتم]

این نیز از حکایات مشهور معارف فارسیست و فارسی نامی آن را انگلستن بار
در ۱۸۳۰ع در لندن زیور طبع رسانید و باز نامها در هندوستان آن را در ۱۸۱۳ع چاپ کردند
تا اینکه بار سوم بسعی و اهتمام جبار ... نام جند ... در بندر بمبئی بطبع در آمد [۱۸۶۵] و این کتاب از جمله
کتابهای مشهور زبان فارسی محسوب میشود و مضامین متنش عبارتست از ثبوت صفتهای یک
شخصی که آن شخص در همت و سخاوت و جوانمردی موصوف و در خدمت ابنای جنس خود نیز مشهور آفاق
است و ضمناً نیز از وضع معاش و صفات و خیالات اهالی شرق زمین ما را آگاه میکرد آنها
و حتی اغلب حکایاتش را در کتاب

الف لیله و لیله نوشته اند و بموجب رای فارسی مضامین متنش از بیست و نوع قوت کلام فوق العاده آراسته است
و چون اهالی ایران و هندوستان در وجود دیو و جن و ملائکه و جنه و پری ... اعتقاد تمام دارند و هم چنین در قصه های طول
فریب و جادوگران مانند اعتقاد دیرین ... لهذا بدین جهت اغلب حکایات آنها از بیانات عجیب و غریب
مبالغه آمیز مشحون است مطابق کتب قصه خوانان و منقلد آن مانند داستان صوبه پرداختن فرانسه که در حیات کتاب اهالی
فرنگستان شده بود
اسم حاتم پیوسته با صفتهای نیک امثال سخاوت و همت و جوانمردی مقارن بود
و اهالی دیار شرق حکایاتش را در نهایت میل و رغبت میخوانند و چون کسی را نسبت سخاوت بخواهند داده باشند
او را حاتم زمان خطاب کنند
و میگویند حاتم شیخ قبیله طی بود و اسمش حاتم ابن عبدالله ابن سعد ... و او در نیمه آخر
مائه ششم عیسوی در یمن متولد شد و از وسعت و مساحت مملکتش خبری ننوشته اند ولی چنانچه مرقوم شد
وی در صفتهای مذکور فوق نهایت اشتهار و آوازه گرفت و جلتش نیز با سنه هشتم یا نهم ولادت حضرت
ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم روی داد و دهر ... که از استادان مشهور فرنگستان بود میگوید قبر حاتم در قریه
عنوارز عربستان تا به حال استاده است و مشهور است که او تمام عمر خود را در خدمت ابنای جنس خود صرف کرده لهذا
اغلب اوقاتش را اطلاع داده و کان ... ثبت و ضبط نموده اند در هفت باب و یا هفت مسئله و شخص عمده آن حکایتها
حاتم است و اساس تمام حکایات مذکوره این یک حکایت گذاشته اند یکی زنی حسن باز که شوهر نمیکرد الا بعد از
تحصیل جوابات سؤالات ذیل اول من آن چیز را که یکبار دیده ام و میخواهم از بار دوم آن را دیده باشم آن
چیز چه چیز است

دوم نیکی بکن و در دجله انداز سوم بیا زار و کار از آزار کردی ملافاتش خواهی یافت چهارم
راست کو همیشه آسوده است پنجم داستان کوه ندا ... بیا ... من بیان کن ششم یک دانه
مروارید که به قدر یک تخم مرغابی باشد بیار و هفتم حکایت حمام باد گرد را بگو
تا اینکه یکی از ملوک سلف بر آن زن عاشق شد و قبل از قبول کردن جوابات
سؤالات را از او خواست و این جوان گشته آخر الامر در بیابانها آواره شد و اتفاق در عرض راه با حاتم
ملاقات کرده تفصیل احوالش را بیان نمود و او به حالتش رحم آورده و متکفل جوابات مذکور گردید علی هذا القیاس
به تقاضای اسفار حاتم بلند آوازه و حکایات بسیار در شمار می آورند تا اینکه بالاخره در حصول جوابات مذکوره فوق
موفق میگردد و آن زن را به حباله نکاح آن مرد یک در می آورد

[بهار دانش]

و یکی از حکایات ممتاز مشرق زمین کتاب بهار دانش است من تألیفات عنایت الله نامی ایرانی
و این در اواسط مائه هفدهم یعنی در ۱۶۵۱ع در زمان پادشاهی شاه جهان پادشاه هندوستان آن را
تألیف نمود و سفیر جناب ... در ۱۷۹۹ع آنها را انگلیسی ترجمه کرد و به حلیه طبع در آورد و در آن چند
جی نیز بیان را در بندر بمبئی طبع نمود و متن آن عبارتست از ترجمه بعض حکایات و روایات و امثال جاریه در افواه
عمومیه قبل از استیلای ملت اسلام در ممالک هندوستان که عمده مطالب اساسی آن حکایتهای بی وفائی زنها نوشته اند
و سبب نگارش و تألیفش شهزاده جهان دار است ... پسر واحد یکی از ملوک هند تا اینکه با
بگرفتاری که گاهی صورتش را ندیده بود الا در تصویر و اسمش را شنیده بود الا از یک طوطی عاشق شود

یک تن از زنهای قشنگ حرم سرای به جهان دار سلطان گفته بود آیا در تمام عالم کسی نیز
از من قشنگتر پیدا میشود طوطی این را شنیده بخنده در آمد چون سببش را پرسیدند گفت دختر یکی از
ملوک بهار بهره ور با ثروت است که در زیبائی آزادان عالم خود یک پری زاد ... است شهزاده شنید و از طوطی را شنیده
آنها را در دل جای داد و آغاز بیقراری نهاد و تصویر خود را کشیده به یک نقاش استادی داده با تعلیمات
لازمه بطرف دیار دختر فرستاد تا اینکه او تصویر آن دختر را به اندازه حیات یا قامتش باید کشیده برگرفته آورد
داوطلب این رسالت را به احسن وجوه انجام داد و تصویر را نیز ارائه نموده به خدمت شهزاده آمد و چون نگاه
هوشش بر صورت دختر افتاد شبانه روز در خیال اتصال آنش در آمد و هر قدر که خواستند مانع بشوند نتوانستند
تا اینکه عاقبت الامر در میان حکایات ... بجز کردند ولی آنهم کار گر نماند و بیماری عشقش روز
بروز رو به فزایش نهاد تا اینکه در اثنای ... دختر را در حباله نکاحش در آوردند و آنها نیز
با آرام الحیات ... شریک ... فوت شدند
اگرچه اغلب اینگونه حکایت ها ... فوق الاده ممزوج اند ولی برای تحویل ...
و حرفهای کات بسیار بکار می آیند و به ... صفتهای ملک ... تأثیر ... میسازند و نتایج سود مند دارد
و مضامینش با طریق ظاهر ... گرفته شده ... " [بالا ...] ... روبال ... پادشاهی
و با حکایات بسیار لطیف و ظریف مشحون ... بالدار ... حکایات مائه ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ...
مشتمل بر ... زنان و از آن جمله بعض زنان بجهت خلاصی شوهر خود را مرده ساخته در زیر زمین دفن کرده اند تا اینکه عاشق
رسیده و قبر را شکافته

معشوقه را بیرون آورده است ولی اغلب حکایات بجهة طرفین در پایان به نیکی انفصال می‌یابد شبیه حکایات [illegible] و تعلیمات کتاب پنج [illegible] هندو آن را یک برهمن [illegible] داستان شخصیکه قالب خویش را [illegible] در قالب دیگری در می‌آید و نگارنده کان [illegible] مشرقی [illegible] این حکایات [illegible] ولی [illegible] از روی کتب مشرقیه آنرا برداشته اند مثل حکایت آن مرغی که زیر دیوار خانه در نشسته و بر صورت آن جوان که عکسش در آینه افتاده و ایضاً عکس خر و زیر هم که از بالای بام در آن می‌افتد و رسیدن جوان آن را [illegible] سر او و جزا کردن و بچه مرغ بجهة نگاه داری آن جوان در آفتاب و در جستن صدا تا زبانه [illegible] و ایضاً حکایات آن زن و تجربه نقره و نان فروش و آواز پول [illegible] با آواز ساز در استماع و پول دادن [illegible] و آیا [illegible] تألیفات [illegible] و نگارنده کان دیگر [illegible] حکایات آن زن و دو مرد و پنج تخم و تقسیم مساوی آن در میان آنها را از قلم انداخته است

خلاصه کلام از مطالعه و مقابله این کتاب آخر و کتابهای دیگر امثال [illegible]

و «پنج تان تره» و «هیتوپودیشه» و «کاماسارت سکارا» [illegible] حکایات [illegible] ده جوان و ۲۵ حکایات دیو و ۲۳ داستان آئین سخن و پنج احوالات دیگر آمده به پادشاه [illegible] و ۱۲ [illegible] در اینجا [illegible] آمده نتیجه اش این است که فقط بجهة خواندن الف لیله و لیله ما را حاضر و آماده میسازد و کتاب الف لیله [illegible] تنظیم عبارات و [illegible] و روش اصطلاحات بر جمیع کتب حکایات امتیاز دارد و خوانندۀ فرنگی چون [illegible] و [illegible] بر تن آن حقیقت را [illegible] ترجمه اش [illegible] ولی ترجمه آخر [illegible] از ترجمه‌های مذکور [illegible] حکایات حکمت آیات مشرقیه [illegible] است و مع هذا اگر از تمام [illegible] کتاب خلاصة الحکایات [illegible] و بکلیه طبع در آید البته [illegible] خوانندۀ مشرقیه و فرنگی [illegible] نخواهد برد

[باب [illegible] در [illegible] و آداب و رسوم خانگی]

اگر چه تن از زنهای عاقله کامله [illegible] ازین تن زنان کارآگاه مجرب ممتحن دیگر عادت می‌یافتند هر آینه یک کتاب دیگر چون کتاب کلثوم ننه نمی‌توانستند تألیف نمایند لهذا کتاب کلثوم ننه نتیجه خیالات پنج تن زنان ایرانی است [illegible] یک باب در آداب و رسوم زنان اول در [illegible] واجب دوم در آداب حمام سیوم در نماز و روزه چهارم در [illegible] موسیقی [illegible] طرب [illegible] پنجم [illegible] نهان و تبریز [illegible] زفاف [illegible] ششم در آرایش و هفتم در آداب و اصول سلوک و رفتار زن با شوهر و خویشان و اقربای دیگر [illegible] و تأثیرات [illegible] هشتم در دعا و سحر و جادو و احکام آنها و نهم در [illegible] و میهمانان [illegible] و آمد و رفت آنها دهم در محبت زن و مرد و خویشان و نزدیکان [illegible] دوازدهم [illegible] و دسته جمعی [illegible] در ۱۳۳۰ [illegible] ترجمه اش [illegible] و صاحب [illegible] طبع در آورد و [illegible] این یک فصلی است بر ریشخندهای ایرانیان که علی سبیل المزاح آنرا بر آداب و رسوم [illegible] نوشته اند و نتیجه معارف آن ملت است و از مطالب خانگی آن [illegible] بشمار می‌آید و چنانچه گذشت آنرا کتاب کلثوم ننه [illegible] شاید بجهة [illegible] زنان [illegible] آئین [illegible] از اشیایی که باید بر آنها عامل شود [illegible] عمل نشود و آنها را چهار طبقه [illegible] شایسته [illegible] احکام اسلامیه [illegible] لازمه اگر چنانچه زن در حالت نماز [illegible] دیگر [illegible] تکلم [illegible] اندکی [illegible] آنها نکند [illegible] شنیده [illegible] نمازش را قطع نماید و اگر زن تا یک مدت در آرایش حمام رفته باشد هر چیزیکه در خانه شوهر بیابد

آن را برداشته در خرج حمام در آورد و اولاد هر روز یک دو بار نزاع کنند تا اینکه مصرف حمام را حاصل نماید و همچنین بر او آواز دف مشغول سازد و در هر خانه که آواز موسیقی در آن جا باشد هرگز [illegible] نمی‌شود و [illegible] کاتش نیز بهمراه آن واصل خواهد شد و بلا آواز و نغمه صرف اوقات نمودن گناه دارد علی الخصوص در شب زفاف بر روی سر عروس [illegible] نقل نثار کنند [illegible] و آواز [illegible] در آینده و اشعار ذیل را با آواز بخوانند و حتی آواز آنها تا بیازار [illegible] واصل شود [ترجمه شعر فارسی] «باشد باشد مبارک باشد امشب چه شب است امشب شب بر آمدن حاجت باشد و خانه روشن و چراغ [illegible] است [illegible] حاضر و مهتر از [illegible] باشد باشد باشد همیشه مبارک باشد» و لباس شبانه [illegible] را یک زن خوب صورتی بر سر عروس [illegible] تا [illegible] آن عمل باعث خوش بختی گشته [illegible] شوهر را با زن وفادار میسازد و چون هر دو بر روی یک تکیه سر نهند البته موجب خوش بختی آنها خواهد شد و دقت نماید تا اینکه یک زن سیه فامی [illegible] بد صورتی خوابگاه آنها را بگسترد که متنفر خواهند شد و اگر در شب زفاف [illegible] بجهة نماز [illegible] نگردد [illegible] ضرر نخواهد داشت و لازم است بر آنها که بعد از یک دو روز دیگر بار جمع گشته حلقه وار با آواز دف برقصند ولی بر عروس واجب نیست و چون [illegible] در خانه شوهر بیاید برای قربانش لازم لازم است که بر سبیل تعارف شیرینی برایش بیاورند خلاصه کلام آرای آن زنان نیکو سیرت جلیل الرتبت مردان سه قسم هستند اول مرد درست دوم نیم مرد سیوم هیچ [illegible] حقیقت احوال آنها را چنین مینویسند مقصود آنها از مرد درست آنست که هر چیزی از لوازمات خانگی را حسب الخواهش زن حاضر سازد

و بلا رخصتش از خانه خود بیرون برود و در هیچ کاری اقدام نکند و نیم مرد دیگر [illegible] است که [illegible] مینماید ولی حتی الامکان [illegible] منتفع میشود [illegible] نقد [illegible] بخانه می‌آورد و گاهی [illegible] و [illegible] جواب [illegible] به شوهر داده [illegible] در حالت نزاع [illegible] شوهر را [illegible] آن کرده و ریشش را کشیده حتی الامکان در نفقه [illegible] شوهر [illegible] شوهر از [illegible] خارج باشد نزد قاضی رفته از شوهر طلاق بگیرد سیوم [illegible] هر فقیری [illegible] دولت ندارد [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] خواهش بخواهد بیرون برود تا ده شبانه روز دیگر [illegible] و چون در وقت [illegible] خانه دروازه [illegible] بیند [illegible] طلاق بگیرد و انواع آلات طرب و [illegible] و دایره در خانه نگذارد [illegible] آواز بر آورد و در [illegible] رقصد [illegible] و در هنگام عروسی [illegible] استعمال موسیقی از جمله واجبات [illegible] بجهة اینگونه [illegible] ذیل را قرار داده اند [illegible] صبر و ملامت [illegible] صبر [illegible] کباب شدم قلم [illegible] بیمارم حکیم [illegible] روی پهلو [illegible] استعمال کردم تو هم استعمال مکن [illegible] چوب صندل چون من ترا می‌بینم دلم آب میشود [illegible] برایت چون شیشه [illegible] قرار داده اند و برای [illegible] نظم [illegible] نوشته اند [illegible] و با دام [illegible] سفید رنگ تمام عالم سیاه است من ترا دوست دارم [illegible] سیاه باد و لعنت باد بر تو

چون زن‌ها در شرق خواندن و نوشتن نمی‌آموزند و از این جاست که آن جماعت نیز یک
اصول رمزی برای خود قرار داده و بر سایل او راه و اثمار و اشیا و دیگر ابواب مخابرات می‌گشایند و حرکات و اشارات
جسمانی دقت‌های بسیار به کار برند و اغلب اوقات به مقاصد خویش نایل می‌شوند و جمیع نگارندگان فارسی زبان
صفت‌های مهمان‌نوازی را ستوده و از صفت‌های حسنهٔ عالیهٔ انسانیت آن را می‌شمارند پس فقرات ذیل را در آداب
و رسوم اکل و شرب در این مقام نگاشته می‌آید

دعوت دوستان و یاران حسب الآیین دوستی و مهمان‌نوازی از قوانین ملت
و صفت‌های نیک مردمان ترقی‌خواه به شمار می‌آید و میزبان از هر کدام مهمانان بموجب شأن و مخاطبات
اش با مردم باید سلوک و رفتار نماید و جا و مکان نشیمن را آنها نموده به نشستن تکلیف نماید و خود نشستن در اسفل
اماکن جای گزیند و اگر هزاران کار و غم در آن وقت در صفحهٔ خاطرش منعکس باشد نباید هیچ آثار غم و اندوه در
صورتش ظاهر سازد تا اینکه باعث وحشت و برهم خوردن خواطر دوستان نگردد و از دوستان یا مهمانان
سؤال نمودن در خصوص گرسنگی و تشنگی ناشایسته است شاید شرم یا حیا مانع آنها شود ولی هر چه حاضر و موجود باشد
پیش نماید و تحقیر مهمانان کار فرومایگان است اگر چه کسی بلا وعده بر سفرهٔ دیگری نباید حاضر شود و لیکن چون اول
ضامنیت او را باید بر دیگران عزت دهد و رعایت نماید تا اینکه مبادا از مقولهٔ مردمان سرسری و ره گذر محسوب
گشته موجب شرمساریش گردد اگر چه احترام و پذیرفتنش را یقین بداند ولی بلا دعوت به جائی نباید برود
زیرا که گل‌های نیک نامیش به واسطهٔ اینگونه کارها از هواهای گرم بی احترامی و شرمساری پژمرده
خواهد شد و آورده‌اند که در هر روز صبح و شام دو بار طعام تناول نماید و لقمه را کوچک بردارد و بدقت
جویده قبل از سیر شدن دست از طعام بکشد و پرخوری از صفت‌های حیوانات است و بهوش و حواس و حافظه
و جمیع قواهای جسمانی و روحانی ضرر برساند

"آورده‌اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام وارد یک شهری گردیده و در آن جا یک
مردی را دید که با زوجهٔ خویش دعوا می‌کند سببش را پرسید آن مرد عرض کرد یا روح الله من یک زنی دارم
مستوره که تا حال در خانهٔ عفت خویش نشسته بود بخلاف از حصار اطاعت و انقیاد من قدم فراز نهاده و در نعمت
بوستان هستی و طراوت حیات مرا از بار قناعت خویش طراوت بخشیده ولی مع هذا من اورا نمی‌توانم دوست
دوست داشته باشم و از حضورش نفرت می‌کنم و می‌خواهم جدا بشوم آن حضرت فرمود پیش را بیان کن عرض کرد در عین
جوانی طراوت رخساره‌اش زایل گشته است و صورتش چون صورت پیرزنان شده گشته آن حضرت فرمود ای زن
از پر کردن شکم دوری گزین و نتیجهٔ پرخوردن زایل طراوت صورت است و چون یک مقداری طعام در معده آغاز بهضم کردن
نهاد انجرات شکم بطرف سر متصاعد می‌شود و رنگ رخسار را افسرده می‌سازد و آن زن تا چند وقتی از پرخوردن
دوری گزید و باندک زمانی حسن صورتش ستر دگردید و باز به حالت طراوت اصلی خویشتن برگشت خلاصهٔ کلام
پرخوردن کسالت بدن و سستی تن آورده بنده را از ذکر حضرت باری تعالی جل شانه مانع گشته صاحب شکایات
و امراض متعدده می‌سازد"

ابتدا ایضاً طعام را با اندک نمک باید آغاز نهاد و هرگاه آن میسر نشود با اندک سرکه
آغاز نهند و بدین طریق موجب فزایش عقل و دانش آدمی می‌شود و خلاق عظیم اجرا آمر و جهت هستی جن و انس به
عندلیب بستان سرای تقدس اعنی حضرت موسی ابن عمران علی نبینا و علیه السلام می‌فرماید یا موسی امت
خود بگو تا اینکه طعام را با اندک نمک چشیدن آغاز و انجام دهند زیرا که استعمالش غبار کلفت بسی شکایات
و امراض جسمانی را از وجود انسانی زایل می‌نماید و اگر غافل شوند هر آینه بار‌های سرد و انقلابات

بستر راحت صحت آنها را مبدل بکلفت خواهد ساخت و این کتاب مشتمل است از آداب و رسوم و نشستن
قبل و بعد از طعام و ادعیه جاتی که در آغاز و انجامش باید خواند و جلوس بر سفره و اکل طعام و پاک کردن
دندان و در پایان بآداب نوشیدن آب و اغلب آنها برای استعمال انجمن‌های بزرگ مسکرات فرنگستان
بسیار بکار خواهد آمد از آن جمله از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام روایت می‌کنند که
آن حضرت می‌فرمود نیکوترین مشروب‌های عالم که موجب طراوت حسیات هر ذی روحی می‌گردد آب است و بعد در
خصوص محل و موقع آشامیدنش و ادعیه جاتی که در قبل و بعدش باید خواند تفصیل وار می‌فرماید و ایضاً
نیکوترین آب‌های عالم آب چاه زمزم است [واقع در فضای خانهٔ کعبهٔ مکه] و آب فرات و آب باران
و ایضاً آب سرد گوارا جمیع تب‌ها و امراض جسمانی و روحانی را از آدمی دور ساخته موجب تسکین غضب آدمی
می‌گردد

در مشرق زمین دین یا مذهب شامل ممالک مذهب یک نوع روابط بسیار نز
دیکی با یکدیگر دارند در امور و رسوم زندگانی خانگی و بلاشک احسن کتاب‌های اینگونه مطالب کتاب دبستان
المذاهب است [و دبستان در فارسی مکتب را گویند] و سر ویلیم جونس در ۱۷۸۷ع نخستین بار آن را بر اهالی
فرنگستان معرفی نموده رای خویش را بموجب ذیل نگارداد و جزو اعظم دبستان نزد خوانندهٔ تعجب‌خواه
نهایت سودمند است اگر چه بعض فقراتش را نمی‌توان ترجمه نمود ولی کلیهٔ مواد آن کتاب عبارت است از علوم سودمند
و تواریخ و اشعار قشنگ و شوخی و هوشیاری و مطالب قبیح و در باب آخرش مآل صاحب دبستان نیست
و آنها را در باب متعلق دهریها و کفرهٔ هنود و نشانها نموده است و روی هم رفته از جملهٔ کتب سودمند
معارف زبان فارسی است

Sir Wm Jones

و از قراریکه معلوم می‌شود فرنسیس گلدوین در ۱۷۸۹ع باب اول را ترجمه نموده و ارباب دیگر را در ۱۸۰۹ع در نشریهٔ
در روزنامهٔ تحقیقات آسیائی خویش نگارداد و نسخهٔ کامل را داوید شیا و آنطونی ترآیر نامان در ۱۸۴۳ع
ترجمه کرده به حلیهٔ طبع درآوردند تحت مصارف و حمایت انجمن ترجمهٔ بریطانیهٔ عظما و ایرلند

Francis Gladwin
Anthony Troyer David Shea

تعیین شخص و اسم نگارندهٔ این کار بزرگ تاکنون به درستی معلوم نگشته و فیصله نیافته است و
Erskine Vans Kennedy
لیکن وانز کنیدی و ارسکین هر دو بر آن مطالب نگاشته و هر دو اقرار نموده‌اند که نگارندهٔ دبستان محسن فانی نام
کسی و یک تن بوده‌اند ولی نگارنده‌اش هر کس باشد خود آن کتاب بصفت کتب دینیه و علم ادیان از جملهٔ اعمال استادانه
بشمار آمده و از ادیان مشهور زمانه تفصیل وار اطلاع می‌دهد و افزونتر وضع ترقیم تواریخ دینیه را تعلیم می‌کند بنحوی که هنوز
در فرنگستان باید نوشته شود بملاحظهٔ فهمانیدن حقیقت ادیان نصاری و اسلام لازم است که تاریخ اقدم ملل را
نگارداد تا اینکه معلوم شود که ادیان مذکورین هر دو فقط نتیجهٔ ادیان سابق‌اند ادیانی که قبل از آنها در عالم موجود بودند
نه تنها در هندوستان و عربستان بل در تمام ممالک دیگر عالم

خلاصهٔ کلام در تمام ممالک عالم تصورات دینیه یکسان است ولی مانند هر گونه چیزهای دیگر
مادی و روحانی تشکیلات و ترکیبات مختلفه می‌یابند و اساس تمام ادیان ایمان است و نماز ایمان در آن
چیز که شنفته‌اند و یا به موجب تصورات خود است و نماز برای آن بزرگ نامعلوم در باب اولی هیچ کسی آن را
گاهی بهتر از پال بیان نکرد [یکی از ائمهٔ نصاری‌ها] یعنی مادهٔ اشیائی که پرستش امیدوار آرند و نشانه‌های اشیائی
که گاهی آنها را ندیده‌اند و اینها بکلی روحانی است

نماز تا یک درجه مخصوص جسمانی است و مانند یک دوای قوت دهنده بر خواطر بعض مردم عمل میکند
مانند تأثیر برندی و عرقیات و مسکرات دیگر در اجسام آنها عمل مینماید بسا مردمان راستی میگویند و بلکه
براستی هم ثابت میکنند که در اوقات استیلاء امراض و بیماریها و یا دلگیریها و زحمات عظیم نماز یک کمک
و یا هیئت بزرگی به آنها بخشیده و به دل تنگ خواطر آنها را برای همان لحظه از خیالات مذکوره در ساخته
با ینطریق تسکین و تأیین میبخشند و گروهی دیگر نیز از اعاده بعض اشعار مناسب و یا نثریات موافق
تسکین قلب حاصل مینمایند

در چند سال قبل یک نوع مباحثه بر تأثیر نماز در ممالک انگلستان روی داد
و چنین تجویز کردند که در بیمارخانه های آن جا آن را تجربه نمایند پس برای بیماران یکطرف بیمارخانه نماز خوانده
ولی برای طرف دیگر بیماران بیمارخانه نمازی مقرر نکردند بشرطی که در تمام آن مدت عمل علاج یا معالجه جسمانی
آنها یکسان جاری باشد لاکن به نتیجه تجربه نکردند و حال آنکه علم حاصل نمیکرد الا از تجربه و ملاحظه و در باب تأثیرات
نماز همین نوع تجارب را بر خواطر مردمان میتوان نمود و در هر حالت شاید متفقا مرجب از آنکه زحمات عقلیه و روحانیه
میگردید

ولیکن در باب کتاب دبستان المذاهب دبستان یک کتابی است مشتمل بر ۱۲ باب
و بر مواد دینیه ۱۲ ادیان مختلف و مواد متعلقه آنها سخن میراند و ترجمه ۱۸۴۳ع آن کتاب یک دیباجه دارد بر
مقدمات اش از قلم میتر ترایر ام مشتمل بر یک فصل مجمل خود آن کتاب مستطاب و اطلاعات سود مند دیگر در این باب
و خود مؤلف آن کتاب در مقدمات کتابش چنین میگوید « در این کتاب
دبستان

که چیز اندکی نگاشته می آید از علم و عقیده ارباب مسلک و گفتار و رفتار ایشان مطابق موجی که وارد شده است
از آنهائی که بر باطن و ظاهر آگهی داشته و هیچگاه از آنهائی که به ترکیبات ظاهری تعلق دارند و معانی باطنی پی نبرند
بی کم و بیش و بلا حسادت و عداوت و کراهت و بلا شراکت با یکی و یا طرف گیری بر دیگری

و بعد ۱۲ ابواب مذکوری آید براوایان پارسیان و هندوان و تبتیان
[اهل کتاب] و یهود و نصاری و اسلام و صادقیه و واحدیه و روشنیان و الهیه و حکمیه
و صوفیه
مخلوط از اشعار و قصص و حکایات و امثال و معجزات و احوال صوفیه و روحانیه
و هر گونه اعتقادات دینیه و کتاب دبستان باید بیش از اینها در فرنگستان مشهور باشد و در این جا فقط
بعض فقرات اش نگاشته می شود و معلوم خواهد شد که در تألیفات دانته و میلتن و ولتر و ولنه و ویکتور
هوگو و دیگران تصورات بسیار آن کتاب را در اینها آن پیدا نمود

و تعریف بهشت و توصیف جهنم دبستان از کلام اروپای و از آباء و ارباب که از ائمه
زردشتیه بود و تخمینا دویست سال بعد از رحلت مسیح یک شباهت عجیبی دارد با تعریف بهشت و جهنم خود
فرنگیان در کتاب پرادیس و اینفرنو [پرادیس بروزن فرادیس یعنی بهشت و اینفرنو جهنم]
[از کتاب دبستان] « آورده اند که چون قدرة اردشیر بابکان استحکام یافت ویرا از تمام موبدان
و دستوران آن بزرگ مملکت که عدد آن جماعت به هزار رسیده فقط هفت نفر از آنها را که بی گناه
و بی الکه بود نه برگزید

و یا نها و نمود هر که آمد از ایشان که خود یش را از قالب جسمانی جدا آید خلع نماید خلع نموده خبر بهشت
و جهنم را برای ما بیاورد پس آن هفت نفر یک نفر ارداویراف نامی را از میان خود انتخاب کردند و این
جام شراب کهن سالی سر کشیده بر روی یک تختی دراز کشیده و قبل از انقضا مدت یک هفته از آن جا
بر نخواست و از تأثیرات حروف سماوی روحش از قالب جسمانی جدا کرد و در تمام آن
مدت آن شش نفر دیگر گرد بالینش ایستادند پس ارداویراف در روز هشتم از آن خواب برخاسته چنین
فرمان داد تا یک نگارنده بیاورند تا همه سخنانش نوشتن در آورد و آوردند و او چنین آغاز نهاد
چون به خواب رفتم ملائکه بهشت نزدیکم آمد و سلام کردم و مقصود آمدن او به عالم دیگر پرسش اش
نمودم پس او دستم را گرفت و گفت از این سه زینه بالا بیا و من اطاعت کردم پس به پل آخرت
قیامت رسیدم » و علی هذا القیاس و بتعریف آنچه مشاهده کرده بود میپردازد و اینها مطابق با
...به از کتاب دانته در باب بازیهای سماوی یا مکاشفه های رسن جان الاولی
از نگارنده گان فرنگستان بود و روحی از ائمه نصاری است و حکایات و تفاصیل مناظر درجات سزاها یا
جزاهای ابدی و زندگیهای عالم روحانی الغیب بعد از موت

و نگارنده دبستان باز در باب دین جماعت الهیه و در شمارات
ملت های مختلفه الادیان و مذاهب مطالب سودمند میآرد و ابواب چندی بر آنگونه مواد در کتاب ولنه
موجود است [ولنه از شاعر نویسنده گان فرنگستان بود] و آثار و اوراق زمانه ماضی تألیف نمود مشتمل
[بر ویرانه ها و ملاحظه بر انقلابات دول] و اجتماع میروان ادیان مختلفه و تعدد آراء و عقاید و منجرات و جوار
عادات و تحریرات متعدده دار آداب و رسوم و آثار و احادیث آنها در این میتوان دید و یک شباهت
تامی با یکدیگر دارند

و در کتاب لمیزرابل ویکتور هوگو [از مشاهیر شاعرین نگارنده گان فرانسه] داستان
آن قصص نیک خواه و دزد برسته یادگار خواهد بود و این از جمله حکایات کتاب دبستان است

« محمد علی شیرازی از شاگردهای شاه فتح الله بود و نسب خانواده اش را بار زر
کیوان میرسانید اگرچه او در خدمت فرزانه بهرام بن فرهاد به درجه کمال رسید و همچنین سیاحت هفت
اقلیم را کرده بود یک شب دزدی به خانه اش آمد و محمد علی همینکه دزد را دید خود را به بهانه ای به بستر خواب انداخت
تا اینکه شاید دزد او را به آزمایش و کارش را پیشرفت به انجام رساند دزد خانه را بدقت جستجو کرد
ولی چون همه اموالش در یک جای محفوظ نهان کرده بود او نمی توانست به آنها برسد پس این محمد علی
سرش را برداشته به او گفت من خودم را به خواب زدم تا اینکه تو مقصود را حاصل نمائی و حال
آنکه تو مایوس شدی و سواش مکن پس او آنجائیکه همه اشیاء را در آنجا گذاشته بود نشان داد و از چنین
این عمل جوانمردانه سارق پیشه کار خود را رها کرد و یک آدم خوبی شد »

جماعت ها که روحانیه ... که از جمله مطالب یک از کتاب
های دبستان ملتی آمده به دایره و جمع نمایند و شاید مطالب عجیبه فراوانی هم برداشته باشند و در دبستان
یک تفاصیل درازی در خصوص امورات عجیبه رجال بزرگ مرقوم است به درجه که آن رجال بزرگ
از قالب عنصری خود بموجب دل خواه بیرون می آمدند و بعضا تمام علوم سماوی بر خاطر ایشان معلوم بود

و بر علوم معلومه و غیر معلومه تسلّط داشتند لهذا قدرت نمایش کارهای فوق العاده در دست آنها بود
و از نفوذ و تأثیرات آنگونه تسلّط مواد عنصری را زیر فرمان و تحت انقیاد خویش درآورده بودند

چنانکه موبد هوشیار پارسی با عوالم مرئی و غیر مرئی آشنا بود
و صاحب اصول ظاهری و باطنی خویشتن از نوک انگشت دستهای خود نگاه میداشت که گویا که تن
اش با زمین اتصال نمییافت و از نیمه شب تا سفیده صبح خود را در آن حالت نگاه میداشت

و موبد سروش الملقّب بنیان از جمله اولیاء و مردان خدا
محسوب گشته مادام الحیات بر صورت زن نظر ننداخته و گاهی با کل حیوانی دهن نیالوده از
تمام عالم کناره جسته و بیک قوت لایموتی قناعت میکرد و انواع حکایات معجزه آمیز به او نسبت میدهند
از آنجمله میگویند مواد خفیه را ظاهر مینمود و ظاهر را مخفی میساخت و مستجاب الدعوه بود و منزل های دراز
در ظرف اندک مدتی طی میکرد و در یک وقت در اماکن دور از یکدیگر حاضر میگردید و قواهای متحرکه را بر حسب
الخواهش خویش با حس و بی حس میساخت و از منطق حیوانات و نباتات و معدنیات و غیره آگاه بود
و بر روی آب و ایضاً در هوا و آتش راه میرفت
و غیر از اینها گروهی دیگر نیز موجود بودند که بقوه حروف سماوی
و یا قواهای فوق الطبیعه در اجرای اشیاء عجیبه قدرتی بسیار اظهار میکردند
و جماعت براهمه ریاضت کشان امروزه ممالک هندوستان
چنین میگویند

Sanskrit
که جمیع آن قواهای فوق الطبیعه مربوط است بیک قوه طبیعیه که در کتب سنسکریت [زبان قدیم هنود] از آن
به آن اشارت رفته است و بموجب ذیل میگویند ...

Akasa
" آکاس مجموع قوه ایست که برای آن ما در زبان انگلیسی یک اسمی نداریم و در این
خصوص هیچ تجربه نیز نکرده ایم تا آنکه بحقیقت کیفیت آن ما را دلالت نماید و از این جا فقط همین قدر میتوان
قیاس نمود که برابر قوه کشش از قوت برقیه الکتریسیته بیشتر و فوق العاده تر و تفاوت فیمابین آنها مشابه
Electricity
قوه برقیه و الکتریسیته است با قوه النجره خلاصه از علم چنان افزا آید قوت میشد — آن جماعت در نمایش
آن گونه قدرت های جسمانی تسلّط داشتند و حصول آن در وجه قوه انسانی چنانچه مرقوم خواهد شد امکان
دارد "
و از قرار اشارات در روایات داستان آنچه معلوم میگردد فعلاً آن جماعت
با آن عنصر عظیم روابط آشنائی داشته اند لیکن اکنون از گزیدن وضع معاش و زندگانی ذیل نیز امکان دارد
اول اجتناب از حیوانی و مسکرات
دویم زندگانی عفت مندانه پاک
سیوم قطع غرور و سلب حسادت و عداوت و کراهت و غیض و طمع و ترک منافع دنیوی
چهارم راستی و عدالت و راستی گفتار و کردار
پنجم مطیع ساختن خویشتن بجهة خدمات دیگران بموجب دل خواه
ششم علم کامل از حقیقت جمیع اشیاء فانی دنیوی و تنجیع جمیع خواهش های نفسانی
و ریک چیز و آنچه غیر مرئی و آتی ابدیا و حصول جمیع علوم عالیه

ولی محض گزیدن آن نوع وضع معاش و زندگانی نیز وصال و حصول آن نوع
مراتب خالی از اشکال نیست و صفت های چنان شخصی چه پایه ذاتی باشد نه اکتسابی اگرچه بسا اشخاص دعوی
آنگونه مقامات بر خواسته اند ولیکن قلیل اشخاصی بآن درجات فوق الطبیعه رسیده اند از این جاست و علت این حال
کسی چه میداند که آیا در دویست سال دیگر چه چیزها ظهور نماید چنانچه جماهیر مردم در دویست سال قبل از اغلب
مکاشفات امروزه عالم اعتقاد نداشتند و حال آنکه همان را بیومیه استعمال میکنند و درجات علوم نیز
بمرور ایام هیچ معلوم نیست تا بکجا خواهد رسید و شایسته این است که در آخر مواد تحقیق و غیر حقیقت فقط بساعی بلیغه
گماشته آید و شاید ساعی تمام انجمن با فعلیه ترک مسکرات و اکل گوشت حیوانات فرنگستان بدین
Beef
طرف معطوف بشد تا انجمن بجهة تحصیل علوم عالیه و چنانچه که تحصیلش از خوردن گوشت گاو و نوشیدن
Beer
آب جو [بیره] امکان ندارد مهیّا سازد اگرچه پیشینیان گفته اند علم هم از ریاضت تنها حاصل نمیشود
چنانچه از حکایات ذیل معلوم خواهد شد ...
" آورده اند که یک برهمنی بود تاپو داتا نام در ملک برای شناسائی ریاضت اگرچه پدر او را عاجز
کرده بود ولیکن او در طفولیت و با جوانیش چیزی نمی آموخت تا آنکه بالاخره خویشتن را مورد شماتت آشنا و
بیگانه ساخته و اندوهناک گشته بجهة حصول علم تو اجرا ریاضت به سواحل رود گنگ شتافت و در آنجا
برا گشتد ریاضات جسمانی مشغول گردید و در حالتی که او بدین طریق مشغول بود ایندرا در لباس براهمه
درآمده نظر تعجب برویش انگنده بجهة ملاقات نزدیکش آمد و چون نزدیک رسید سنگ ریزه های
ریگستان

ساحل را برداشته در آب رود گنگ انداختن گرفت و چون تاپو داتا آن حالت را از او مشاهده
نمود سکوت خویش را شکسته از روی تعجب از او سؤال نمود گفت ای برهمن تو این کارها چرا
متصل میکنی و ایندرا که در لباس برهمنان درآمده بود چون چنین دید که از او با هر اسرار سؤال میکند
گفت من یک پلی برای عبور آدمیان و حیوانات بر روی گنگ میخواهم بسازم پس تاپو داتا به او گفت ای
دیوانه آیا چه گونه ممکن است که از ریگ بر روی گنگ پل بسازی و حال آنکه یکموقعی در آینده جریان آب
آنرا برداشته خواهد برد چون ایندرا در لباس براهمه این سخنان را از او شنید گفت اگر این حقیقت را ای
تو میدانی پس چرا بواسطه ریاضات جسمانی بی خواندن یا درس شنیدن برای تحصیل علم نمائی اگر
تحصیل علم بی درس خواندن ممکن بودی هر آینه شاخ نیز در خرگوش و نقشهای آسمان برنگ آمیزی
و ترقیم خطوط بی تشکیل یا کسب حروف و تحصیل اولاد بی زن امکان داشتی و اگر این طرق تحصیلش ممکن
بود هیچ کس در این عالم درس نمیخواند چون ایندرا در لباس برهمنان آن سخنان را به تاپو داتا گفت
تاپو داتا در فکر و اندیشه فرو رفت و آن ها را راست پنداشته ترک ریاضات جسمانی نموده بطرف خانه
خود روان گردید " و در این مقام یک فقره مجملی در خصوص طریقه جماعت صوفیه که اغلب شعرای
ایران به اصول آن طریقت متمسک بوده در باب آخر دبستان بتفصیل وار مرقوم میگردد و چنانکه در خصوص عقاید ایشان میپردازد

و علی سبیل الاجمال نیز ترجمهٔ یک فقرهٔ از کتاب مثنوی مولانا جلال الدین رومی مشهور ترقیم می آید
و از جملهٔ چون یک حرفی اقل تفاوت میانهٔ خود و خدا را احساس نماید از معرفت مراتب کمالات
وحدانیت الٰهی آگاه نیست «

و از اقوال آن جناب یکی آدمی خانهٔ دوستش را دق الباب کرد آخرالامر پرسید ای عزیزم
کیستی تو من هستم در این صورت دور شو اکنون من ترا نمی توانم قبول کنم در خانهٔ من جای
خامان نیست چنین کسی را نمی توان پخته ساخت و مرض دوری دوستش را نمی توان علاج نمود الا به آتش هجران
و افتراق پس آن مرد به بخت روان گردید و تا مدت یکسال خویشتن را در سیاحت مشغول ساخت
و در آتش شوق و هجران و فراق و دوری دوستان خویشتن را گداخت تا اینکه از امتحانات و درد و آز
پخته و کامل گردید و باز به در خانهٔ دوستش آمد و بتانی و تأمل تمام دق الباب نمودن آغاز نهاد و بهمدانیست
تا اینکه مبادا یک حرف ناملایمی از زبانش در آید و از درون خانه آوازی بر آمد که کیست آنجا ای دوست
عزیز تو ئی بردار خود چون من خود هستم امروز در درون شو این خانه کسی دیگر را غیر از من نمی تواند
قبول نماید «

در باب وحدانیت الٰهی و ذات و صفات نامتناهی جل شانه

و علم توانا که اشعار بسیار سرآمده اند اگرچه بموجب تحقیقات و مکاشفات متأخرین و مساعی جمیلهٔ
شاگردان مدارس با مکاتب جدیده مواد بسیار در باب ادیان سلف بالطبیعه بظهور رسیده است
که شاید در ایام نگارش دبستان درباره ۱۷ هنوز پنهان بود ولی کتاب دبستان یک کتاب
بسی گران بهائی

فایده مندیست زیرا که نگارنده اش را راه اتصال و روابط آشنائی با کتاب های فراوان و پیروان
مذاهب و ادیان و فرق مختلفه داشته است و آنچه در انجام میگوید این است

« بعد از اختلاط و آمیزش فراوان در انجمن های پیروان ادیان خمسه مذکور فوق چون
زردشتیان و هنود و یهود و نصاری و اسلام در تألیف و تصنیف کتاب دبستان آغاز نهادم و آنچه
در باب ادیان و مذاهب ممالک مختلفه نوشته ام و آنچه در خصوص تاریخ و احوالات مردمانی که هر کدام آن
فرق متعلق بودند و بیان کرده ام علم و اطلاعم از پیروان و دوستان و با آشنایان ایشان تحصیل نموده
عیناً درج کرده ام تا اینکه از طرفداری با غرض مندی مقصود نشود بالاختصار نگارندهٔ اوراق فقط وظیفهٔ رجال حق
را اجری کرده است

[باب هفتم]
خاتمات ملکیه

اقدم تسخیرهای هندوستان از طرف ایران و افغانستان و آ...
اینکه اند اینست و برای سهولت مراجعه بحسب انتظام تاریخ نوشته میشود
تخمیناً در ۵۱۰ قبل از مسیح گشتاسب [داریوش هیستاسپ پادشاه ایران]
یک تن از سلاطین سلسلهٔ کیانیان از رود خانهٔ سند عبور کرده پنج آب و ولایات سواحل رود سند را
گرفته ضمیمهٔ ممالک خویش گردانید ولی از این جا بالاتر نرفته بداخلهٔ هندوستان در نیامد و ولایات
متصرفهٔ مذکوره تا مقارن ایام انقراض سلسلهٔ کیانیان بصفت یک جزء ممالک ایران تحت حکومت
مذکور باقی بود [۳۳۱ ق م]

دیگر تسخیر دیگر هندوستان استیلاء یونانیان بود بدست اسکندر رومی
[۳۲۶ ق م] و نخستین شهرت هندوستان نزد فرنگیان از این عهد آغاز نهاد و از مساعی جمیلهٔ رجال
علمیه که بمعیت اسکندر رفته بودند تواریخ هندوستان اشتهار یافت ولی بعد از فوتش یونانیان از هندوستان
بیرون آمدند
و نخستین تسخیری که در ازمنهٔ جدیده روی داد استیلاء محمود غزنوی بود که در ضمن سنوات
۱۰۰۱ تا ۱۰۲۴ کمتر از دوازده بار بهندوستان در نیامده لاهور و دهلی و میرت و متهره و ولایات
آن سامان را متصرف گشته و بت ها و بت خانه های آن جاها را شکسته و با خاک یکسان کرد آینه
و حتی الامکان در نهب و قتل و حرق و اسرا آنها هیچ کوتاهی نمود ولی خودش و خانواده اش را در
آنجا قرار نداده برگشت
و استیلاء خارجهٔ دیگر آمدن امیر تیمور گورکان بود که در ۱۳۹۸ع

دهلی و خرابی شهرش را اتفاق کرده با غنایم فراوان بممالک خویش معاودت نمود

بابر شاه در ۱۵۰۵ عیسوی اولین بار بهندوستان را گرفته و باز در ۱۵۱۸ برگشته
تا اینکه تصرف آخرینش در ۱۵۲۶ عیسوی روی داد در بیستم ماه اپریل ۱۵۲۶ عیسوی ابراهیم لودهی را
که از سلسلهٔ شاهان دهلی بود در میدان جنگ پانی پت شکست داده بقتل رسانید و موسس سلسلهٔ مغلیه
هند گردید که حکمرانی آن سلسله در ۱۸۵۷ عیسوی انجام یافت

نادرشاه در ۱۷۳۹ عیسوی بجانب هندوستان روان گشته و مغولیه را اسیر ساخته با
غنایم که به چهل و پنج میلیون پاوند استرلنگ و منجمله آنها یک قطعه اش تخت طاوس مرصع بالماس بود که مبالغ
گزاف به آن صرف کرده بودند با خود برداشته بایران برگشت

احمد شاه ابدالی المشهور به درانی شاه اول بار در ۱۷۴۸ عیسوی بهندوستان
گرفته باز در ۱۷۵۲ عیسوی تا دهلی و آگره پیش آمده بعد از قتل و نهب بسیار اهالی آن دیار بقندهار معاودت نمود
تا اینکه بار دیگر در ۱۷۶۱ عیسوی بطرف هندوستان روان گشت ولی این دفعه حسب الخواهش خود اهالی در صحرای پانی
پت شکست عظیمی به جماعت مهارته داده بنصرت وارد دهلی گردید

هیچ که آمدن از ولایت بستانان خلف حیرانیا یر و اولادش در هندوستان توقف دائمی
نمودند و چون گرفتگی که خویشتن را ملکه زند بر آن فرود آمده و بهرهٔ خویش را از غنایم برداشته در آن
نماندند

و از طرف دریا ملت های ولندیز و پرتگالیه و فرانسه و انگلیسیه فرنگ حملات متواتره
بر آنها نمودند

و کوشش‌های آنها بجهت تفوّق در شهر قزوین اکنون از جملهٔ مواد تاریخیه است ولی از این حالات
و مهاجات تیره دیگری اکنون یک نکتهٔ مخصوصی باید بنگار داد تا بدرجه که به دولت انگلیس تعلق دارد
مخصوصاً واجب الذکر است زیرا که هیچ دولت خارجه تا مالک دریا نباشد نمی‌تواند مالک دائمی
هندوستان بشود

جمیع ولایت هندوستان خلاف الآباء چنانکه گذشت مورثین سلسلهٔ مغولیه آمدند
و کر فتنه و غارت کردند و برگشتند تا اینکه باهم دربابان تحت الفرمان یک جماعتی دیگر که از ماوراء
البحر آمده بودند در آمده منقرض شدند و چنانچه از این حکایت ذیل معلوم خواهد شد این دولت
دریائی را خود هندوستانیان قبول ندارند

در عرض شورش ۱۸۵۷ هندوستان حسب العاده در میان نوابان و راجه
گان و فرمان دهان بوم زاد آن مرز و بوم مباحثات فراوان روی داد که حاجت بذکر اسامی آنها نیست
اینکه ... باید بود در این جانشینی گردید که آیا کدام یک شایسته ... هر کدام ایشان از فتح یاوری
گزیدند و سبب‌های چند پیش آوردند و آن سببی که یکی از آنها که ملکش ... جل در با چند آن دور نبود
آورده بود و آنکه ملکش بدرجهٔ نزدیک دریا واقع است که ... جماعت انگلیسیه از روی دریا
برگردند و این بلیه یک روزی خواهد داشت اولین جائی را که تصرف خواهند کرد آنجا خواهد بود و
اولین کسی را که بر روی دار خواهند کشید او خواهد بود

مسائل ملکیه روسیه ... آن تا هنگامیکه هندوستان در
تصرف دولت انگلیس است بدرسته فواید عظیم بخود همراه خواهد داشت و بدرسته باید
باید کرد که هیچ کدام آن ممالک محل اعتقاد و اعتبار نیستند و مسالک آنها هم که بیشتر بحیات
... حفظ واحد ... است

و هیچ اعتمادی بر اقوال و افعال رجال آن دولت‌ها نیست البته خردمندی آنست که علی الظاهر باید در
احسن حالت با آنها زیست و ظاهراً به آنچه میگویند باور نمود و با تنها ملایمت ملکیه با آنها راه
رفت ولی عاقلی آنست که کمال عدم اعتماد را باید باطناً درباره آنها مرعی داشت مثل که شنیده کور آن تن
دیگر از داستانهای بال زاگ درباره رفتار و سلوک با زنان

و حالت حقیقی ایران و افغانستان را بحالت کسی فقط بتوان قیاس نمود
که آن زن در میان دو تن عاشق قوی شوکت و پیر و زمند یکه آنها متفقاً با یکدیگر حسادت میورزند افتاده باشد
از یک طرف دولت روس و از طرف دیگر دولت انگلیس با آنها عشق بازی میکنند و آنها نیز
چون معشوقه کار دیده کار افتاده مذکورین را به مقابل یکدیگر بازی میدهند یکروزی همه گی برای دولت روس
و روزی دیگر برای دولت انگلیس و با بنطرق بازیها جاریست و مسلکی که از سنوات ماضیه نسبت به دولت
ایران مسلوک میداشتند ارسال ارسالهای گران بها بود و صرف مبلغهای گزاف ولی در این
مدت چنین معلوم شد که مثل البهایک معشوقهٔ طمع کاری است هر چه خرج میکرد دیوسته زیاده طلب میکند
و در مقابل آن برای انگلستان کمتر کار میکند و بدین جهت عاقلانه آن بازیهای گران بها را ترک نمودند چنانچه
خواجه علیه الرحمه چه خوب فرموده ای که از کوچهٔ معشوقهٔ ما میگذری بر حذر باش که سر میشکنند دیوارش

و روش فعلیهٔ ما در حق دولت ایران فقط یکروش ملاحظه آمیز روانی باید باشد
و باین طریق خواهد بود تا اینکه یک سبب معقولی روی دهد و یکسبب محکم منظور حقانه بجهة مداخله واقع
شود در حالتیکه ولایات شمالیه تماماً بکلی زیر نفوذ دولت روسیه هستند و لایات جنوبیش با خلیج
فارس باید تحت نفوذ ما باقی باشند در آنجا است که فواید ما بیهانیست و این بجهة فواید
آن و تملکشان باید باقی بمانند و ... و ثالثی هم لازم ندارند

در از آن دولت روس در هرات قرار گرفت بر تا دیگر شمالیان را زاده یعنی آهن
خواهد برد در ملک ایران و اینکه بدین وسایل حد الامکان بر راه تا بعا باید خلیج فارس نموده باید و لیکن ما
ان وارم که حمل مذکور با یک مقابلهٔ دشواری ملاقی آید زیرا که چون حمل دولت روس به خلیج فارس
استقرار نبرد از آنطرف بر ممالک هند در این اطراف دیگر بر ولایات شرقی دولت
... بمقام تهدید آنست دائماً خواهد برخاست

در خصوص افغانستان مسلک ما واضح است بدین دولت روس اگر یکبار دیگر
بطرف هرات حرکت نماید ... حرکت خواهد نمود و در ... هم بازیکبار
اضطرابی در قطعه انگلستان روی خواهد داد ... شرب با رغبت ... در بازود
یک دستی پس خواهد گذشت اگر هرات را گرفت آیا دولت انگلیس بجهة جنگ روسیه حاضر
آمده است این است آن مسئله که دیگر از این روزها باید تحت مذاکره ... بیاید و یک
مسئلهٔ مختلفی خواهد بود و گروهی اینطرف و گروهی آن طرف را خواهند گرفت

بجهة ... هر کسی به ... خود ... تصور آنست خویش را دارد [و فی الواقع
اگر در این روزها ... مردم دارند تصور آنست ...] لهذا اینجا بیان تصور است ... مقصم اسم
از اینکه ... بامتقدای ... وصل کرده باشیم حقیقتاً هرات از دایرهٔ میعادگاه ما بیرون است دور از
دریا و سرحدات ... اینکه ... بطرف ... نوشتیم پیشین مرکز منتها
پیشین ما ۱۱۵ میل است تا قندهار قندهار تا ... ۷۵ میل ... تا هرات ۲۷۹
میل و با رود بهم رفته ۴۶۹ میل ... راه و با راه آهن کالسکه و ... و جهات و علاوه عرض راه
و از طرف دیگر ... در میان دایرهٔ میعادگاه ما واقع اند و در حالتیکه دولت

دولت روس مستقیماً بر آنها تهدید نماید بجهة محافظت و صیانت اینها هر دو دولت انگلیس باید حاضر و آماده باشد اگر
ما بجبرانیم به سرحدات خودمان برگشته باشیم و از عقب ما هم راه‌های آهن و قلاع مستحکم و استحکامات عرض
راه محفوظ و بدرسته از حضور عساکر منتظم مصون باشد

و در معاملات با افغانستان همیشه این یک نکته را باید بیاد داشت که معاملهٔ افغانستان
با یک مملکتی که کلیهٔ امور آن به حیات یک مردی واحد مربوط است هم آدمی در جمیع ممالک یک کشور
بی ثباتیست بجهة معامله و در ملک افغانستان این ملاحظه دو برابر جاهای دیگر است ولی ثباتی‌های دیگر نیز
بر آن فزایش میبابد بعضی اتصالات ... شورش امیر افغانستان امروز انکار است و فزایش جاهای دیگر است
در این صورت چه ... مسلک شخصی بجهة مناسبت چنین معاهده مبتدا آن اختیار نمود

اولاً حدّ ادامهٔ ... دایره ... امور افغانستان کمتر مداخله کنیم و لکن بموجب جاریت انعام
های پولی و مواجب‌های سنوی بده

دوّم آنکه آن را امروز آگاه باشیم که دولت ... انگلیسیه بدرسته بجهة انعقاد یک عهد نامه
مدافعه امری باید بجهة که ... وقتها بعلاقهٔ داده ... آماده باشیم و بدرسته دولت انگلیس بجهة استقلال
ازادی آنها باید حاضر و آماده جنگ باشد

سوم اگرچه دولت انگلیس در خصوص هرات جائیکه ... جل رود سیستان بجهة انعقاد دیگر
عهد نامه ... نیست ولی مع هذا ... همان مسئله را گشوده رها نمایند تا آنکه بخیال اقتضاء وقت آن را
انجام و انفصال داده و در آن خصوص ... معطوف خواهد بود

تا به رضهٔ متفرقه رسیده ... سرحد ... تا کنون ... هندوستان

رواج داشته است. یکی کمپ "قدم به دخله استانه آن" تحت اداره لارد دل هوسی، سر جان
لارنس و سر چارلز نپیر و سر جیمس اوترم. دیگر کمپ "پیشی" تحت اداره لارد الگین
و لارد لاتین. در هر حال تحریکات پیشی گو با اقدام در ایام حکومت اینها که به بدترین فرمان روایان
بوده روی داد

و سلک فعلیه ما را کمپ پاسبانی و حافظه های ما تا آن نامید که عاقبت
الامر در پایان اسلم از خصم مکاتب و یا مسالک خواهد بر آمد. اتصالات ما با سقاو و ملحق آهن
از دریا تا به سرحدات ما از هر جهت باید مکملاً محفوظ باشد و حتی المقدور سرحدات دیگر تا به خط کشمیر از اردوهای
منظم که جهت خدمات فوری عسکریه مهیا و حاضر و آماده باشند

دولت روسیه در فرنگستان مرحمت با جانب بلغارستان و رومانیه
دشواری به اسلامبول نتوانسته واصل شود و در آسیا مرحمت با جانب ایران و افغانستان
می تواند بجانب هندوستان روان گردد

پس اگر فرضاً این ممالک ثلاثه در یک نوع عهدنامه دفاعیه و یا غیر دفاعیه
در دو رشته بطرف هندوستان نخواهند روان شوند. دولت انگلیس در بالای سرحدات خویش یا در مواضع
مرتب آن با آنها باید جنگ کند و لیکن تهدید نمودن ایران جنوبی یک اردوی بطرف خلیج فارس خواهد فرستاد
هرگاه ممکن باشد تمام بندرهای افرنجیه روسیه را در فرنگستان و به جاهای دیگر مسدود خواهد ساخت
اگر دولت روسیه فقط ایران را از طرف دیگر بتواند با خود متفق بسازد
را تا آنکه او در دوستی ما باقی باشد پس دولت انگلیس با رضا [illegible] خواهد دید در بالای قندهار
تا هر اینده جنگ خواهد کرد [illegible] در افغانستان [illegible]

این مطلب را از این بیشتر تعاقب کردن بی فایده است زیرا که از آن ها واقف اشخاص بی قرار آن
دو امورات کلیه پیش می آید و آنها را باید فقط به ترتیب و انتظام امور واقعه آن انفصال داد

و در خصوص تسخیر روسیه هندوستان را این امر بارها صورت وقوع یافت و یک
کار بسیار بزرگ است و قبل از [illegible] و چنگیز خان سپاها خواهد گذاشت تا آنکه حیثیات جمیع قبایل و عشایر آسیا و اوسط
را [ممالک شرقیه] که جمع نموده لذا ایران، توران و افغانستان بهیئت اجتماع متحرک گردد و بر آنها مشهور آمد
تا آنکه با ایشان بر صحرای آسیا منبت هندوستان سرازیر شوند

و امثال های نهب و غارت ایام محمود و تیمور و بابر و نادرشاه هنوز تا به امروز
در خواطر آن مردمان وحشی باقی است ولی ما چنین امیدواریم که در ولایت ستان آمدند با یک مقابله برادری
ملاقی آیند

اگر حسب الرای بعضی [illegible] [پادشاه سابق فرانسه] پاریس [دارالسلطنه
فرانسه] یک [illegible] خوب می ارزد [illegible] [illegible] پایتخت سلطنت
کشور هند هم البته یک کوششی خوب می ارزد و همیشه دولت انگلیس باید چنین کوششی را مهیا داشته
باشند و اتحاد به دول افرنجیه و با ایران و افغانستان که چشم داشت خارجی بی فایده است و فقط هم
خویشتن [illegible] باید اعتقاد نماید در جنگ و تا هنگامیکه دولت انگلیس در [illegible]
هندوستان راست کردار است و با آنها به عدالت و ملایمت رفتار نماید و بر حقوق ملکیه آنها [illegible]
[illegible] و به آشتی و دوستی [illegible] چنانچه [illegible] بسیار هوشیار

[illegible] آزاد [illegible] گفته بود "البته ما انگلیسها را دوست نداریم ولی ما چنین ملاحظه میکنیم تحت حمایت
و مرحمت فعلیه هندوستان بهتر این است که انگلیسها در جای ملت های دیگر بر ما حکمرانی نمایند
و یقیناً دولت انگلیس بمراتب بر دیگران ترجیح دارد تا آنکه ما باز بگردیم و میخواهیم آن کار را اداره کرده
باشیم"

در معاملات با اهالی مشرق زمین همیشه این نکته را باید یاد نمود که آنها به [illegible]
ستایش نموده به جانب غالب میخواهند باشند و هیچ چیزی مثل [illegible] در نظر آنها جلوه میکند
و ممنونیت آنها بجهت منافع آینده است نه بجای [illegible] های گذشته و این صفت در حین یک
انجمنی که [illegible] برای جمع آوری پول و بجز ذکر صدمات حاکم یک ولایت بزرگی که برای بهبود آنها
از سالها خدمت ها کرده بود انعقاد داده بودند خوب ظاهر شد یکتن از بومیان گفته بود "برای
استقرار یادگاری اسم حاکم جدیدی که میخواهد تازه بیاید در دادن یک مبلغ مناسب حرفی ندارم
زیرا که هر چیزی را در آینده من از او [illegible] باشم ولی در خصوص حاکم معزول برای من دیگر هیچ جای
کمک نیست چونکه مدتش تمام گشته [illegible] پایان یافت"

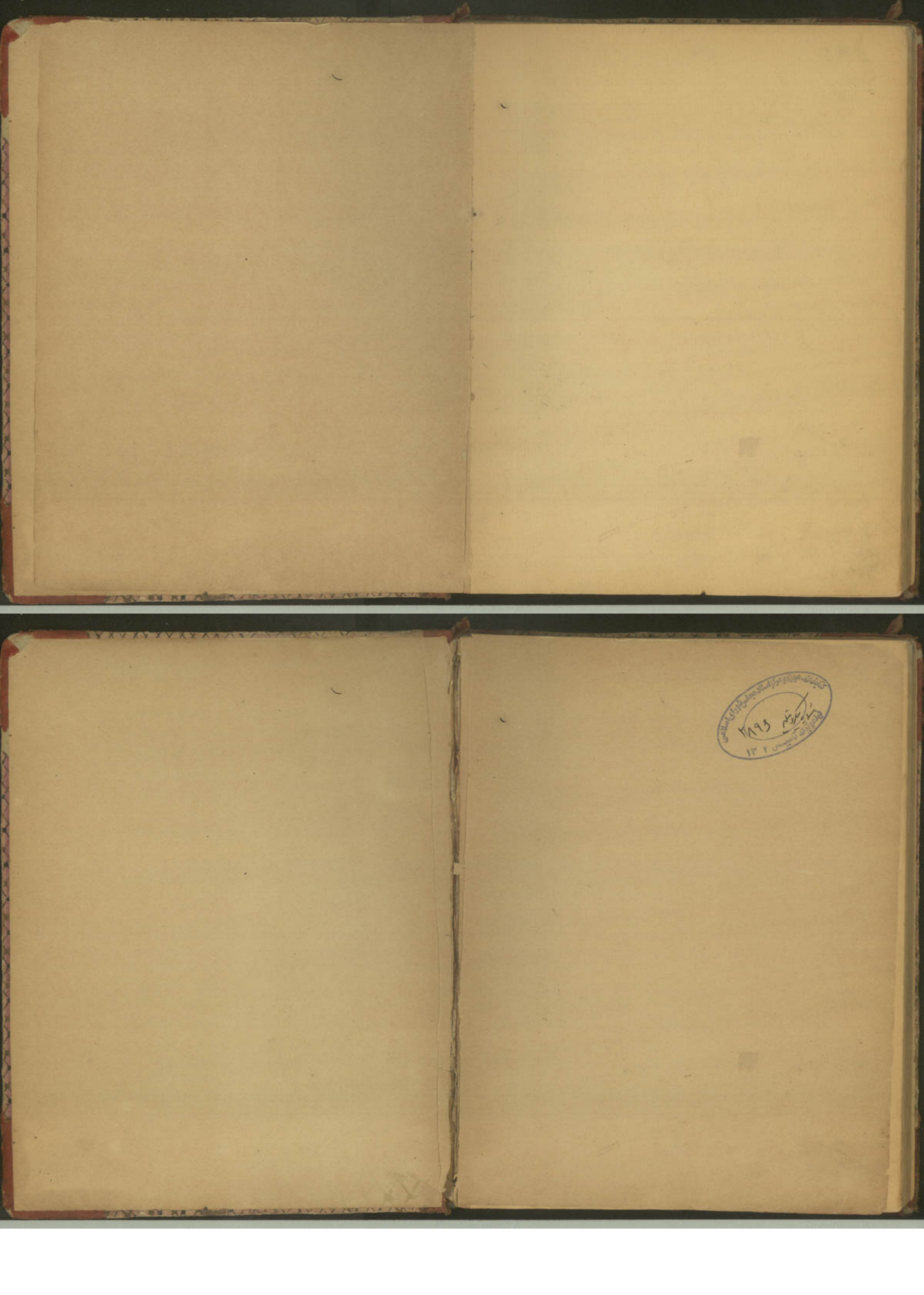
و با همین اسلوب ستایش فراوان در حق بسیاری از بومیان هندوستان
میباید آیا همت سخاوت و وفاداری [illegible] که ظاهراً و باطناً در مواقع عدیده از آنها بظهور رسید
الحق در موارد اعتماد تام اهالی هندوستان بر ایرانیان افغانان ترجیح دارند در حالتیکه ایرانیان هوشیار
و [illegible] و شوخ مزاج اند و لیکن افاغنه غدار و ناهموار و بسیار دلیر و آزاده اند

کتابخانه مجلس شورای ملی

و این ها هر دو [ملتین ایران و افغان] یک نوع عشق عمیقانه به دول دارند
و اولیای دولت ما در درجات آینده خود در آن اطراف اینرا نباید فراموش بکنند که تقسیم عادلانه پولی بر وقت
و [illegible] مثل آن مثل مشهور است که [نیکی بکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز]
در انجام ثمر خود را خواهد داد

[illegible] این مسئله را خوب فهمیده همیشه چنین می گفت
"روسیه انگلیس در پایین در افغانستان از نفوذ روسی هر قدر [illegible] بیش خواهد رفت"

اکنون دول ثلاثه عظام مشرق زمین عبارت از انگلستان و روس و چین و این را هم نمیتوان
گفت که [illegible] در انجام [illegible] کل خواهند رسید و تا آنکه شخص چیزی را نداند بهتر است
[illegible] گوشش های آن را [illegible] و گفتگوها و کردارهای این ممالک ثلاثه نزد اشخاصیکه در
آموختن مواد [illegible] آنها و ترقیات آنها و انجام امور آنها مشغول اند همیشه سودمند خواهد بود



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

